

وما یفهم الناس فی شغلہ عن ذکر اللہ طرقة عین ولا لہ فضل طعام فی سأل عنہ ولا تری علیہ ثوبا لیت  
 خطاب مستطاب از حضرت رب الارباب با پیغمبر کمالات اکتساب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در رسید کہ ای  
 ستوده صفات آشناسی بحقیقت و بدانی کہ چیست مراد اہدان را نزد اللہ تعالی از جملہ اجور و ثواب  
 حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت خداوند ما نمیدانم گفت روز قیامت اہل جہان را بر انگیزند و در  
 مناقشہ حساب می باشند و ایشان را خبر نہ آنچه کمترین احسانی کہ بایشان کنم آن ست کہ میدہم کلید ہائے  
 ہمیشہ را بر ایشان تا بچشایند ہر دریر کہ بخواہند و من ذات خود را کہ مقصد عاشقان ست از ایشان محبوب  
 نسازم و ہر آینہ منعم سازم و بایشان سخن گویم یعنی از زبان ایشان گویا من باشم و بگوش ایشان شنوائی  
 من باشم و بنشانم من ایشان را در محل صدق یعنی وجود ایشان کہ کذب دروغ بود از ایشان زایل شود و وجود  
 حق کہ صدق ست با و متصف شوند و بکشایم بر روی ایشان چہار درازہ رحمت ظہور خود کی برای انوار ہدایہ  
 تجلیات و ارادتیکہ ازان در بر ایشان نازل شود دوم دے باشد کہ نگرند ازان در پیچہ لبوی جمال من او غیر  
 مزاحمت اغیار سوم وری باشد کہ ازان در لبوی دوزخ نگرند لبوی ظالمان کہ چگونه معذب می باشند چہارم  
 وری باشد کہ ازان در در ایند حوران بر ایشان بگرد حور العین خواجہ علیہ الصلوٰۃ والسلام پرسیدند کہ ای پروردگار  
 من آن را ہدان کہ صفت ایشان کردی کدام اند گفت آنہا قومی اند کہ ایشان را خانہ نباشد کہ چون  
 مخراب شود بدان غمناک شوند اما دل با و بستہ ندارند کہ چون خراب شود دل در تفرقہ افتد و ایشان را فرزند  
 نباشد کہ چون بمیرد غمناک شوند و ایشان را مال نباشد کہ چون تلف شود و لگیر شوند و نشاسند آن طائفہ  
 را هیچ آدمی کہ باز میدارد از ذکر و عبادت خدای تعالی و ایشان را از اید از قوت حاصل نمی ماند  
 تا حساب از ایشان گرفته شود و تونہ بنی براہنا جامہ باریک قول شصت و ہشتم قال اللہ تعالی یا احمد  
 علی الصلوٰۃ والسلام وجوہ الذین مصفرة من ثقب اللیل و صوم النهار و السنتم کلاکہ من ذکر اللہ و قلوبہم  
 فی صدورہم مطعونة من کثرة ما یخالفون ہوا لہم قد ضموا انفسہم من کثرة صمتہم قد اعطوا المجهود  
 من انفسہم کلا من خوف النار و لا من شوق الجنة و لکن نظروا فی ملکوت السموات و الارض  
 کما یظرون الی فوقہا فذا قوا طعم محبتی ابصر و اباعین قلوبہم تحت الارضین کما یظرون  
 الی من فوقہا قد صارت الدنیا و الاخرة عندہم واحدۃ خطاب مستطاب از رب  
 و ہاب جل جلالہ در رسید کہ ای ستوده صفات صورتہای را ہدان یعنی تارکان دنیا و جاہ زردست از بیایہ  
 بیداری شب و گرسنگی روز و زبان ایشان گنگ شدہ از بہت ذکر بسیار گفتن بخدای تعالی یعنی  
 از بہت کمال اشتغال بذکر فرصت نمی یابند کہ با مردمان سخن گویند و باین حال دہائے ایشان در



سینه های ایشان مجروح شده بسبب بسیاری مجاهده نفس و مخالفت هوا اما این دشواریها که ایشان را رسیدند از جهت ترس و وزخ و نه از شوق بهشت یافتند لذت محبت و مشاهده من تا بر تبه که بحشم باطن زمینها را دیدند هر آئینه باینجا دنیا و آخرت یکی شده به پیش بصیرت آن قوم برگزیده یعنی بمشاهده واحد حقیقی چنان مستغرق شده اند که تعینات متعددی شده متحد بینند **قول شصت و نهم** قال لنبی صلی الله علیه و آله وسلم یارب تعطی من امتی مثل هذا قال الله تعالی یا احمد علیه الصلوٰة والسلام هذه در جنة الانبیاء والصدیقین من امتک و امة خیرک و الاقوام من الشهداء قال یارب فای الزهاد اکثرها دامت بنی اسرائیل امه بنی اسرائیل امه دامت قال ان زهاد بنی اسرائیل فی زهاد امتک کثرة سوءاء فبقرة بیضاء قال یارب کیف ذلک فان عدد بنی اسرائیل اکثر من امتی قال لان اکثر بنی اسرائیل زهدوا بعد الایمان و شکوا بعد الیقین و جحدوا بعد الاقرار الی الکفر فقال النبی صلی الله علیه و آله فحمدت الله کثیرا و شکرتہ و دعوت لهم فقلت اللهم احفظهم و ارحمهم و احفظ دینهم الذی ارتضیت لهم اللهم ارضهم ایمان المؤمنین الذی لیس بعده شک و دعاء لیس بعده رغبة و خوف لیس بعده غفلة و علم لیس بعده جهلا و عقلا لیس بعده حق و قربا لیس بعده بعد و خشوعا لیس بعده قساوة و ذکر لیس بعده نسیان و کرم لیس بعده خوان و صبرا لیس بعده صغی و حملا لیس بعده عجز و املاء قلوبهم حیاء منک حتی تستحیو امناک فی کل وقت و یصبرها فانت الدنیا و افات انفسهم و سواس الشیطان فانک تعلم ما فی نفسی و انت علام الغیوب یعنی خواجه علیه الصلوٰة والسلام پرسیدند که ای پروردگار من ازین نعم مذکوره هاست من چه مقدار کرامت کنی گفت ای ستوده صفات این درجه مذکوره عبارت از پیغمبران و صدیقان باشند که امت تواند و امتان دیگر که باستقامت شرع مستقیم بوده اند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باز پرسیدند که ای پروردگار من کدام زاهدان و تارکان دنیا بشیر یعنی از امت من بشیر باشند یا زهاد بنی اسرائیل که عبارت از امام باضیه اند گفت زاهدان بنی اسرائیل در نزد زاهدان امت تو همچون موی سیاه باشند و رگاو سفید پرسیدند که خداوند آن چگونه باشد که شمار بنی اسرائیل بشیر است از شمار امت من گفت بدستی که گروه بنی اسرائیل باز گشتند بکفر بعد از گرویدن و شک آوردند بعد از هدایت لال و ذکر تمام و منکر شدند بعد از قبول کردن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که چون این عنایتها که در حق امت من صادر شد بسبب حمد و شکر کردم بسیار و دعا کردم و در حق ایشان گفتم ای بار خدایا تو گمبانی کن ایشان را از جمیع آنچه تو بران راضی نیستی و پیامر دگناگان ایشان را و نگاه دار دین ایشان را ای معبود هر حق از دانی دار ایشان را ایامانی که بعد آن شکی نباشد و بر کن جل ایشان را از شر و حیا که از تو همیشه با شرم و تواضع باشند و ترا در همه



وقت حاضر و ناظر دارند و بنمای ایشان را آفات دنیا و آفات ذات ایشان و وسواس چه بدرستی که تو میدانی  
 چیزی را که در ذات من است و تو دانائی بغیرها قول **هتقادوم** قال الله تعالى عليك بالورع فان الورع  
 رؤس لدين و وسط الدين و آخر الدين و ان الورع يقرب العبد الى الله عز وجل و ان الورع  
 كالشئوف بين الحلى و كالخبز بين الطعام و ان الورع نرين المؤمن و عماد الدين و ان الورع  
 مثله كمثل السفينة كما ان من في البحر لا ينجوا الا بالسفينة كذلك الزاهد و لا ينجون الا بالورع  
 یعنی خطاب مستطاب از رب و باب با پیغمبر مودت اکتساب در رسید که ای ستوده صفات لازم دار بر نفس خود  
 پرهنرگاری از جمیع مکروهات و محرمات من الا قوال و الافعال ورع مایه و رأس اسلام میباشد و هر آینه پرهنرگاری  
 نزدیک کند بنده را بسوی الله تعالی و بدرستی که ورع در حلیه علی بن الحوین گوشواره و یا گویند در جمیع حلیه و یا نایان  
 محیب در جمیع اطعمه و هر آینه پرهنرگاری زینت جمال مؤمن است و عماد الدین و اسلام است بدرستی که پرهنرگاری  
 همچون کشتی است در بحر عمیق پس چنانکه نجات نباشد کسی را که او بدریا باشد مگر بواسطه کشتی، همچنین تارکان دنیا  
 نجات نیابند تا از خود نمائی و جب جاه نه پرهنرند قول **هتقادوم** قال الله تعالى يا احمد عليه الصلوة والسلام  
 حاضر ففزع العبد الى الله تعالى و طمأن عبالاخشع الى الخلق یعنی خطاب مستطاب بخواجه معرفت نصاب صلی الله علیه  
 و آله و سلم در رسید که ای ستوده صفات نشأت مرا هیچ بنده از بندگان مگر اینکه فرو رفت در خود از هویت و انانیت  
 خود فرو رفت با تواضع عبودیت و بغیرت ربوبیت متقاد گشت سبب آلی برین رفته است که هیچ بنده بتواضع  
 عبودیت متقاد بغیرت ربوبیت نشده مگر اینکه همه جهان او را متقاد شدند و او متصرف بخلافت دنیا بتحق سبحانه  
 و تعالی برایشان خلیفه گشت قول **هتقادوم** قال الله تعالى يا احمد عليه الصلوة والسلام ان الورع يفتح  
 على العبد ابواب العبادات كما يفتح ابواب السماء للملائكة ان العبادات يكرم بها العبد عند الخلق و يصل بها  
 الى الله تعالى الخطاب مستطاب در رسید که ای ستوده صفات هر آینه پرهنرگاری کشاید بر بنده درهای عبادت  
 معنی معموری جمیع اوقات عبادت متنوعه از ذکر و تلاوت و فکر او مشاهده بنده را نشاط پیدا کند در عبادت  
 و بیکاری سست و فایز کند چنانچه آن معموری اوقات بر فرشته درهای آسمان کشاده است و هر آینه معمور  
 اوقات بر عبادت مكرم گردانند بنده را نزد خلق یعنی از فرمایم باز دارد و اد طمع و حسد منع کند پس ضرورت نزد  
 خلق محبوب گردد و میرسد بسبب عبادت بسوی حق تعالی یعنی معموری اوقات موجب توجه است مداوم و توجه  
 مداوم استغراق آرد و استغراق عبارت بود از استهلاك حیات خلق در بحر وجود مطلق که او عبارت از وصال است  
 است نیکو فهم کن و به بین که کافی الوجود الا الله قول **هتقادوم** قال الله تعالى يا احمد عليه الصلوة و  
 السلام عليك بالصمت فان عمل المجالس قلوب الصامتين ان اخرب المجالس قلوب المتكلمين بما لا يعينهم



خطاب مستطاب در رسید که ای ستوده صفات لازم و واجب و ان بر نفس خود خاموشی را بدرستی که معمولترین  
 مجلسها و لها ی خاموشان ست از هوا حبس نفسانی و وساوس شیطانی بواسطه خاموشی زبان و هر آینه خراب  
 ترین مجلسها و لها ی مشکمان ست و پیوده گویان یعنی چون سخن لایق گویند دل ایشان زنگار پذیرد پس  
 مرفوع خطرات شیطانی و هوا حبس نفسانی بر و یافتن آرد و می شاید که مراد از مجالس منازل ظهور حق بوده باشد که  
 در دل خاموشان من کلم در دل اهل خطرات ساکنم و هیچ الهامی گاهی بآن دل نکند **قول هتفا و هتفا** **مقال الله**  
**تعالی یا احمد علیه الصلوٰة والسلام ان العبادۃ عشرة اجزاء تسعة منها طلب الحلال فاذا طيبت**  
**مطعمك و مشربك فانت في حفظي و كنفي** یعنی خطاب مستطاب در رسید که ای ستوده صفات جمیع عبادات  
 بدنی و ده جز و ست و نه جز و از ان طلب حلال کردن باشد پس چون وقتی که پاک ساختی مطعم و مشرب خود پس  
 تو در پناه من و نگهبانی من باشی **قول هتفا و هتفا** **مقال الله علیه و سلم یا رب ما اول العبادۃ قال الله**  
**تعالی للصوم و قال هل تعلم ما میل الصوم قال لا یارب قال قلت الکلام و قلت لعل و العبادات الثانیة**  
**الضمت و تورث من الصمت الحکمة و تورث من الحکمة المعرفة و تورث من المعرفة الیقین فاذا استیقن**  
**العبد لا ینال کیف اصبح بیسلا و بعسر فهذا مقام الراضین فمن عمل برضائی اکتمته بثلاث خصال**  
**اعرفه شکره لا ینال لجهل و ذکره لا ینال لفساد النسیان و محبته لا یورث علی محبتی محبة المخلوقین فاذا**  
**احبتنی احبته و احب الی خلقی و افتخره عین قلبه الی نور جلالی حضرت نوح علیه الصلوٰة و السلام زرب**  
 متعال سوال کرد که ای پروردگار اول عبادت کدام ست گفت روزه داشتن که بواسطه حرارت آتش قساوۀ  
 قلب بزداید و آن واحد حقیقی را در همه جا نگران آید ای ستوده صفات میدانی که میراث روزه چیست گفت  
 نمیدانم گفت اندک خوردن و کم گفتن دوم خاموشی می آرد خاموشی حکمت را یعنی اطلاع حقایق اشیا آنچه حق هر چیز  
 ست یافتن بطریق ظاهر و باطن و می آرد حکمت معرفت عیانی را چنانچه دانست همچنان دید و می آرد معرفت یقین  
 و مطلق یقین عبارت ست از یافتن و معلوم کردن شئی را بطریق فکر و استدلال پس وقتی که بنده را یقین استوار  
 گشت بلکه نیست هر چونکه زندگانی خواهد کند یعنی خواه با سانی و خواه بدشواری پس این مقام رضیان و رافان  
 باشد پس کیسکه عمل برضیات من کند کرامی کنم او را بنسبت خصلت یکی آنکه پیام رزم او را بشکری که نیامیزد بدان شکر  
 جمل را و مراتب ست بشکر عبارت ست از عبادت لسلنے و جوارح قلبی و مراد از و آن ست که هر عضو را بر لے  
 آنچه مخلوق ست صرف کند هر سر را برای آنچه ظاهر ست بر ان اطلاع یا بدندانم ازین فهم خواهی کرد یا نه اگر بتطویل  
 انعام سوم بیا موزم او را محبت خود که پذیرد بر محبت من محبت مخلوقات را و محبت انبیا ست از استغراق  
 قلب محب بجمال محبوب و استهلاک نفس محب بجمال و جلال محبوب محبت را مشایخ چند معنی گفته اند پس هر گاه که



دوست داشت مرا من نیز او را دوست دارم و بسوی خلق و بکشایم چشم بصیرت او بسوی عظمت و جلال من  
 که عبارت از ظهور تعینات است فایماتو لوافتم و جلاله اشارت از دست یعنی هر جا که روی آرس آنجا  
 ظهوری است از ظهورات اسما حق که البطن بطون است **قول هفتم** فلا اخفی علی علم خاصه خلقی و انا جیه  
 فی ظلم اللیل و ضوء النهار حتی ینقطع حدیثه مع المخلوقین و مجالسته معهم و اسعد کلامی و کلام ملائکتی و اعرفه  
 سرالذی ثرت عن خلقی و البسته الحیاء حتی یستحی منی عیثی علی الارض من مخلوقین چیز برود پنهان کنم بلکه معلوم کنم علم  
 خاصه خلقت که غیر را بر او اطلاع نیست پس آنچه سرور از دست آنرا بطریق اهام با و معلوم کنم در شهای تاریک  
 و روز روشن و میساید که اشارت باشد از از غیبی که مشابیهت عظمت دارد و الله اعلم ما کان مراده پس من بایشان باز  
 گویم بر تبه که سخن ایشان با مخلوقات بجهت مخلوقی داشتند بواسطه الهام ربانی منقطع شده می یابند محاشه و کلام  
 بایشان عین محاشه و مکالمات با حق تعالی می یابند و مجالست ایشان نیز او را منقطع می شود پس بشنوا نم  
 کلام خود و کلام ملائکه خود را بنامودم او را سر که از همه خلق جهان پنهان داشته ام و می شاید که آن عبارت از  
 سر وحدت بود که در جمیع اجزای عالم ساری است و بپوشانم او را شرم که مرا هر جا و هر وقت حاضر و ناظر داند پس  
 چون باین مرتبه حضور رسید خلق از و شرم و مهابت دارند و میروند بر زمین آمرزیده و می شاید که غفر عبادت از  
 سر یعنی مستور از خود و از رفتن خود نداند که من میروم بامید اندک فعل حق و صفت حق حافظ و رافع ظاهریست  
**قول هفتم** و جعل قلبه عاء لاسرادی و معرفتی بیصر بصر قلبه لالجنة النار حتی لا یخفی علیه من الجنة و النار شی  
 و لا اخفی علیه من الجنة و لا النار و افتر علیه ما یمر علی الناس فی الغمة من الهول و الشدة و ما احاسب به الفقراء و الاغنیاء  
 و الجاهل العلماء و نومه فی قبره اطیب نوم و لا انزل علیه منکر او نیکر حتی یسأل و انا اسأله و لا یرى غمزة  
 ضغطة القبر و اللحد و هو المطلع و حشرة البلقع و لا انصب له میزانه و لا ایس دیوانه ثم اضع  
 کتابه فی ید لا یقرء منشور و لا اجل یبنی و بدینهم ترجان انما دفعه الی فیکب مرة و یقعد مرة و یسر مرة  
 یعنی می گردانم دل آن بنده را آوند خزائن اسرار آنچه مایحتاج او بقدر او بدیم و سر کنم بران صاحب کشف  
 هیچ شی را اگر این احوال بنده باشد مراد ازین حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم باشد اگر مراد اجمالا باشد  
 ممکن است که بعضی از اولیا کامل را نیز این کشف باشد و می شاید که مراد ازین بنده قطب باشد که نائب پیغمبر است  
 علیه الصلوة و السلام او را هم زمان باشد اطلاع بر جمیع امور باشد و او باشد که حقیقت انسانیکه ختم بر خزانه آخرت  
 دنیا است و مطلع بر جمال و جلال باشد و مخفی نسارم بر و آنچه بکشایم بر مردمان در روز قیامت از هول و وحشت  
 و شدت چیز که بآن چیز حساب می کنم فقر و اغنیاء را و جاهلان را و عالمان را و بنوا بامم او را در قبرش خواب  
 خوش و نفرستم با و منکر و نیکر را تا به پسر او را و من بخودی خود از و پرسم و نه بیند دشواری و نگی گورو هول و درنگ



نامه عمل او را بطریقه خوب بدست او بدیم وکنم میان خود و میان آن ترجمان پس در آن تجلی در حیرت در آید  
که کمال معرفت است پس در آن حیرت گاه افتد و گاه برخیزد و گاه با فرحت سیر کند و گاه از غایت حیرت  
بنشیند و نمی تواند که قدمی بر زمین راه رود **قول هفتاد و هشتم** نمی جود الصراط ولا یقرب له جهنم ثم تزیین له  
الحجنة و حی بالنبیین و الصدیقین الشهداء و یتعلق المظلومون بالظالمین و یوضع الکرسی بفضل  
القضاء و یقول کل انسان لخصمه بنی و بینک المحکم العدل الذی لا یجور ثم یرفع المحب بنی و یدینه  
فانعمه بکلامی لذة بالنظر الی فمن کان فعله فی الدنیا هکذا کیف یکوز عیشته فی الدنیا کیف جهنم الدنیا و هو یعلم  
ان کل حی فیها یموت و انا حی لذی لا اموت و لا اجعلن ملک هذا العبد فوق ملک الملوک حتی یتضعض  
کل ملک و یهابه کل سلطان جابر و کل جبار عنید منی ضار و لا شوق الیه الجنة و ما فیها و لا یتفرق  
عقله بمعرفتی و لا یمین له مقام عقله ثم هون علی ملوت و سکراته و فرعه حتی لتشاق الیه الجنة شوقا  
یعنی میگردد آن بنده از پل صراط و درخ نزدیک او بر نیاید و باین حال آراسته کرده شود بر آید او بهشت را  
و آورده شود آن شخص را همراه انبیا و صدیقان و شهیدان در آن زمان بیا و یزند مظلومان بر ظالمان و نهاده  
شود از برای حق سبحانه و تعالی کرسی را از برای حکم بفضل یعنی آنچه حکم کند بفضل و رحمت خویش کند نه حکم بعدل اگر  
بعدل کند همه عابد و زاهد هلاک کردند و می گوید هر یک آدمی مرخصم خود را میان من و تو عدل است آنکه بر کسی جور  
نکند پس می اندازم محبت و برهان که میان من و آن بنده باشد پس منم سازم او را بکلام خود و لذت نظر در  
مراتب محبت بمرتبه است که در میان مجلس عاشق بآن مخصوص است بر سلطان جابر و ظالم و سرکش منقاد  
شود او را در اندک زیانکار فرمان بردار شود و هراینه مشتاق گردانم بسوی او بهشت را و آنچه در بهشت است و  
بدستی که مستغرق کنم عقل او بمعرفت و شناسائی خویش و بر پا کنم او را مقام عقل کامل یعنی آنچه کند از عقل در گذرد  
بلسان کنم بر آن عارف موت را که سبب احت است و سکر است و تلخی موت تا که مشتاق شود آن بنده را بهشت  
مشتاق شدنی **قول هفتاد و نهم** حتی ترک علیک الموت فقال مرحبا بک و طوبی لک فان الله عز وجل  
الیک المشتاق و اعلم یا ولی الله ان الالباب الی یصعد فیها عملک بنی علیک و ان محرابک و مصلک بیکان  
علیک فیقول لا مضی مضوان الله و کرامته و یخرج روحه من جسدک كما ینخرج الشجرة من العجین و ان  
الملائكة یقومون علی راسه بید کل کاس من ماء الکون و کأس من الخمر یقول روحه حتی تذهب سکرته و حرارته یدشرونه  
بالبشارة العظمی و یقولون له طبت قطاب مثواک انت تقدم علی عزیز الکریم الحبيب القریب  
یعنی پس وقتی که ملک الموت میرسد می گوید مرا آن بنده را که خوشی مرا بدستی که حق سبحانه و تعالی بسوی تو  
مشتاق است یعنی میخواهد دیدن کمالات خود و نشأت اخروی نورانی تو بدان ای دوست خدای تعالی



بدرستی که در هاس آسمان که عمل تو در راه آن ابواب بحضرت حق میرفتند بر تومی گیرند و هر اینه محراب تو و مصلی  
 تو میگیرند بر تو پس می گوید ملک الموت آن عارف را روان شو بخوشی و فرحت و کرامت از حق و بیرون می آید  
 روح آن بنده عارف و جسد او چنانکه بیرون می آید موی از خمیر و هر اینه فرشتگان بر سر او می ایستند و بدست  
 هر یک فرشته کاسه آب از حوض کوثر و کاسه از شراب خالص می باشد و می نوشانند روح آن بنده عارف را تا دور  
 شود سکر است موت و تلخی جان کردن و بدین حال می گویند آن بنده را خوب شدی و با فرحت گشتی تومی آئی و  
 تشریف می فرمائی بر غریز کریم دوست داشته و دوست دارنده قریب به بنده از هر شئی بلکه از نفس و قریب است  
**قول هشتاد و نهم** فیتطیر الروح من ایدی ملائکة فتصعد الی الله اسرع من طرفة عين ولا یبقی حجاب  
 ولا ستر بیننا و بین الله تعالی والله تعالی الیهما مشتاق فتجلس عن عین العرش ثم یقال لها ایها الروح  
 کیف ترکت الدنیا فیقول الھی و سیدی سألک عنی الا علمه و عزتک و جلالک انک کنت منذ  
 خلقتنی الی هذه الغایة انا فی الآخرة و انا منذ عرقتک خائفاً منک فیقول الله صدقت عبدی  
 و انت و جسدک فی الدنیا و قلبک و روحک عندک و انت بدین عین علم سرک و علانیاتک و لمن علی اکرمک  
 و هذه جنتی فلج فیها و هذه جواری فاسکنها یعنی بس می پر در روح از دست فرشته و میرود بحضرت حق شتاب  
 کنان از چشم بر میزدن و هیچ پرده حجاب در میان حق سبحانه تعالی و آن بنده باقی نماند حق سبحانه و تعالی  
 آن بنده مشتاق باشد پس بایستد بجانب عرش گفته شود آن روح را از حضرت حق که ای روح چگونه ترک کردی  
 دنیا را بس می گوید روح اسے معبود من می پرستی از چیزیکه اورا بعلم یقین نمیدانم و مرا سوگند بعزت و جلال تو  
 که بدرستی که ازان باز که تو مرا آفریده تا این زمان در احوال آخرت حیران و پریشان بودم ازان هنگام که ترا  
 شناختم ام از عظمت و جلال تو ترسانم حق تعالی گوید ای بنده راست گفتی تحقیق که تو در دنیا بودی در روح تو همیشه  
 بنزد من بود و تو پیش من بفرحت و بهجت می باش نیکو فهم کن و بدین حال میدانم سر تو و ظاهر تو بخواه آنچه می خواهی  
 ترا بدهم و آرزو کن آنچه آرزوی تو را بدهم و بدان گرامی کنم و از زاری و این باغها بهشت من است باش دران  
 تفرج و مشاهده نمای و دران باغها ساکن باش **قول هشتاد و نهم** قالت الروح الھی و سیدی عرفنی نفسک  
 فاستغیت عن جمیع خلقک و عزتک و جلالک لو کان رضاک ان اقطع ارباباً و اقتل سبعین فیة  
 باشد ما یقتل به الناس لکان احب الی اعجب بنفسی و انا ذلیل ان لم تکرمنی و انا مغلوب  
 ان لم تنصرنی و انا ضعیف ان لم تقونی و انا میت ان لم تحیننی بکرمک و لو لا سرک لفضحت  
 فی اذاعصیت علی عفتک فیها الھی کیف لا اطلب رضاک و قد طلت علی عقلی حتی عرفتک و عرف  
 الحق من الباطل الامر من النہی العلم من الجهل النور من الظلمة فقال الله عز وجل للروح و عرفنی



و جلالی لا احجب بینی و بینکافی وقت من الاوقات حتی تدخل علی ای وقت شئت و کذاک  
افعل مع الاحیاء یعنی باز روح گفت ای معبود من تو ساختی مرا شناسا بذات خود و پناه ده مرا از جمیع  
شر و نفس خود را بنوازم و مرا سوگند بعزت و جلال تست اگر خوشی و رضای تو آن ست که مرا قطع کرده شود  
کشته شوم مهاد و بار سخت ترین عذاب که آدمیان را بدان کشته شوند هر آینه مرا رضای تو محبوب من است  
معبود من چگونه عجب کنم بنفس خود که من خوار بودم اگر تو گرامی ندایی من مغلوبم اگر تو نصرت نفرستی و من ضعیفم  
اگر تو قوی نکنی و من مرده ام اگر تو زنده نسازی بذر خود و اگر پوشش و ستر تو نبودی هر آینه من باذل معصیت  
فضیحت شدی الهی چگونه رضا و خوشنودی تو طلب نکنم که تو مرا عقل کامل دادی و فکر صاف عنایت  
فرمودی تا آنکه ترا شناختم و امر از منی باز داشتم و علم از جهل و نور از تاریکی باز یافتم و گفت حضرت حق جل جلاله  
که مرا سوگند بعزت و جلال من ست که میان تو و میان خود هرگز پرده نگذارم تا آنکه در ای برادر دقتی که خواهی  
و همچنین می کنم باد و ستان خود اسباب کثرت موهوم که بحسب خیالی انداز بصیرت آن بنده بر دارد و آن واحد  
حقیقی را در همه جا و در همه حال مشاهده کند **قول ششم** و دوم قال الله تعالی یا احمد علیه الصلو و السلام  
هل تعرف ای عیشا ههنا وای حیوة البقی قال لا فقال اما العیشا الهی فهو الذی لا یفتر  
صاحبه عن ذکره و لا ینسی نعمته و لا یفعل عنی و لا یجعل حق و یطلب رضائی لیلا و نهارا و اما  
الحیوة الباقیه فی الیوم الیوم الیوم الیوم علی الدنیا و تصفه فی عینی و تعظم الاخرة و یوترهوائی  
علی هواه و یبغی مرضائی و یعظمنی حق عظمتی و یدکر علی بما جنى باللیل والنهار عند کل سیئته  
و معصیته و یتقی من کل ما اکره و یبغض الشیطان و وسواسه و لا یجعل لابلیس علی قلبه سلطانا  
و لا سبیلا فاذا فعل ذلک اسكنت فی قلبه خیالی حتی اجعل قلبه مسکنا و اجعل همته فی فراغه  
لی و اشتغاله و اجعل حدیثه من النعمه الی انعمت بها علی اهل محبتی من خلقی افتر علی الدنیا و ابغض  
علیه ما فیها من الندامة و احذر من الدنیا و ما فیها کما یحذر الراعی غنمه من مراتع الهلکة فاذا کان  
هکذا یفر من الناس فراراً و ینتقل من دار الفناء الی دار البقاء و من دار الشیطان الی دار الرحمن یا احمد  
علیه السلام و لا ینبذ بالهبة و الهبة فذلک العیشا الهی و حیوة الباقیه یعنی خطاب مستطاب  
از رب و باب جل ذکره در رسید که ای ستوده صفات دانی که زندگانی خوش و حیات باقی چیست گفت  
ای بار خدا یا نمیدانم پس حق سبحانه و تعالی گفت عیش منی آن ست که صاحب آن عیش خوش از ذکر گفتن  
من دست نشود و فراموش نکند نعمت من و غافل نباشد از ظهور اسماء صفات مابلباس کثرت و میباید حق من از ان  
جاهل نباشد یعنی با علم و حدت حقیقی حقوق خداوندی از نماز و غیره بجا آورد و طلب کند رضای من شب و روز



اما حیات باقی آنکہ آنچه کند برای ذات من کند نہ برای یاری دنیاوندہ برای حفظ آخرت تا آنکہ آسان نماید  
 بر آن سالک یا بندہ ترک دنیا و بخت کے دنیا بہرہ چشم ظاہر شود و عظمت امور آخرت نزدیک او ظاہر گردد  
 و اختیار می کند ہوائی من بر ہوائی خویش و طلب کند مرضیات من و تعظیم میکند مرا حق عظمت من یعنی آنچه  
 عظمت ما باشد بما منسوب دارد و از سبب یاد آورد و دانستن من آن بندہ را در جمیع و منتظر باشد شب و روز  
 ہر وقت ہر غفلت و ذلتی از دور وجود آید و پاک میدارد دل خود را از جمیع آنچه مکروہ دارم و راضی نباشم و  
 دشمن دار و ابلیس را و ندید شیطان را بر دل خود راہ بس و قتی کہ چنین کار ہا بکند ساکن گردد انہم در دل او  
 محبت خود را تا آنکہ می گردانم دل او را برای ظہور وسعت خود جای و میگذازم جمیع و سواس آن بندہ را برای  
 خود یعنی تمام خاطر او برای خود کنم ای عزیزم ہرچہ در دل بندہ خطور کند از حق سبحانہ و تعالی باشد و یا از ملک  
 و یا از نفس و یا از شیطان این را خاطر رحمانی و ملکہ نفسانی و شیطانی گویند پس آنچه از حق سبحانہ و تعالی  
 ابتدا باشد و واسطہ ملک و نفس آنرا خطرہ گویند و آنچه از ملک باشد الہام گویند و آنچه از نفس باشد جاحہ  
 گویند و آنچه از شیطان باشد و سوسہ گویند و می گردانم تمام قصد و اشتغال او با خود و می گردانم حدیث او با  
 مردمان نعمت از نعمتہا کہ دارم براہل محبت خود و نصیحتہا کہ با خلق گوید یا از مرتبہ نبوت باشد یا از ولایت و  
 آن ہر دو مرتبہ علم است قولہ تعالی **وَلَقَدْ تَنَادَوْا وَ سُلَیْمَانَ عَلَیْہِ سَلاٰمٌ** یعنی این ہر دو پیغمبران را بادشاہی  
 و نبوت دادہ بود و اما ازین ہر سہ نعمت علم را ذکر کرد کہ آن بزرگترین نعمتہا است و آنرا بہ سخن گفتن اظہار  
 کردہ شود و می کشایم آن بندہ را چشم و دل او و گوش دل او تا آنکہ بشنود بدل از ما یعنی حق مکمل است در  
 دل قول آن را بقوت توجہ می یابد و می بیند بدل خود بسوی جلال من یعنی غلبہ هستی من بوحانیت و قہارت  
**لَمَنِ الْمُلْكُ الْیَوْمَ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ** و بکبر عظمت من بظہور کثرت کثرت تعینات و وقوف بر نسبت و  
 تنگ کنم بر و دنیا را ظاہر و بصورت فقر آراستہ دارم باینک نشاط نصیبہ نیار در نظر او بسبب نشاط اخرویہ و دشمن گردانم  
 آنچه در دنیا است و تبرسانم او را چنانچہ می ترساند شبان گو سفندان خود را از خوردن درندہ و وقتے کہ حال چنین باشد  
 بگریزد از مردمان روان می شود بدل یا بجسد از دار دنیا بدار البقا و از دار شیطان بدار رحمن ای ستودہ  
 صفات ہر آئینہ او را زینت دہم بعظمت و ہیبت پس این ست عیش خوش و حیات باقی قول **مُتَشَاد**  
**وَسُومَ قَالَ لِلّٰهِ تَعَالٰی يَا اَحْمَدُ عَلَیْہِ السَّلَامُ لَا غِنَیَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَہٗ لَا فِقْرَ لِمَنْ لَا جَهْلَ لَہٗ وَلَا دَیْنَ لِمَنْ**  
**لَا صَبْرَ لَہٗ وَلَا رِضًا لِمَنْ لَا یَرْضٰی بِالْکَثِیْرِ وَلَا یَرْضٰی بِالْبَلَاءِ کَمَا یَرْضٰی بِالرِّضَا**  
 یعنی خطاب مستطاب جل ذکرہ با پیغمبر کمالات الکتاب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در رسید کہ ای ستودہ صفات  
 نیست جنس نے نیازی کسے را کہ عقل نیست و ندارہ دین مر کسے کہ اور اصغر نسبت نصیب از رضا بنود



مرکے را کہ راضی نباشد باندک چیز چنانچہ راضی باشد بہ بسیار و راضی نباشد ببل چنانکہ راضی باشد ب نعمت  
**قول ہشتاد و چہارم** قال اللہ تعالیٰ یا احمد علیہ الصلوٰۃ والسلام اجعل ہمتک فی ہما واحداً واجل  
لسانک واحداً واجعل بدنک متواضعا حتی لا تغفل عنی ابداً فمن غفل عنی لا بالی فی ائح اداہلک  
یعنی خطاب مستطاب از حضرت تب الاعلیٰ در رسید کہ ای ستودہ صفات بگردان توجہ و قصد تو در ذات  
من قصد واحد یعنی ہمہ مرادات تو من باشم تا این توجہ تو نیز من باشم و در توجہ تو نباشی و بگردان زبان  
تو واحد جمیع اعضا تابع زبان و بگردان بدن خود را متواضع تا ہرگز از ما غافل نباشی چہ کسی کہ غافل شد از من  
باک ندارم و ہر وادی کہ خواہم اورا ہلاک کنم **قول ہشتاد و پنجم** قال اللہ تعالیٰ یا احمد صلی اللہ علیہ والہ  
وسلم استعمل عقلک قبل ان یدھب فمن استعمل عقلہ لا یختر ولا یطغی و اعلم بعلمک الذی عملتک  
حتی اجمع لک علم الاولین والآخرین ثم اختر علی قلبک من المعرفۃ و ما لا یقدر علی وصفھا  
الواصفون واجعل معیلا حیث توجھت واسالک بخیر و ارشدک الی طریق من طریق  
العارفین اقویک علی المعبادۃ و احبھا الیک و اغنیک علیہا حتی لا تكون شیئ حب الیک من العبادۃ  
یعنی خطاب مستطاب از رب و ہاب بایغیر کلمات اکتساب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وارد شد کہ اے ستودہ  
صفات استعمال کن عقل خود را پیش از آنکہ بروی و زایل شود این خطاب مراست اوست یا خود او  
از بہت ترقی چہ کہ استعمال کند عقل را یا آنکہ ہر چیز را وضع کند موضع آن چیز ہیچ خطائی از و در  
وجود نیاید و بے راہ نشود و عمل کن موافق علمی کہ آموختم من ترا علم معرفت کثرت و وحدت و جامعیت ہر دو  
در مرتبہ وحدت تا آنکہ جمع کنم علم پیشیان و پس آیندگان پس بکارم من در دل تو نقش معرفتی کہ واصفان  
وصف اورا نتوانند کرد و می گردانم ترا معلّم ہر جا کہ وی آری و بنایم ترا راہ راست و قوی کنم ترا بر عبادت  
و محبوب گردانم آن عبادت را بسوی تو و یاری دہم ترا و توفیق بخشم در ان عبادت تا آنکہ نباشد ہیچ شئی  
محبوب تر بسوی تو از عبادت کہ مرتبہ نہایت عرفانست النہایۃ الرجوع الی البدایۃ **قول ہشتاد و ششم**  
قال اللہ تعالیٰ یا احمد علیہ الصلوٰۃ والسلام ان احببت ان تجتہ حلاوۃ الایمان فجوّع نفسک  
والزم لسانک الصمت والزم نفسک خشیۃ و خوفاً یتمثل ابداً والزم نفسک تعباً لا تسریح فان  
فعلت ذلک فلعلک تسام وان لم تفعل ذلک فانت من الھالکین یعنی خطاب از رب و ہاب  
جل ذکرہ در رسید کہ ای ستودہ صفات اگر خواہی کہ بیانی حلاوت ایمان را پس گرسنہ و افس خود را  
و لازم کن زبان بخاموشی و ہمیشہ لازم کن نفس خود را ترس و خشیت و لازم کن نفس خود را مشقت کہ ہرگز رحمت  
و استراحت نگیری پس اگر این فعل را کردی شاید سلامت مانی و اگر ازین چیز ہانگنی پس تو از ہالکان باشی



**قول هشتاد و نهم** قال الله تعالى يا احمد عليه الصلوة والسلام عزني وجلالي ما اول عبادة العباد  
وتوبتهم الا الصوم والجموع وطول الصمت والا افراد من الناس وان اول المعصية التي  
يفعلها العبد بشبع البطن وفتح اللسان فيما لا يعنيه ومخالطة المخلوقين باهوائهم  
**خطاب مستطاب** از رب و هاب با پیغمبر فضیلت آید صلی الله علیه وآله وسلم در رسید که ای ستوده صفات  
نیست اول عبادت بندگان و توبه ایشان مگر بگر سنگی و روزه داشتن و خاموشی در از و یگانه بودن از  
مردمان و اول گناه که در وجود آید از بنده سیر می شکست زبان کشادن در لایعنه و مخالطت بمر دمان  
بموافق دلهای ایشان **قول هشتاد و نهم** قال الله تعالى يا احمد عليه الصلوة والسلام ان العبد  
اذا جاع نفسه وحفظ لسانه وبطنه اعلم بالحكمة وان كان كافرا يكون حكمة جمعة عليه ووبلا ووزرا  
وان كان مؤمنا يكون حكمة له نورا وبرهانا وشفاعة ورحمة فيعلم مالم يكن يعلم ويصبر مالم  
يصبر فاول ما يبصر عيوب نفسه حتى يشتغل بها عن عيوب الناس وابصرة دقائق العلم حتى  
لا يدخل عليه الشيطان من موضع و ابصرة حيل الشيطان وحيل نفسه حتى لا يجد لنفسه عليه سبيل  
**خطاب مستطاب** از رب و هاب جل ذکره در رسید که ای ستوده صفات بدرستی که هر بنده که نفس خود را بگر سنگی  
دارد و زبان خود را از گفتن لایعنی و خوردن حرام نگا همار و بیاموزم آن بنده را حکمت اگر چه کافر باشد و بگر سنگی  
و غیره مرا و راجحت دو بال گردانم و اگر مومن باشد بگر سنگی و غیره مرا و را نور و برهان و حکمت و شفاعت  
و رحمت باشد پس میدانند کشف قلوب آنچه ندانسته بود و به بیند آنچه ندانسته بود و اول چیزی که می بیند عیوب  
نفس خود است تا آنکه بازماند از عیوب غیر خود و بنیا گرداند بگر سنگی بر دقائق علوم بر تبه رسد که شیطان بر و ظفر نیاید  
و بیند حیل های شیطان و حیل های نفس تا آنکه نیاید نفس و شیطان با و راه **قول هشتاد و نهم** قال الله تعالى  
يا احمد عليه الصلوة والسلام ليس شيء من العبادة احب الي من الصمت والصوم من صام ولم يحفظ  
لسانه كان كمن قام ولم يقرأ في صلوة شيئا فاعطيه اجر القائمين ولا اعطيه اجر العابدين  
**خطاب مستطاب** در رسید که ای ستوده صفات نیست هیچ عبادتی از عبادت ها دوست تر از خاموشی زبان  
و بگر سنگی زبان بروزه چه زبان پاوشاه همه اعضا است اگر او در فساد آید همه اعضا تابع او شوند تا سلف  
گفته اند که اگر تو در طاعت مستی یابی در رزق تنگی یابی بدانکه آن در سخن گفتن لایعنی پیدا شده است چه زیرا که  
کسی که روزه دارد و زبان نگاه ندارد مثل کسی که همه شب قیام نماید و در هیچ از کلام الله بخواند در نماز پس  
میدهم او را اجر قایمان و ندهم اجر عابدان **قول نهم** قال الله تعالى يا احمد عليه الصلوة والسلام هل  
تدري متى يكون العبد عابدا قال لا يا رب قال اذا اجتمع فيه سبع خصال ع منجزة عن المحرم







ولا ذيقه حلاوة محبة والسلام عليك ورحمة الله رب العالمين اكمل  
 الحمد على كل حال والصلوة والسلام لا تمكان الا كمالا على سيد المرسلين  
 كلما ذكره الذاكرون وكلما ذكره الغافلون رضى الله تعالى عن جميع المسلمين  
 يعني خطاب مستطاب در رسيد كه اے ستوده صفات اگر مرد نماز می گذارد مانند نماز فرشتگان آسمان  
 وزمین و خوردگی طی کند و اصلا نخورد چون ملائکه و جامه پوشد مانند برهنه یعنی عورت را پوشد و باقی برهنه  
 باشد پس تمام مجاهده و ریاضت است اگر من در دل آن بنده ذره از محبت دنیا بینم هر آینه دور سازم  
 از دل او محبت خود را و دل او را تا یک گردانم تا مرا فراموش کند و بخشایم او را شیرینی محبت خود سلاطین  
 بر تو باد ای برگزیده خلق جمیع مجاهد ثابت است مرخداي را و درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و آل  
 و اصحاب او باد رضی الله عنهم قول نود و سوم حق تعالی گفت یا محمد علیه الصلوة والسلام تفکر کردن  
 یک ساعت بهتر است از عبادت پر یان و آدمیان و تفکر بر چهار نوع است یک تفکر است که وی را  
 بیست و پنج ثواب بدیم و یک تفکر است که دیر یک ساله ثواب بدیم و یک تفکر است که او را هفتاد ساله ثواب  
 بدیم و یک تفکر است که ثواب او را بجز خدای تعالی کسی نداند اما اول آن تفکری که او را ثواب بدیم  
 آن است که تفکر دنیا کند که از کجا آرم و چگونه بخورم و آن تفکر که دیر یک ساله ثواب بدیم آن تفکر  
 مرگ است گوید که پدرم و مادرم بمردند و مرا نیز این راه در پیش است و آن تفکر که هفتاد ساله ثواب بدیم  
 آنکه از گناهان گذشته خود یاد کند و فکر کند و توبه کند و آن تفکر که ثواب او را جز من کسی نداند آن است  
 که یک نفس بایاد من مشغول باشد **میت** هزاران بحر پر اسرار کامل بیگم میتوانی کرد حاصل  
 چنانکه متفکران راستوده ام الذین یذکرون الله قیامًا و قعودًا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق  
 السموات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانه فقلنا عذاب النار ای محمد علیه الصلوة والسلام  
 تفکر کردن بسیار در دوستی عبادت است چه کسی بود که عبادت کند مرا و را تفکر بنود تا عبادت او درست  
 باشد از حق سبحانه و تعالی من طلبی و جدانی و عرفی و من عرفنی احببنی و من احببنی عشقنی  
 و من عشقنی عشقته و من عشقته قتلته و من قتلته فانادیته یعنی ای محمد علیه الصلوة والسلام هر که طلب  
 کند مرا من که خداوندم باید که مراد دوست دارد و هر که دوست دارد مرا عاشق است مرا منکه خداوندم  
 نیز بر و عاشق شوم و هر که را عاشق شوم او را بکشم در عشق خود و هر که را بکشم منکه خداوندم خونهای او منم  
 رباعی گشته شوم بتیغ جانان غم نیست  
 تشریف خدایم کم نیست  
 در مرده شوم در بوسش ماتم نیست  
 اگر کشته خلق را دیت دنیا رست  
 اگر جامه خلق برگشند از بر من  
 برگشته دوست دیت دیدار است



یا محمد علیه الصلوة والسلام انا جلیس من ذکر فی ای محمد علیه الصلوة والسلام من تشرین  
وہشتین آئمہ کہ مرا بپاکی یاد کند رباعی خواہی کہ ہشتین تو گرد خدا ی ماہ میباش ہر دمی تو بیا د خدا ی ماہ  
مسکین و عاجزیم و فقیریم و ناتوان ہر ای با غنا کہ توئی رہنمای ماہ قول نو و چہارم حق سبحانہ و تعالیٰ فرمود  
کہ یا محمد علیه الصلوة والسلام موسیٰ علیہ السلام بر بالائے کوه طور مناجات کرد کہ الہی امت محمد علیه الصلوة و  
السلام را کدام ماہ خواہی داد گفت کہ ایشان را ماہ مبارک رمضان خواہم داد موسیٰ علیہ السلام گفت  
الہی ماہ رمضان را چہ فضیلت است گفت فضیل ماہ رمضان بر دیگر ماہ ہا مثل فضل من است بر بندگان ہر کہ  
یک روزہ اوراد و ثواب عبادت آدمیان و پریان در نامہ اعمال او خواہم نوشت موسیٰ علیہ السلام  
گفت الہی مرا از امت او گردان حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند کہ باز ندا از رب جلیل در رسید  
یا محمد علیه الصلوة والسلام انعام و اکرام من در بارہ امت خود مشاہد فرما کہ چہ فضیلتی دادہ ام یا محمد  
علیہ الصلوة والسلام چون الواح توریت بموسیٰ علیہ السلام انعام فرمودم موسیٰ علیہ السلام بمطالعہ آن  
استعاذ یافت مناجات کرد کہ الہی در الواح توریت ذکر استے یافتم کہ بہترین امم باشند و امر معروف  
و نہی منکر بجا آرند ایشان را امت من گردان گفتم ایشان امت محمد علیہ السلام اند باز گفت یا رب  
در توریت ذکر استے یافتم کہ ایشان را بتقوی و عبادت ستودہ و متقی و عابد خواندہ ایشان را امت من  
گردان گفتم یا موسیٰ ایشان ہم امت محمد علیہ السلام اند باز موسیٰ علیہ السلام گفت یا رب در توریت ذکر  
استے یافتم کہ آخر بیرون آیند در دنیا اول در آیند در بہشت ایشان را امت من گردان گفتم آنہم امت  
محمد علیہ السلام اند باز موسیٰ علیہ السلام گفت یا رب در توریت ذکر استے یافتم کہ صدقات خود بگیرند و بآن  
مأمور باشند آنہم را امت من گردان فرمودم آنہم امتان محمد علیہ السلام اند باز موسیٰ علیہ السلام مناجات  
کرد کہ یا رب در توریت ذکر استے یافتم کہ کتابہا و صحیفہای ایشان در سینہ ایشان یعنی شرایع و احکام  
منزلہ راسخ بر باشند ایشان را امت من گردان فرمودم آنہم امت محمد علیہ السلام اند باز مناجات کرد  
کہ الہی در توریت ذکر استے یافتم کہ ایشان را بپامردی پیش از آنکہ استغفار کنند و مطلوب ایشان کرم  
فرمای پیش از آنکہ از تو طلبند ایشان را امت من گردان فرمودم کہ آنہم امت محمد علیہ السلام اند باز  
موسیٰ علیہ السلام مناجات کرد کہ الہی در توریت ذکر استے یافتم کہ بہشت حرام است بر ہمہ انبیاء و ادا می  
کہند را بد پیغمبر ایشان و حرام باشد بہشت بر ہمہ امم تا مادامی کہ ندرایند آن امتان ایشان را از امت من  
گردان فرمودم آنہم امت محمد علیہ السلام اند باز موسیٰ علیہ السلام مناجات کرد کہ یا رب در توریت ذکر امتی  
یافتم کہ امت مرحومہ گویند ایشان را بکدام نیک بخت از انانی خواہی داشت فرمودم آنہم امت محمد



علیه السلام اند که اذخلهم الجنة بشهادة ان لا اله الا الله یعنی در بهشت و آینه بجز و کلمه گفتن اگر چندی که عمل  
 دیگر نداشته باشند باز موسی علیه السلام گفت آتی در توریت ذکر استی یافتیم که باندک راضی باشند  
 و راضی تو از ایشان باندک عمل ایشان را بکدام دوست خود کرم فرمای فرمودم که آنمه امت محمد علیه السلام  
 اند باز موسی علیه السلام مناجات کرد که یارب در توریت ذکر استی یافتیم که در روز قیامت رویهای  
 ایشان سفید و نورانی مشور گردانی ایشان را امت من گردان فرمودم امت محمد علیه السلام اند باز موسی  
 علیه السلام گفت آتی در توریت ذکر استی یافتیم که چون از ایشان کی نیکی اندیشد و نکند نیکی نویسی و زیاده  
 نیز نیکی تا به بقصد رسانی و اگر بدی اندیشد و نکند بدی بهیچ نویسی و اگر بدی را ترک کند بدی حسن نویسی  
 ایشان کیان باشند گفتیم ایشان امت محمد علیه السلام اند باز موسی علیه السلام مناجات کرد که یارب در  
 توریت ذکر استی یافتیم که در هر روزی پنج نوبت نماز می گذارند و پنج ساعت توبه برای ایشان درهای  
 آسمان بکشای و برایشان انزال رحمت فرمای ایشان کیانند فرمودم که امت محمد علیه السلام اند چون  
 دو رکعت نماز که در بامداد گذارند پیامم هر گناهی که در آن شبانه روزی کرده باشد چون چهار رکعت نماز  
 ظهر گذارند باول رکعت مغفرت نماز ایشان کنم و در دوم رکعت میزان حسنات ایشان را گران گردانم و در  
 سوم رکعت فرشتگان را مأمول گردانم تا تسبیح گویند از بركات ایشان و آمرزش بخواهند و در چهارم رکعت  
 درهای آسمان بکشایم و حوران جنت را برایشان مرده گوگردانم و در قیامت رفیق ایشان گردانم و  
 یا موسی علیه السلام چهار رکعت دیگر که احمد علیه السلام و امت او گذارند آن نماز عصرست نماز یسج فرشته که  
 از برای او مستغفار نکند یا موسی علیه السلام سه رکعت نماز دیگر که احمد علیه السلام و امت او گذارند در غروب  
 درهای آسمان را بکشایم و یسج حاجت از من بخواهند مگر حاجت ایشان را بر آورم یا موسی علیه السلام چهار  
 رکعت دیگر نیز در وقت خضن او انما یند و آن نماز عشا است از گناهان چنان پاک شوند که گویا که از مادر  
 اکنون متولد گشته اند یا موسی علیه السلام چون احمد علیه السلام و امت او وضو سازند بهر قطره آبی که از اعضای  
 ایشان میچکد بهشتی کرامت کنم که عرض او چون عرض آسمان و زمین باشد یا موسی علیه السلام احمد  
 علیه السلام و امت او در سالی یکماه روزه دارند و بر دوزخ هر روزه ایشان شهری در بهشت عطا فرمایم و هر  
 نافله که در آن ماه نمایند ثواب عظیم و هم شبی را از برای ایشان و دیعت نهادم که آن را لیلۃ القدر نامند  
 و هر که در آن شب یک بار استغفار کند از روی صدق و ندامت او را اجر شهیدان کرامت کنم یا موسی  
 علیه السلام روزه ماه رمضان با امت محمد علیه السلام فرض گردانیدم چون روز قیامت شود اگر ده ماه  
 روزه داشته باشد از جمله محسان باشد و اگر سبست ماه روزه داشته باشد از جمله شهیدان باشد یا موسی



علیه السلام امر کنم حمله عرش را در ماه رمضان از عبادت خویش بایستند و بآمین گفتن دعاها می روزه داران  
 مشغول شوند که من بذات خویش چنین امر کرده ام که دعای روزه داران روکنم الهام نایم که اطباق مساوات  
 وارضین و جبال و طیور و وحوش و دواب که آمرزش خواهند از برای روزه داران رمضان یا موسی  
 علیه السلام مؤمنان را بگوی که چون مرا بخوانند بخیل نسبت نکنند چون بالغور مقصود ایشان از سامع میدانند  
 که من بخیل را دشمن میدارم هر چه بایحتاج باشد از برای ایشان آفریده ام هر که از من حاجتی بخواد و بداند که  
 من بر عطا و منع ایشان قادرم حاجت او را کفایت کنم و بیا مرزم اگر حمد من گوید و در وقت عطا و منع او را  
 در دار جادان ساکن گردانم و اگر بنده از من سوال نکند حساب را بر دوشوار سازم و اگر سوال دے  
 عطا کنم و او شکر نعمت من بجای آورد بعد از آنکه مرا دعا کند یا موسی علیه السلام در امتان محمد علیه السلام مردمان  
 باشند که بر بلندیا بر آیند و بشهادت ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله  
 آواز بر دارند ایشان را بر د پیغمبران کرامت کنم موسی علیه السلام مناجات کرد که خداوند در تورات چنین  
 دیده ام که من استی باشند که در ماه رمضان روزه دارند و هر چه از ایشان در وجود آمده باشد بیا مرزم ایشان را  
 امت من گردان گفتم آنهاست محمد علیه السلام اند باز موسی علیه السلام مناجات کرد که الهی از خصائص ماه  
 رمضان شمه بیان فرمای جواب دادم که رمضان ماهی است که از برای خود اختیار کرده ام که در آن ماه  
 بمحمد علیه الصلوة والسلام و امت او عطا با کرامت کنم و در آن ماه آسمان را اجازت دهم که تا ایشان را  
 شفاعت کند و زمین را اذن دهم تا که ایشان را بشفاعت مبادرت نماید و ملائکه را اختیار دهم که اوقات  
 بشفاعت ایشان مصروف دارد باز موسی علیه السلام مناجات کرد که الهی در تورت ذکر استی یافتم که  
 زیارت بیت الحرام بجای آرند ناله و زاری بر دارند چنانکه زمین از گریه ایشان در جوش آید ایشان را  
 امت من گردان فرمودم که امت محمد علیه الصلوة والسلام اند باز موسی علیه السلام گفت که یارب چون این  
 عمل بتقدیم رسانند بایشان چه معامله می کنی فرمودم که ایشان را آمرزیده گردانم **قول** نو و پنجم از کتاب  
 معارج النبوت آورده است که در تفسیر سوره الضحی ایرو این نموده اند که حضرت رسالت پناهی صلی الله  
 علیه و آله وسلم فرمودند که از حق تعالی چند چیز پرسیدم و جواب آن شنیدم از پرسیدن آن پشیمان  
 شدم اول آنکه گفتم الهی جبرئیل علیه السلام ششصد هزار پیر وادی و مراچه وادی فرمود که ای محمد  
 علیه الصلوة والسلام ششصد هزار تارگی و آدم ای محمد علیه الصلوة والسلام یکتا ر موی توبه نزد من  
 دو ستر است از ششصد هزار پیر جبرئیل و بهر تار موی تو در روز قیامت صد هزار عاصی را از آتش و دوزخ  
 آزاد کنم ای محمد علیه الصلوة والسلام چون جبرئیل علیه السلام بر خود را بختاید قاف تا قاف عالم را بگیرد



چون تو گیسوی شفاعت را بر دست منی اگر قاف تا قاف گناه امت تو باشد همه را در کار تو بخشم بیت  
 چون تو گیسوی شفاعت بنی بر کف دست من بیک سوی تو بخشم بهمان هر چه که هست **قول نود و**  
 ششم باز گفتم خداوند ایدرم آدم علیه السلام را مسجود ملائکه گردانیدی و مرا در برابر آن چه دادی فرمود که  
 ای محمد علیه السلام آن سجود نیز از برای تو بود که نور تو در پیشانی او نهاده بودم باز گفتم آئی آدم علیه السلام  
 را در بهشت در آوردی مرا در برابر آن چه کردی نمودی ندا در رسید که آدم علیه السلام را در بهشت  
 در آوردم باز بیرون آوردم اما ترا و امت ترا چنان در بهشت در آوردم که هرگز بیرون نروید و آرام باز گفتم  
 خداوند آدم علیه السلام را بیدت دردت خود آفریدی ملائکه را بسجده امر کردی خطاب آمد که یا محمد  
 علیه السلام با تو بهتر از آن پیش بر دم و آن آن است که نام ترا با نام خود در عرش ثبت کردم پیش از آنکه  
 آدم را بیا فریدم بدو هزار سال ملائکه را با تو شناسا کردم و هنوز از آدم نام نشان نبود که نام ترا بر ابواب  
 سماوات و سراق حجب و ایوان و ابواب جنان و قصور و اشجار نوشتم و در تمامی جنت چیزی نیست  
 مگر بر و نه نوشته ام که لا اله الا الله محمد رسول الله این مرتبه ترار فریغ ترست از آدم علیه السلام چون  
 آدم علیه السلام از بهشت بر نیا آمد و چیز با خود همراه آورد یکی عصای موسی علیه السلام دوم خاتم سلیمان علیه السلام  
 ازین ها کدام را میخواهی گفتم خداوند از رفیق عینین هتالتین و چشم گریان می خواهم که از حساب  
 خشک چشمان خود بگریم انگشتی و عصا چه کار آید میخواهم که امت مرا در وقت ملک الموت آسان کنی  
 سوال و جواب و هول روز قیامت و میزان و صراط آسان شود و رضا مندی محبوب خود روزی گردانی و بدار  
 بی چون و بی چگونه خود نمایی ندا در رسید که ای محمد علیه الصلوة والسلام آنچه تو می خواهی آن کنم  
**قول نود و هفتم** باز گفتم آئی ادریس علیه السلام را بمقام اعلی بر آوردی ندا آمد که با تو بهتر از آن پیش بر دم  
 و ترا بر عرش بر آوردم و ترا ملهم محمد و ثنای خود گردانیدم و حوایج تو و امت تو مقضی ساختم و عذاب شداید در  
 ایام حیات از امت تو برداشتم پس این دولت ترا بهتر از آنکه با دریس علیه السلام مسلم داشتم و دیگر آنکه او را  
 بتن برداشتم و ترا بزرگوار و رفیع الکریم و ذکاء دیگر آنکه او تا مرگ را نخشید و در بهشت عین بر شربت نیامد و تو در بهشت  
 در آمدی بے آنکه مرگ را نخشی و دیدار دیدی پیش از آنکه چشم بر منی و بکشانی **نظم**

چشم بکشی که دیدار خدا جلوه نمود	دیدار شوکیس و بر بند در گفت و شنود	ساقی عشق مرا در و زازل باده چشاند
تا ابد هر نفسم مستی دیگر افزود	یار این مستی من از مزمزم است	یا نه هر لحظه بمن باده دیگر بهمود
دل چو آینه حق آید بقیل می عشق	ای خوش آندل که می عشق غبارش زدود	باده صافست پندار که نگین شد هست
آنز هرنگی جام است که شد سرخ و کبود	در پس پرده همید او خبر از من ما	من و مارت هم مانند چو برقع بکشد



اول و آخر و هم ظاهر و باطن همه است  
پوشش آرام زمستان می عشق ر بود  
عشق در دار بقا ز دلم روز نه  
کرد ازین روز نه کن فیکون میل صعود  
عشق بی پرده می بخت معین بارخ دوست

که همو بود همو هست همو خواهد بود  
هرلی کن ظلمات بشری گشت خلاص  
تا که در تافت بقصر عدم نور وجود  
هر چه در بان قدم پرده امکان بر شست  
پیش از ان کنز من تو نام و نشان هیچ نبود

عکس خساره ساقی نبود از رخ جام  
عکس انوار خدا بود در و هر چه نمود  
ذره هستی من از پی خورشید ازل  
شد نهان غیب شهادت همه در بحر شود  
**قول نود و هشتم** باز گفتم خداوند

نوح علیه السلام را کشتی ذات الواح دوسر وادی مرا و امت مرا چه دادی فرمود که ترا برای دادم که یک  
شب از مشرق تا مغرب و از فرش تا بعرش جمله را طواف نمودی و امت ترا مسجد با دادم که چون روز  
قیامت شود و دریای آتش در موج در آید امتان ترا در آن مسجد با در آرم و مساجد را چون کشتی بر روی نیای  
دوزخ بران تلاطم امواج ابتلا بر مثال برق خاطف بگذرانم که هیچ آفت بامت تو نرسد **قول نود و نهم**  
فرمودند حضرت علیه الصلوٰه و السلام باز گفتم آئی ابراهیم علیه السلام را از آتش نمرود بسلامت نگاه داشتی  
و آتش نمرود را بر روی گلستان کردی و او را خلیل خود خواندی فرمود که آتش دوزخ را بر تو سالم کردم و ترا  
حبیب خود خواندم و دیگر آنکه بعد از آنکه ابراهیم علیه السلام را اوج طاعت و زروه عبادت مستند گشته بود  
بکمال مرتبه نبوت رسید قال جل ذکره و ابراهیم الذی وفی و امت ترا بعد از ارتکاب معصیت و  
زلت بر مرتبه خلعت رسانیدم ان الله یحب المطهرین **بیت** با گنه گاران بگو مانند از آن روز اول تا من  
وفای دوست را در نه وفائی یافتی **قول صد و یکم** باز گفتم آئی اسمعیل علیه السلام را از فرم دادی گفت  
ترا کوثر و اوم گفتم اسمعیل علیه السلام را فدای فرستادی گفت جهودان و ترسایان را در روز قیامت  
فدای امت تو بدوزخ فرستم **قول صد و یکم** باز گفتم آئی صالح علیه السلام را ناقة دادی فرمود ترا مدینه  
و اوم و ترا در دل امتان محبت و اوم و با ترا بقرآن و بهایان مكرم گردانیدم این ترا بهتر از ناقة که بصلح  
علیه السلام و اوم **قول صد و دوم** باز گفتم آئی لوط علیه السلام را در آن شب تاریک از فسقه قوم او  
نجات دادی فرمود که ترا در آن شب تاریکی غار از فحشه قوم تو بهتر از آن نجات ارزانی فرمودم  
**قول صد و سوم** باز گفتم آئی هود علیه السلام را بادی فرستادی که کافران را بهلاکت میرسانید و  
مومنان را سبب نجات بود فرمود که ترا بهتر از آن است که چون روز قیامت شود خلیق بر پیل صراط  
شوند بادی از فقر و دوزخ بوزانم تا بیکانه را بدوزخ اندازد و امت ترا مد کرده از آتش دوزخ گذرانند  
**قول صد و چهارم** فرمودند باز گفتم موسی علیه السلام را کلیم خود گردانیدی فرمود که کلمت هموشی علی الطور  
و کلمتک علی بساط النور یا موسی علیه السلام در کوه طور سخن گفتم و با تو در بساط نور را در میان آوردم



گفتم یا موسی علیه السلام تو ریت دادی فرمود که ترا آیه الکرسی دادم باز گفتم آئی موسی علیه السلام را با قوم  
 او از رود نیل گذرانیدی چنانکه قدم ایشان تر نشد فرمود که در روز قیامت امت ترا از دوزخ چنان گذرانم  
 که دامن ترا ایشان خشک نشود باز گفتم خداوند را موسی علیه السلام را اعصای دادی که چندین سحر را نابود  
 گردانید فرمود که ترا شفاعتی دادم فردای قیامت گناه چندین هزار است را معذورم گرداند باز گفتم موسی  
 علیه السلام را سنگی دادی که دو از ده چشمه از دور وقت حاجت منفجر گشته فرمود که فردای قیامت چندین هزار  
 هزار عاصی خشک لب از گور برخاسته و تشنگی قیامت ایشان را دریافته و ترا از کوثر بقدهای چون ستاره  
 آب شیرین و غمر و عسل بهشتی کرامت کنم که امت تو سیراب گشته بر آسایند این ترا بهتست از آنکه موسی  
 علیه السلام دادم قول صد و نهم **بسم** باز گفتم آئی داود علیه السلام را زبور دادی گفت ترا سوره انعام را  
 باز گفتم آهین را بدست داود علیه السلام موم ساختی گفت ای محمد علیه السلام اگر چه آهین را بدست داود  
 علیه السلام نرم ساختم ترا بر حمت بر خلایق نرم گردانیدم باز گفتم داود علیه السلام را خلیفه روی زمین خواندی  
 قوله تعالی یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فرمود که ترا نیز باین خلعت مشرف گردانیدم و جعلک  
 خلعت الارض قول صد و ششم باز گفتم آئی سلیمان علیه السلام را ملک عظیم دادی فرمود که ترا مملکت  
 جنت دادم تا در بهشت ترجمان بهشتیان تو باشی هر گاه که حاجت یکی از اهل بهشت را بر آرم بهتاد حاجت  
 تو امت ترا بر آورده باشم باز گفتم باور اسفخر سلیمان علیه السلام کردی در شبانه روزی یک ماه راه  
 میرفت فرمود که ترا کمتر از طرفه العین بر دوش ملک مقرب نهاده صد هزار سال راه آوردم و همه را مرکب  
 تو گردانیدم این ترا بهتر باشد از آنکه سلیمان علیه السلام داده ام قول صد و هفتم باز گفتم خداوند ایونس  
 علیه السلام را از ظلمات ثلاث خلاص کردی فرمود که ترا نیز از ظلمت قبر و قیامت نجات دادم گفتم آئی خضر  
 علیه السلام را چشمه آب حیات دادی فرمود که ترا چشمه سلسبیل کرامت کنم قول صد و هشتم باز گفتم آئی عیسی  
 علیه السلام را مائده دادی فرمود که مائده کرامت را از برای تو در قیامت ذخیره نهادم باز گفتم آئی عیسی  
 علیه السلام را با آسمان بر آوردی فرمود که نام ترا بر رؤس اشهاد بر آوردم تا در هر روزی پنج باز ندای کند  
 که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله قول صد و نهم باز گفتم آئی  
 بنی اسرائیل را من و سلوئی دادی و از برای ایشان ابر سایه بآن فرستادی فرمود که از برای تو امت  
 تو نعم عقیلی کرامت کردم و ایشان را بظلمت مدو در بهشت مشرف گردانم و بسیار از بنی اسرائیل را مسخ کرده  
 خرس خاک گردانیدم و بوزنه کردم و امت ترا مسخ نکنم اگر چه از امت تو مثل اعمال ایشان در وجود آید  
 معاقب باشند در قیامت نه در دنیا قول صد و دهم بعد حضرت حق سبحانه و تعالی فرمود که یا محمد



علیه الصلوة والسلام تراکمرم گردانیدم بسوره که مثل آن در تورات و انجیل و کتب ما تقدم نیست و  
 آن فاتحه کتاب است هر که آن را بخواند حرام گردانم تن او را از آتش دوزخ و تخفیف عذاب کفر از  
 پدر و مادرش **قول صد و یازدهم** فرمود حق سبحانه و تعالی که یا محمد علیه الصلوة والسلام روزی که یهودان  
 جمع شدند با یکدیگر مشورت کنند که از پیغمبر علیه الصلوة والسلام معجزه خواهیم طلبیدند هر چه در زمین خواهد بود  
 تواند نمود اما جادوی او را بر آسمان دست نباشد خاک برد بان همه کافران بگردم آنگاه کافران  
 آمدند بگفتند اگر تو پیغمبر بر حقی از تو معجزه خواهیم بگوی تا ماه دو نیم شود نیکی بر آسمان باشد و نیکی بر زمین  
 آید و باز این نیم بر آسمان رفته درست شود تا ایان با تو ایمان آریم آنگاه ماه را گفتم دو نیم شوی بر آسمان  
 باشی نیم بر زمین رو بس تو بآن گشت شهادت اشارت کردی تا ماه دو نیم شد و نیمه بر آسمان بماند و نیمه  
 بر زمین آمده بر آستین تو درآمد بیرون رفت بعضی ایمان آوردند بعضی نه **قول صد و دوازدهم**  
 باز فرمان آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام اگر بگفته مهتر عیسی علیه السلام مرده در سخن درآمد با تو سنگ  
 سخن گفت و بزغاله بریان با تو در سخن درآمد گفت لا تأکل منی فانی مسمومته یعنی ای پیغمبر خدای  
 از من مخور که بزهر آلوده ام شنوی چون لب تو لقمه ز بزغاله کردی لقمه بزیر لب تو ناله کردی گفت که آلوده  
 زهرم مخور که چه بد و تلخی زهر این شکره و کافران را فرمودم که با تو ایمان آورند اگر شیت علیه السلام را  
 صحف دادم ترا قرآن دادم و از کافران خلاص نمودم و ترا رحمت خواه عالمیان کردم التیحات  
 دادم و نیز ماه رمضان و لیلة القدر روز عید و نماز و تر و روز جمعه که فاتحه همه کارهاست با تو دادم  
 و هیچ پیغمبران را نداده ام و اگر امتان گنهگار تو درین روز تو به کنند قبول نمایم و بهترین امتان  
 امت ترا کردم و دیگر ای محمد علیه الصلوة والسلام کافران و منافقان بر عایشه رضی الله عنها تهمت  
 بر دروغ کردند و تو دل از عایشه برکنیدی تا هفده آیه قرآن در باب پاکی عایشه رضی الله عنها با تو  
 فرستادم و امتان ترا ملکه دادم ملک سلیمان و یوسف علیهما السلام بملک ایشان نرسد اگر چه  
 سلیمان علیه السلام ملک لاینبغ داشت امروز سلیمان علیه السلام کجاست و ملک او کجاست  
 و نگر یوسف علیه السلام را که ملک دب قلاتیتی من الملک داشت امروز یوسف علیه السلام  
 کجاست و وفای ملک با وی کجاست اما ای محمد علیه الصلوة والسلام امت تو وفادارند حضرت  
 پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمودند که اکبر آن ملک کجاست فرمان شد که و اذا رایت ثم رأیت  
 نعیمًا و ملکًا کبیرًا یعنی ایشان را در بهشت ملک بزرگیم که ملک دنیا و ما فیها بدان نرسد و زوال  
 نپذیرد و حضرت رسول علیه الصلوة والسلام چون درباره امت خود این کرامت شنید شاد شد و شکر خدا را



تعالی را بجای آور و در مصباح العاشقین آورده است که حق تعالی گفت یا محمد علیه الصلوة والسلام  
 روزی اهل بهر ده هزار عالم در قیامت حاضر آیند و در آن وقت نداورد بهم که لایتنکلمون الا من اذن  
 للرحمن وقال صواباً و یسج کس را مجال نطق نیست که بحضرت ما پیروز گوید سید اما ترا در آن وقت رضا  
 و بهیم که آنچه مطلوب میخواهی بگویی و آنچه دانی و آنچه خواهی تا بهیم در آن روز قدر قیمت ترا پس انعم قوله تعالی و لیسو  
 یعطیک ربک فترضی حق تعالی گفت سید او در روز قیامت سرانجام کنم ترا چنان که خوشنود گردی از من  
 چون آدم علیه السلام را آفریدم تو در صلب من بودی چون یوز تو در جبین آدم علیه السلام طالع شد ملائکه  
 سجده نمودند فجد ملائکه کلهم اجمعون و در مزاین کلام آن است که سید چون از صلب آدم  
 انتقال کردی بصلب شیث علیه السلام رسیدی و از شیث علیه السلام بصلب نوح علیه السلام رسیدی  
 تا کشتی نوح علیه السلام را در غرق شدن نگاهداشتیم و تو در صلب هر که بودی ما او را بنی گردانیدیم  
 و تو نگری و مہتری قومی دادیم چون در صلب ابراهیم علیه السلام رسیدی او را از آتش نمرود خلاصی  
 دادیم و آتش را بروی گلزار کردیم و سلامت داشتیم که قلنا یا نادکونی بردا و سلاماً علی ابراهیم سید  
 چون تو در صلب اسمعیل علیه السلام رسیدی ما او را از ذبح کردن نگاهداشتیم و فدای او گو سفندی از بهشت  
 فرستادیم و فدینا بذر عظیم سید چون تو در صلب عبداللہ رسیدی او را نیز از ذبح نگاهداشتیم و پنجصد  
 اشتر فدای او دادیم این همه از برکت تو بود چنانکه دعای عیسی علیه السلام را قبول کردیم و همچنین دعای  
 امتان ترا قبول کنیم اللهم نشرک صدک و وضعنا عنک و ذرک الله انقض ظمیر یعنی سینه ترا بشکافستیم  
 و دل ترا از سینه بیرون کشیدیم و از غل غش و از حسد و از کینه پاک گردانیدیم و گنج محبت و اسرار مودت  
 در دل تو نهادیم و در طوابع الشمس تصنیف خواجہ محمد ناگوری قدس الدمرہ مسطور است کہ اللہ تعالی  
 گفت یا محمد علیه الصلوة والسلام چون آدم علیه السلام را بیا فریدم و او را در بهشت بروم و در عرش مجید  
 نوشته دید کہ لا اله الا الله محمد رسول الله آدم علیه السلام مناجات کرد کہ الہی محمد علیه السلام کیست  
 فرمان شد کہ یا آدم محمد علیه الصلوة والسلام حبیب من است و او یکی از فرزندان تست گفت الہی مرا از  
 امت محمد علیه السلام گردان چون ابراهیم علیه السلام در صحف خود نوشته دید و صفت آن خواند گفت  
 الہی مرا امت محمد علیه الصلوة والسلام گردان چون موسی علیه السلام در تورات نوشته دید گفت الہی مرا  
 امت محمد علیه السلام گردان چون عیسی علیه السلام در انجیل نام تو نوشته دید گفت الہی مرا امت محمد علیه الصلوة  
 و السلام گردان چون حال چنین بود اکنون در حضرت ما چه گلہ می کنی تو هنوز در عالم ظهور نیامده بودی  
 کہ مرا با تو محبت بود ہمہ محب شند و تو محبوب منی در روز قیامت ہمہ انبیا و اولیا سے من می نگرند



و من مسموی تومی نگریم و همه بتان که معظمه سرنگون گردیدند و چهارده کنگره از قصر نوشیروان عادل افتاد گفتند که پیغمبر آخر الزمان در وجود آمد چون حلیمه تراد که لقبیله خود برد ما بر او فرمودیم که بر سر تو سایه اندازد تا گری آفتاب با تو نرسد قول صد و سیزدهم در بیان فرض شدن نماز پنجگانه و سی روز روزه و یک حج درینجا دور و ایتست روایت اول نقل از کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجہ احمد بغدادی آورده است که چون اسرار فاضلی الی عبده ما اولی در میان آمده است و حاجات کفایت شد خطاب آمد که یا محمد علیه الصلوٰۃ والسلام امشب آن شب است که هر چه کسی از درگاه ما خواهد بدوستی تو بدیم یا محمد علیه السلام امشب آن شب است که چیزی طلب کنی گفت آئی امت گنہگار دارم چنانکه گناہان ایشان را بخشیدی و رقیامت نیز ایشان را جای در بهشت دهمی ندا آمد که یا محمد علیه الصلوٰۃ والسلام هر یک از امتان تراد در بهشت چنان ملک دهم که در شمار نیامد اما ای محمد علیه الصلوٰۃ والسلام امتان خود را بگو که بشکرانه این نعمت آخرت نماز و روزه و حج بگذارند که این زکوٰۃ زندگانی بهشت است حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت که خداوند اینچند وقت نماز بگذارند و چند روز روزه دارند و چند حج بکنند ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوٰۃ والسلام تمام روز صد و وقت نماز بگذارند و یک سال نه ماه روزه دارند و هر سالی یک حج بکنند چون این ندا بشنید بگریست و گفت خداوند امت من ضعیف اند تو آسان کن ندا آمد که یا محمد علیه الصلوٰۃ والسلام از برای امت خود زاری کن که هر چه تو بفرمائی آن کنم و از برای تو و امت تو هر روزی پنجاه وقت نماز و شش ماه روزه و در دو سال یک حج فرمودم باز حضرت پیغمبر علیه الصلوٰۃ والسلام در سجده شدند و گفتند خداوند ابرامت من رحم کن ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوٰۃ والسلام سرانہ سجده بردار که قبول کردم در هر روزی بست و پنج وقت نماز و سه ماه روزه در پنج سال یک حج فرض کردم حضرت پیغمبر علیه الصلوٰۃ والسلام خاموش ماندند همچنان منتقاد بار خدای تعالی حکم کرد حضرت علیه الصلوٰۃ والسلام هر بار سجده می کردند و میگفتند که آئی آسان کن ابرامت من چون نوبت بهفتاد سوال رسید فرمان در رسید که بامت تو در تمام روز پنج وقت نماز و در سالی یک ماه روزه و در تمامی عمر یک حج فرض گردانیدم اگر کسی از امت تو این قدر ننگ گنہگار و عاصی باشد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم این ندا بشنید شکر حق جل جلالہ بجاء آوردند و شادمان شدند چنانچه در مسند ابوداؤد ابن عمری گوید که نان نجاه بود و غسل از جنابت هفت بود حضرت رسول الله سوال کرد ما نماز به پنج وقت آمد و غسل از جنابت یکنوبت شد و بروایت دوم آن است در صحیح بخاری و مسلم و بروایت مالک ابن صعصعه و انس بن مالک رحمہما ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال ثم فرضت علی خمسین صلوٰۃ فی کل یوم و لیلۃ فرجعت فمرت علی موسیٰ علیہ السلام الی اخرہ و روی المقشیری ان النبی صلی الله



عليه السلام قال انطلقت حتى كان بيني وبين الله تعالى قاب قوسين او ادنى ففرض  
 على خمسين صلوة كل يوم جمعت فمررت على موسى عليه السلام الى اخوة وفي النيشاپورى لما  
 اراد الرسول صلى الله عليه وآله وسلم الرجوع فرض الله عليه خمسين صلوة فما بلغ سادسه الى اخوة  
 خلاصه اين روايت وغيره ما ورد في المطولات والمختصات راجع بان ست كه فرمودند حضرت رسول عليه  
 الصلوة والسلام چون بمقام قاب قوسين رسيدم فواز شهاديدم خواستم كه رجوع كنم خداوند سبحانه و تعالى  
 پنجاه وقت نماز در شبانه روزى بر من و امت من فرض گردانيد و وقت مراجعت بموسى عليه السلام  
 رسيدم فقال ما فرض الله عليك لا منك گفت ترا و امت ترا چه فرمود گفتم پنجاه وقت نماز گفت امت  
 ترا طاقت اين تكليف نباشد من بنى اسرائيل را سخت ترين علاجى پيش از تو از مودم باز گرد و طلب  
 تخفيف كن باز گشتم به پروردگار و ده نماز تخفيف نمود و فى بعض فرجعت فانتيت سيدة المنتهى  
 فمررت ساجداً ابا براجعت بموسى عليه السلام رسيدم همان سخن باز گفت باز گرديدم ده نماز ديگر  
 تخفيف نمود چون باز بموسى عليه السلام رسيدم باز همان سخن گفت باز گشتم تا كه پنج وقت نماز بر من و امت  
 من فرض گردانيد چون باز بموسى عليه السلام رسيدم گفت بچه ما مور شدي گفتم هر روزى پنج وقت نماز  
 گفت امت ترا طاقت اين تكليف نباشد باين پنج وقت نماز هم كاهلى مى كنند باز مراجعت نما و  
 طلب تخفيف كن گفتم چندان سوال تخفيف نمودم كه شرمسار شدم منقول ست از حضرت امام شافعى  
 رحمه الله عليه كه حضرت رسول عليه الصلوة والسلام هر نوبت كه از براى تخفيف نماز باز گشت و يدار  
 خداى تعالى را و يد اگر سوال كرده شود كه حكمت چه بود كه در شب معراج موسى عليه السلام با رسول صلى الله  
 عليه وآله وسلم سخن گفت از براى طلب تخفيف نماز و پيغمبر ديگر نگفت جواب آن ست كه موسى صاحب  
 مناجات بود و در دنيا و دن وى چنان بود كه مرتبه كسى بلند تر از مرتبه او نيست و معراج كسى و راى معراج  
 او نيست معراج او بطور بود و معراج رسول عليه الصلوة والسلام تا بساط نور و موسى عليه السلام را چهل  
 روز روزه فرمودند چون بحضرت بارى تعالى بنماجات رسيد و حاضر شد ملتمسات او بعضى با جابت مقرون  
 داشتند و بعضى رانه و رسول عليه الصلوة والسلام كه او را خواب آلود بجناب قدس بودند و در يك لحظه چندين  
 بار تخفيف نماز خواست همه را با جابت مقرون گردانيد تا موسى عليه السلام را معلوم گردد كه شرف و رتبت  
 رسول عليه الصلوة والسلام چه مقدار است استغفار كند از ان سخن كه گفته است **قول** صد و چهارم  
 از انيس الواعظين منقول ست كه چون رسول عليه الصلوة والسلام را بمعراج بردند بعضى را و روزى رخ  
 و يد كه عذاب مى كنند خواست كه تا شفاعت كند جبرئيل عليه السلام گفت شفاعت كن كه ايشان بى ايمان



رفته اند و رسول علیه الصلوة والسلام غمناک شد چون در محل مناجات رفت فرمان شد که یا احمد  
 علیه الصلوة والسلام چرا غمناکی گفت من هنوز حیات هستم که بت من بی ایمان میروند حق تعالی گفت یا  
 احمد علیه السلام هر که از امت تو شکر نعمت ایمان نگذارد ایمان از وی سلب کنم حضرت رسول علیه الصلوة  
 والسلام غمناک شد فرمان آمد که یا احمد علیه السلام بگوئی امت خود را تا بگذارد بعد از نماز ظهر دو رکعت  
 نماز و مرا باین تسبیح بستانند تسبیح این ست سبحان من لم یزل کان کما هو الان سبحان من لم یزل  
 کون کما کان کما هو الان سبحان من لا یضر بذاته ولا بصفاته ولا فی اسمائه مجد و ثناء کون  
 سبحان الدائم القائم سبحان یحیی الذی لا یموت سبحان الذی یمیت الخلائق و هو حی  
 لا یموت ابدا سبحان الاول المبدی سبحان المعطى المغنی سبحان من یسمی قبل ان یسمی سبحان  
 العلی الاعلی سبحانه و تعالی سبحانه ف سبحان الذی بیداه ملکوت کل شئی و الیه ترجعون  
 بعزت و جلال من که هر که بعد از ظهر دو رکعت نماز گذارد و هرگز ایمان از وی سلب نکنم این روایت از  
 حضرت ابی بکر صدیق رضی الله عنه بوده است نماز این ست در رکعت اول بعد از فاتحان ربکم الله الذی  
 فاتحنا ینخواند در رکعت ثانی بعد از فاتحان الذین آمنوا و عملوا الصالحات تا احل بخوانند نقل است  
 که بعد از طلب تخفیف نماز به پنج وقت آمدن بخاطر مبارکش گذشت که اگر خفت در طاعت و خدمت پدید  
 آمد در ثواب آن نیز تخفیف خواهد بود ناگاه خطاب در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام بجلال و قدرت  
 من که بر بندگان امضای فریضه کردم و قتل از ایشان برداشتم بدرستی و راستی که در آن روز که آسمانها  
 وزینهارا بیا فریدم پنجاه وقت نماز بر تو و امت تو فرض کردم سخن متبدل و متغیر نشود پس این پنج وقت  
 نماز را بغایت از شکستگیان امت تو به پنجاه وقت نماز قبول کردم و خدمت در خورد ایشان و مزدور  
 خورما و من جماعا بحسنة فله عشر مثاقله و در روایت سلمه آن ست که آن کس که قصد حسنة کند و آن را  
 بعمل نیارد ثواب حسنة بنام او نویسند و اگر عمل کند ثواب آن ده بنویسند و اگر آنکس قصد می کند و آنرا  
 بعمل نیارد هیچ چیزی ننویسند و اگر آنرا بعمل آورد آن یک جزا بنویسند نه زیاده رحمة للعباد قول صاحب الزمزم  
 قال النبى صلى الله عليه و سلم لما اردت الا نصرف ليلة المعراج قلت يارب لكل قادم  
 من سفرة تحفة فما تحفة لامتى قال الله تعالى حفظى لعمري ما عاشوا و لبشارتى لهم اذا ماتوا  
 فتحبى لعمري اذا قبروا و اوحى لى لهم اذا حضروا و اوحى لى لهم اذا نظروا  
 و يعنى حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم فرمودند که چون خواستم که باز گردم گفتم ای پروردگار من به مسافر  
 که از سفر بخانه باز آید تحفه بیاورد من برای امت خود چه تحفه برم فرمان شد که تا زنده باشند حفظ من ایشان



راست والبشر و ابابجته التي كنت توعدن و فرأني برای ایشان ست چون برانگیخته شوند بهشت  
من برای ایشان بود چون حاضر شوند و بدار من برای ایشان ست چون نظر کنند قول صد و  
شش از دهم نقل است از نه هفت الابرار که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باز ندای شنیدیم  
که یا محمد علیه الصلوة والسلام اجزاء نماز تو هست تو آن ست که قیام و قنوت و رکوع و سجود و تشهد  
و تسبیح و تهلیل گردانیدم تا عبادت شما مشتمل بر عبادت ملک و اهل فلک باشد و شمار اقیام ثواب قایمان  
و بر رکوع ثواب را کفان و بسجود ثواب ساجدان و بتشهد ثواب تشهدان باشد و مزید بر اینها نیز ثواب  
خواهد بود قول صد و هفتاد و هفتم نقل از نبی نامه آورده نظم

<p>خدا گفتش ای هادی راه ما بفرقت شمار خود افشانده ام چنان خواهی ذات پاک تو طاق گران باری امشب از تو جدا هست بدین تو امر من آسان بود یکه موزه سر بس چو گردید تر که سر تا نباید تهی کردش بر خصلت کندش تمیم بخاک نشسته چو نتواند آن نیز کرد بر و خصلت فرض روزه کشاد که چون موزه هر دم ز یاد کشد تو رحمن حق غفور رحیم خطاب آماز کرد کارش کور معاف آمد این هر دو از امت بسو آنکه در روزه خوردش طعام ندارد گناه هفتضای کند بر و نیست جز آنکه خسران اوست بهر جانب آنکس که رو آورد او</p>	<p>جواب حق الحق بحق باز گفت که امشب ترا بهر این خوانده ام تو ای الحق اندر دو عالم پناه خدا گفتش ای دوست امشب تراست کشید هر کس وسع خود ز امت بسر ما چو ترسید از مسح سر برو عمامه بگو کش نه و گر آب سردست بهیم ملاک نشسته گذار و من از دراز و گر در سفر مبتدا اوفتا و بگو مسح بر رو موزه بکش رسول خدا باز گفت ای کریم ببارکش باب لطف و عطا مخو خشم که از بهر تو دولت نگیرم که آن نه گمان اوفتد نما دار کس خود فراموش دهد که آنم نه از راه خسران بود قیاسا کس قبله شناسد او</p>	<p>رسول خدا نور با سوز جفت بخواه آنچه خواهی زورگاه ما شکست این گفتش ای پادشاه که بر دار ای از اتم لایطاق زمین تو با خواهش همت ولی کوری چشم شیطان بود و گر مسح خواهد تا می کس بسر ما چه حاجت بغم خوردنش چو نتواند استاد و شصت ناز بخفته گذارد که عذرست درو و گر موزه در پای دارند خوش بر و زحمت ست زنج کمتر کشد نگیر اتم را بسو و خطا که ای مایه امن ایمان نور بسو ای کس در زیان اوفتد بود روزه او صحیح تمام خطا نیست بر مانند نسیان بود زهی سید این کین همه بهر اوست</p>
---	--	--



چو از اجتهاد آن کند نیست غم  
 نماز آورد روی بردست است  
 که قبله ز سوی برابر بود  
 بس از رکعت باز کرد و فگار  
 کند رکعت دیگر از دست چپ  
 بدین حرف کج می شد انگشت او  
 بهر جانبی رکعتی فهم کن  
 که این اجتهاد و طبع آمده  
 و اگر گفتش آن سید چاره ساز  
 بفضل امت من تو داری نگاه  
 اگر امت را نباشد ذنوب  
 بجز اکتساب گناه کس نیست  
 گناهش مانند صوابش بود  
 بنی گفتش ای نور بخش نجوم  
 نهادش به پشت بنی دست خود  
 چو فیض کف قدرت کردگار  
 بگو یا محمد کرامات چیست  
 وضو ساختن در زمستان بود  
 در آن ره بخاک و فاده شدن  
 در آن راه رفتن بشبهای تار  
 که از پنج پنج آن زیاده شدن  
 و اگر گفت سید چو در کار شد  
 بدویش مسکین بهر صبح و شام  
 دویم آنکه سازند ظاهرا سلام  
 سلام آمد اسلام از ذکر یار

اگر چه خطا باشد ش قبله هم  
 چو بگذارد و او رکتی از نماز  
 مرو کج کج باز کافر بود  
 که فی قبله از دست چپ بوده است  
 و اگر افتد در کسان تعب  
 که رو آورد در پس پشت باز  
 نکو یا دیگر ای صفت این سخن  
 ز بس جمتی کاندین امت است  
 که ای خالق خلق دانای راز  
 خطاب آمد از عنان فرصیت  
 نباشد قلوب کسان در عیوب  
 گنهگار با حسرت حیف جفت  
**قول صد و شصت و نهم نیز از نبی نامه**  
 تو دانا تر بر تمام علوم  
 چه دستی که عشقش بسوزد سرور  
 رسیدش بسطان خیرا لخیار  
 رسول خدا گفت با کردگار  
 بآنکه که باشد در آن فصل سرد  
 در آن ره چو کامی کسی می نهد  
 بود نور تابنده رود شمار  
 چهارم بمسجد روان بے خطا  
 که یاران کرامات هم چار شد  
 با حسانه آسوده کردن دلی  
 بهر کس که بیند از خاص و عام  
 سوم آنکه باشد سخن نرم و نفیر

اگر او نداند که قبله کجاست  
 اگر می کند اجتهاد دور از  
 کند رو به جانب آنز و کار  
 ترا سهو بینی تعب بوده است  
 که فی قبله بود از پس پشت او  
 سوی چار جانب گذارد نماز  
 بشرقا نمازش صحیح آمده  
 سبک چار مذمت بن ملت است  
 چه باشد که از جرم جرم گناه  
 که از گناه از در عافیت  
 به بین بحر رحمت مرا بهر کیست  
 که از صدق دل با تو صلوات گفت  
 خطا محو کرد و ثوابش بود  
 بس نگاه حنای علم خرد  
 منزه از کیفیت آن صورت  
 خدا باز فرمود درجات چیست  
 تو دانا تری هست درجات چار  
 دوم سوی مسجد پیاده شدن  
 ثواب یک صدقه حق می دهد  
 سیوم در نماز جماعت شدن  
 شدن معتکف در او بهر خدا  
 یک آنکه بدهند جزو طعام  
 به از الف رکعت بهر منزله  
 شعار مسلمانان از دین داد  
 که احسان کلام است مانند مغز



هر آن کس که گفتار او خوش بود	بهر کلمه یک صدقه اجرش بود	چهارم نماز شب ست دنیا ز
	به از هر چه داری مل شب نماز	

قول صد و نوزدهم نقل است از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم حق تعالی بمن وحی کرد که یا محمد علیه الصلوة والسلام بطلب تا بدیم گفتیم خداوند تو بهتر میدانی که مراد و مقصود من چیست فرمود که یا محمد علیه الصلوة والسلام میدانم که تقصیرات است ترا مخزون دارد گفتیم خداوند چنین است فرمود که شفاعت و شفیع هم فیما یقصر و فی طاعتی و انا اکون شفیع لهم فیما یقصر و فی سئلتک ای محمد علیه السلام تو شفیع ایشان در تقصیرات فریضهای من شود من شفیع ایشان باشم در تقصیرات سئلت تو قول صد و بیستم آنکه فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم با خطاب از رب و باب در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام چون نماز بگذاری این دعا را بخوان اللهم انی سألک الطیبات و ترک المنکرات و حب المساکین و ان تغفر لی خطیئتی و ترحمنی و تتوب علی و اذ اردت فتنة فی قوم فتونی غیر مفتون برحمتک و کرمک و فضلك یا رحمن

باب بستم و هشتم در بیان مراجعت نمودن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم با جازت حضرت حق سبحانه و تعالی از عالم بالا بجانب عالم اسفل

مشتمل است این باب بر سه فصل

فصل اول در ذکر آن سخنهاى که حق تعالی در حین مراجعت آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم فرموده

نقل از کتاب حیرت الافسان تصنیف حضرت خواجہ احمد بغدادی آورده که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم در شب معراج سبحان الذی اسرأ لی بعبدک عروج نمود بقربت شرف دلی فتد لے مشرف بروتیه دیدار جبار مخصوص گشت و ملحوظ نظر عنایت شد و آنچه از آیات دنی کما ینبی و یدنی بود و ید و از اسرار فواحی الی عبده اما وحی شنیدنی بود شنید فرود در میان عاشق و معشوق رمزی رفت رفت تا تو نه معشوقی نه عاشق مر ترا با آن چکار تا چون خواست که بخت دعوت مهت مبادرت نماید و در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام درین لامکان پیش من می باشی یا برای اشکمال دین بعالم شهادت خواهی رفت بگو که رضای تو چیست حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت خداوند



امتان گنگار و دارم می خواهم که صفت بزرگی تو در میان خلق آشکارا کنم و این همه فضل و کرم تو بر امتان خود بگویم و ایشان را امیدوار بر رحمت تو بسازم با نفعان حضرت رب العزت در رسید که ترا بکرم خود در یک زمان از نه فلک و ملک بگذارم اکنون باید که این نو هزار کلمه که در میان آورده ایم چون بدینا روی سی هزار کلمه که از امر و نهی است بخاص و عام بگوی و از مستحقان این کلمه را دریغ نداری و بایشان رسانی و سی هزار کلمه دیگر آنچه خواهی بخاص بگوی و آنچه نخواهی بگوی و به نا اهلان و بیگانگان در گاه ما ازین راز سر بسته شمه بیرون ندهی و سی هزار کلمه دیگر رازی است میان ما و تو نهیها را بکس مگو یا محمد علیه الصلوة والسلام یا امان خود را بگوی که از خلوت خلوی وصال کس خبر دارد که تلخی حنظل فراق چشیده باشد آنکس که طمع دارد و ملک کبیر در جوار خداوند که می خیزد و دیدار و رضای ذوالجلال بصیر کم ازان نباشد که درین دنیا روزی چند بار محنت را بکشد و بامید این نعمت آن محنت را دولت

انگار و دو صبر کند غزل	چه داند آنکه نه از اهل معرفت باشد	که هر چه دوست کند عین محبت باشد
بزشت خجسته و نیک می باید ساخت	که هر چه آید از محض موهبت باشد	حقیقت آنکه نزد ارباب قرب جانان نیست
ولی که در غم دنیا و آخرت باشد	بران سرم که کرم سرفای خاک رهش	فقیر بی سرو پا را چه معذرت باشد
ز بندگان همه تفصیر خدمت آید لیک	ز پا و شاه همه فضل و محبت باشد	امام قشقری و غیره می گویند که در

وقت مراجعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم از عالم بالا بجانب عالم اسفل فرمان آمد از جبار کائنات که یا محمد علیه الصلوة والسلام می خواهی که آنچه از برای تو و امتانت آماده کرده ام به بینی گفت بلی یا رب الهام در رسید که یا محمد علیه السلام ارجع الی قومک فبلغهم عنی یا محمد علیه الصلوة والسلام باز گرد و آنچه گفتنی است بگو و آنچه رسانیدنی است برسان پس خداوند تعالی از قدرت خود چشم بینائی بمن داد چون نظر کردم چنانکه میان من و الله تعالی پیدا شد که مسافت و غلظت آنکس نداند و آن حجاب از نور بود پس مرا بهمان رفرف و بساط سبز اولین که مرا بران نشانیده به بالا برده بودند باز بران نشانیدند و آن رفرف بمرکت درآمد و به نشیب می آمد و به بالا میرفت تا مرا بمقام آن مرغ سفید رسانید چون بر پشت آن مرغ سفید سوار شدم خود را بمقام تخت از نور دیدم و بران تخت بساطی از نور بود و بر چهار کرانه آن تخت چهار سمع دیدم از نور و بر بالای تخت سوار شدم تا مرا بعرش رسانید از برای تطویل کلام شرح نکردیم انشاء الله بوقتش مبین خواهد گردید

فصل دوم در ذکر نزول کردن آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم



## بعرش مجید و دیدن حضرت مولانا جلال الدین رومی را

در کتاب اسرار المعراج مسطور است که چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم بوقت مراجعت از عالم لامکان  
بعرش مجید رسید برکنگه عرش صورتی دید که در آن خوبی و در آن فلک ندیده بود چون رسول صلی الله  
علیه وآله وسلم در لطافت آن صورت حیران مانده تعمق عظیم بدو ننموده دید که دستاری بر سر نهاده بود  
باشکر آمیز و جامهای بر دیوانی در بر پوشیده بغایت ابتزاز و اضطراب می نمود گفت چندین هزار تماشیل  
و اشکال غریب که در هر فلک مشاهده کردم اما من مخلوق الادله تمثال تحت العرش الی آخره هیچکدام از آنها  
مرا از خود در بوده نکرده الا که این صورت لطیف و پیکر نفیس نه ملک مقرب ام بنی مرسل نداور رسید که این  
صورت کسی است که از نسل صدیق اکبر است و در آخر الزمان میان امت تو ظهور کند و پدید خواهد شد  
و عالم را با سرار و انوار حقایق تو مالا مال کرده زینت خواهد بخشید و همچنان حق تعالی او را  
قدیمی و قلمی و دمی بخشد که جمیع ادولالالباب ملک و ارباب و مریدان و شواهد و از سر منظر نور تو خواهد چنانکه بزرگ  
فرموده است فرود مخزن انا فتحنا برکشنا سر جان مصطفی را بازگو همانا در صورت و سیرت من جمیع الوجوه  
نظیر تو باشد کما قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم صامن نبی و له نظر فی امتی نام او هم محمد است و لقب  
او جلال الدین بود و سخن او شایع اسرار و اخبار تو و کاشف بطون قرآن عظیم بود در آن حال حضرت رسول  
علیه الصلوٰة والسلام از غایت شادی بشارت عظیم نمود

## فصل سوم در ذکر نزول کردن آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم بمقام اسرافیل و میکائیل علیهما السلام و از آنجا بسدره المنتهی که مقام جبرئیل علیه السلام است

نقل از کتاب حیرت الانسان تصنیف حضرت خواجه احمد بغدادی فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه  
وآله وسلم چون از عرش نزول کردم خود را بمقام اسرافیل علیه السلام دیدم چون بر کف اسرافیل  
علیه السلام سوار شدم آن تخت از نظر من ناپدید شد خود را بمقام میکائیل علیه السلام دیدم چون بر کف  
میکائیل علیه السلام سوار شدم خود را بمقام جبرئیل علیه السلام دیدم چون جبرئیل علیه السلام مرا بید  
خواست حال شد گفت السّلام علیک ایها النبی و رحمة الله و بركاته من در جواب او گفت السّلام علینا و علی  
عباد الله الصّالحین بعد از آن جبرئیل علیه السلام گفت ای حبیب خدا صفت مقامهای عظیم  
و صفت حق تعالی بکن که چگونه دیدی بروایتی در کتاب اسرار المعراج مسطور است که فرمودند حضرت



پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون جبرئیل علیه السلام را بدید گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم  
 مبارکباد این غرت و رتبه و رفعت از حضرت ذوالجلال یافتی هیچ ملک مقرب و نبی مرسل باین منزلت  
 نرسیده که تو رسیدی یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بدستی و راستی که ترا خدای تعالی بر عرش برود  
 و بجای رسانید که هیچکس از اهل سماوات و ارضین را با آنجا نرسانیده خدای تعالی را شاکر باش و سپاس  
 و ثنای خداوند تعالی را بجای آر **فَاحْمَدُ لِلَّهِ عَلَى ذَلِكَ** پس حمد و شکر باری تعالی را بجای آوردم  
 آنگاه ازان بجز سجود و غیر ذالک نیتی یا جبرئیل علیه السلام می گفتم و حکایت آنها بازمیراندم جبرئیل من  
 علیه السلام پرسید که یا رسول الله چه دیدی رسول صلی الله علیه وآله وسلم شمه ازان بیان فرمود که نیتی  
 دیدم از نور و بران تخت بساط دیدم از نور فرمان شد که بران تخت نشین **سَلَّمَ جِبْرِیْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ** گفت  
**اَلْحَمْدُ لِلَّهِ** خواجه علیه الصلوة والسلام گفت این حمد از برای چیست جبرئیل علیه السلام گفت ازانکه تو  
 بران تخت نشسته و آن تخت از تو گرمی گرفت و مسلمانان در دل امت گرمی گرفت که هرگز سرد نگردد  
 گفت دیگر چه دیدی گفت چهار شمع بر چهار گوشه آن تخت نهاده دیدم جبرئیل علیه السلام گفت الحمد  
 لله خواجه علیه السلام گفت این حمد از برای چیست گفت آن چهار شمع که دیدی دوستی چهار یاقوت  
 بروایمان استانت باز گفت بران شمعها نور با دیدم که برمی آمد گفت آن دوستی حق است در میان یاران  
 تو در کتاب مطالب السالکین آورده که حضرت جبرئیل علیه السلام از سر و موجودات صلی الله علیه وآله وسلم  
 پرسید که یا رسول الله از درگاه و اهراب العطا یا از برای امت خود چه هدیه برداشته فرمود پنج چیز اول آنکه  
 حضرت باری تعالی فرمود که یا محمد علیه السلام امت خود را خواهی گفت که اگر دوست دارد بد کسی را من  
 لایق ترم بدوستی دوم آنکه بگو است خود را اگر از خلق بترسید من سزاوارترم بخوف که از من بترسید سوم  
 بگو امت خود را که اگر امید میدارید از خلق من لایق ترم بامید داشتن چهارم آنکه بگو است خود را که اگر شرم  
 میدارید از گناهان از خلق من سزاوارترم بشرم داشتن که من کریم از ایشان جفاست و از من وفاست  
 و از ایشان اعراض است از دعا و از ایشان گریختن از طلب آنچه بگو است خود را اگر خدمت می کنید احدی  
 را از خلق من احمق بخدمت کردن که من صادق و صده ام و نجسته ام ایشان را ثواب جلیل و اجر بزرگ و فضل و کرم  
 مضمران در تفسیر آیه کریمه **وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ** چنین گویند که چون  
 سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم از سفر معراج مراجعت فرمود جبرئیل علیه السلام را دید که با آنجا بر سر راه منتظر  
 نشسته و در غیرت کار سید صلی الله علیه وآله وسلم سر در کشیده گفت یا جبرئیل ما مدت بیست سه سال در  
 غیرت تو خون میگیرستیم تو نیز یکدم در غیرت ما باش بیست سه سال مهنر علیه السلام گوش نهاده بود تا جبرئیل







جهان باقی است و بهشتیان در بهشت نیامده اند قسمت برکیان کنم فرمان شد که نزد که مجموع امتان تو در بهشت  
در آیند قسمت ایشان معاینه کن و امروز تو نیز و یک یاران و اصحاب باز خواهی رفت و ایشان نیز خواهند  
پرسید که سید از آن سعادت آنجهان حاصل شد برای ما هم چیزی بود بشارت برایشان برسان و بگو که هر  
شما چنین قسمت کرده ایم پروردگار آن را از ذاتی خواهد داشت سوم آنکه در کتاب حیرت انسان آورده است  
که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون قریب بهشت رسیدم پیش نظر کردم مرغزاری دیدم و  
در میان آن مرغزار دیواری دیدم از عنبر چون نزد آن دیوار فرود آمدم درختهای گوناگون و گلهای  
بو قلمون دیدم که صفت آن بر زبان راست نیاید اگر یک برگ آن درخت بر دنیا باشد تمامی خلق از  
خوشبوی آن بهوش شوند و اگر یک گل از آن در دنیا بیارند تمام عالم برنگ آن شیداشوند گفتم خداوند  
این کدام بهشت است ندانم رسید که یا محمد علیه السلام هنوز پیشتر است و این مقام علیین است و مانند چراغها  
جاها و نیک بختان است چون از اینجا پیشتر شدم نظر کردم زمین از نقره دیدم قصرهای آن زمین همه از  
نقره خام بود از جبرئیل امین پرسیدم که این کدام بهشت است گفت ای حبیب خدا این مقام فرشتگان است  
همراهی رضوان بخدمت بهشت می باشند فرمودند رسول علیه الصلوة والسلام چون پیشتر نظر کردم دیواری از  
نقره دیدم و بلندی آن معلوم نمی شد دیگر آن دیوار فرشتگان بزرگ دیدم که درازی هر یک فرشته هزار  
ساله راه بود و در پهلوی هر فرشته هزار بازو بود و در هر بازو هزار دست بود و بر هر دست دامن زر جد بود  
همه فرشتگان نظر بر او کرده ایستاده بودند از جبرئیل امین پرسیدم که ایشان کیانند گفت ایشان پاسبان  
بهشت اند و با دراهم اندرون بهشت نمی گذارند که مبادا که شیطان لعین بصورت باد شده اندرون  
بهشت برود چهارم آنکه در تفسیر سوره و النجم آورده است که فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام چون  
از اینجا پیشتر رفتم ناگاه بوی خوش بمشام من رسید گفتم یا جبرئیل این چه بوی است بدین خوبی و خوشبوی  
گفت این بوی مشاطه دختر فرعون است و آنچه او چنین است که در عهد فرعون علیه اللعنة زنی بود مسلمان  
شده و قدم در کوی محبت نهاده و ساکن حجره عبادت گشته و در خانه فرعون بی عون آمده شدی میکرد و دین  
خود را پنهان می داشت تا کار او بجای رسید که مشاطه گری دختر فرعون میکرد و روزی موی سر دختر فرعون را  
شانه میکرد و بناگاه شانه از دست او بیفتاد و بسم الله الرحمن الرحیم گفته شانه را از زمین برداشت و گفت لعنت  
خدا بر آنکس که بر خدای خود و نعمت پروردگار خود کافر شود دختر فرعون گفت که انشای گوئی گفت  
آن خدای را میگویم که مرا و همه آسمان و زمین را و آفریده است دختر گفت مگر پدرم را میگوئی مشاطه گفت نه بلکه  
خدای خودت و پدرت و هفت آسمان و زمین را میگویم آن شوم چه رفت این سخن باید بر خود بگفت فرعون



علیه اللعنة آن ضعیفه را طلب کرد چون آن زن را پیش فرعون آوردند گفت ترا چه بوده است که سر از خط فرمان  
 من بر میداری و از خدائی من ننگ می کنی ضعیفه گفت ای فرعون سوگند فاسد ادب سر خود بر دار لاف  
 گداز اف بیوده وزن تو خود میدانی که خدای را شکی نیست آخر کل فانی را دعوی خدائی از کجاست فرعون  
 گفت و یک مسین بیاید و بر آب کنید و آتش در زیر وی کنید تا این مشاطه را در اینجا انداخته هلاک کنید تا  
 دیگران عبرت گیرند آن ضعیفه می گفت که ای فرعون امروز هر چه خواهی کنی هر که دوست او اندامت بکشند  
 شنید بعد از آن و یک مسین بیاید و بر آب کرد و بروایتی بر آتش روغن کردند و آتش در زیر او گذاشتند  
 ضعیفه اگر جانت می باید از دین خود برگرد و الا هلاک خواهی شد گفت اگر مرا پاره پاره کنید از دین برگردم شهر  
 او را بیاورند گفتند تو نیز از دین خود برگرد و او برگشت او را و آن و یک جوشان انداختند و هلاک کردند  
 آن ضعیفه سه فرزند داشت دو فرزند او را و او را و نظر او هلاک کردند آن ضعیفه آه نکرد و فرزند شیر خوره او را از کنار  
 او جدا کردند و اندران آب سوزان انداختند بچاره را طاقت طاق شده بود و خواست که آبی بکشد آن طفل آواز داد  
 که یا اما ااصدبی یعنی ای مادر صبر کن که همه در بهشت خواهیم رفت آن ضعیفه گفت بر شما یان حق  
 است و حق خدمت است یمنی و صیت مرا نگاها رید گفتند چیست بگو گفت هر گاه که مرا هلاک کنید سخنانهای  
 مرا در خانه دفن کنید چون آن بچاره را هلاک کردند و صیت او را بجای آوردند این بوی خوش از استخوانهای  
 ایشان می آید بچشم آنکه در تفسیر زاد المذکرین مسطور است که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون از اینجا  
 پیشتر شدم نوری دیدم و آوازی شنیدم که اصنا برب العالمین رب مونس و هارون رسیدم که  
 اینها کیانند گفت آواز سحره فرعون است که بموسی علیه السلام ایان آورده اند باز نوری دیدم و آواز  
 شنیدم لا اله الا الله و الله اکبر پر رسیدم که این چه آواز است گفت جانهای شهیدان است  
 پس نور دیگر دیدم و آوازی شنیدم که سبحان الله حین تمسون و حین تصبحون از جبرئیل  
 علیه السلام پر رسیدم که این چه آواز است گفت آواز جان روزه داران است باز نوری دیدم و آوازی شنیدم  
 که لا اله الا الله و الاصر پر رسیدم که این چه آواز است گفت این آواز جانهای مشاقان است باز  
 نوری دیدم و آواز شنیدم سبحان الله گفت این آواز نماز گزاران است و از دیگر شنیدم  
 که لبیک یعنی گفت این لبیک حاجیان است ششم آنکه در کتاب حیرت الانسان و در  
 معارج النبوت آورده است که فرمودند حضرت علیه الصلوة و السلام چون در بهشت رسیدم غریبه  
 مشاهده نمودم آن بود که دریای دیدم سفید تر از شیر و شیرین تر از انگبین و بزرگی آن دریا هیچ معلوم  
 نمی شد گفتم یا نبی جبرئیل این کدام دریاست گفت این دریای بحر الحیوان می باشد در روز قیامت



امتان تو درین دریا غسل کنند چون بیرون آیند از ماه شب چهارده تا بان قیامت هر یک پیرو  
 جوان سیزده ساله باشد بعد از آن دری را دیدم از رخ پهنای آن پنج صد ساله راه بود و بلندی آن دو  
 هزار ساله راه بود و بر بالای این دریاوانی برانگخته اند طول آن پنجاه هزار ساله راه بود این دریا در انجا  
 ترتیب داده و حکمت در ارتفاع این چه بوده است گفته اند که صحرائی قیامت را مسافت پنجاه هزار ساله  
 راه است قطع آن بزودی نمایند که مقدار آن نیز پنجاه هزار ساله راه قوله تعالی فی کل یوم کلان مقلده  
 خمسين الف سنة تقدیر آن ایوان بآن مقدار از بهت آن باشد که چون بنده مومن سراز قبر بر دارد و  
 چشم وی بر ایوان بهشت افتد و قطع آن بیابان بر وی آسان گردد گویند که چون بنده مومن سراز گور بر آید  
 حوران را بر بالای آن ایوان بیند او را گویند که عجل محل او در مشاهد حوران و استماع کلام ایشان چنان  
 آن راه را در نوردد و که باندک فرصت بمنزل مقصود رسید **بیت** نوشته اند بر ایوان جنت الماوی  
 کس که عشرت دنیا خرید دای بوی ۴ فرمودند بر در بهشت چهار صد مسمار دیدم بر دوخته همه از مرد میاوت  
 بود و در میان آن مسامیر حلقه بغایت بزرگ دیدم از یاقوت مجوف در میان آن حلقه هر چهل هزار  
 شهرستان دیدم و در هر یک شهرستان چهل هزار کنگره بود و در هر کنگره دو فرشته ایستاده بود و طبق بر تو  
 نهاده و در یک طبق حله و یک طبق مملو از نور از حال آنها پرسیدم جبرئیل علیه السلام گفت این بار به بهشت  
 هزار سال پیش از خلق آدم آفریده و این طباق بر دستهای ایشان از برای تو و امت تو نهاده چون  
 روز قیامت شود امتان تو درین آستانه قدم نهند بفرمان حق تعالی این فرشتگان تهنیت گویان این  
 طباق را انثار مفارق ایشان کنند **بسم الله** در صحیح بخاری و در صحیح مسلم آورده که ابن عباس رضی الله  
 عنهما روایت می کند از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که چون مطلع شوم بر در بهشت نوشته دیدم  
 که در روز قیامت اکثر آن اهل فقر و درویشان بوده اند **بسم الله** در صحیحین اسامه بن زید روایت می کند  
 از رسول علیه الصلوة و السلام که فرمودند بر در بهشت ایستادم و در آن در نوشته دیدم که علامه آن اهل  
 مساکن خواهند بود ابو امامه روایت می کند از رسول علیه الصلوة و السلام که فرمودند بر در بهشت نوشته  
 دیدم **الصدقة بعشر امثالها و القرض بثمانية عشر** یعنی ثواب صدقه ده چندست ثواب قرض شصتست  
 گفتیم چون است که قرض بر صدقه در ثواب افضل است گفت از بهر آن است که سایل و درویش هر وقت  
 صدقه طلبد خواه محتاج باشد و خواه نباشد پس شاید که برای غیر موضع خود واقع شده باشد اما قرض را جز  
 بوقت ضرورت نطلبند در کتاب فضایل الاعمام علیه السلام آورده است که روایت می کند امام جعفر صادق  
 رضی الله عنه از جد خود علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه و او از حضرت سالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم



که در شب معراج بر در بهشت نوشته دید آب زر که لا اله الا الله محمد رسول الله ایضا ابن عباس  
رضی الله عنهما روایت می کند از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم که فرمودند در شب معراج هر  
کس در حقیقت تا بهشت با من نمایند خواستم که بدرون بهشت در روم جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله  
بهشت را بهشت درست از طلا زریب و زینت داده اند و بر هر دری چهار کلمه نوشته اند که هر کلمه بهشت  
از دنیا و مافیها در وازه اول در وازه شهیدان است در وازه دوم اذان نماز گذاران است در وازه سوم  
اذان آنانی که حکم کرده اند بر امر معروف و منع کردند از نافرموده در وازه چهارم اذان آنانی که دوزخ دارند  
در وازه پنجم اذان آنانی که باز دارند وجود را از شهوت نفسانی در وازه ششم اذان آنانی که حج عمره  
بجا آورده اند در وازه هفتم اذان جهاد کنندگان در راه خدای تعالی در وازه هشتم اذان خدا شناسانی  
که پوشیده داشتند چشمهای خود را از حرام و نکوئیه نمودند با پدر و مادر خود پس فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله  
علیه و آله وسلم باز گشتم و بدرهای بهشت آدم چون نظر کردم بر در بهشت اول نوشته دیدم که لا اله الا الله محمد رسول الله  
مجالسته اهل الخیر یعنی نیست خدای اصلا مگر پروردگار عالمیان و محمد رسول الله فرستاده اوست هر چیز حیل  
دارد و حیل نیک عیشی چهار خصلت است قناعت و ترک حسد و ترک گناه و بستن بابل خیر بعد از ان آدم  
بدر دوم بران در نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله هر چیز را حیل هست و حیل خرمی دنیا و آخرت  
چهار خصلت است رعایت یتیمان و رعایت بیوه زنان و سعی در مسلمانان و رعایت فقیران بعد از ان آدم بدر  
سوم بران در نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله هر چیز حیل دارد و حیل صحت بدن چهار چیز است  
قلت کلام و قلت خواب و قلت آمد و شد برای هوای نفسانی و قلت طعام بعد از ان آدم بدر چهارم بران  
در نوشته دیدم که لا اله الا الله محمد رسول الله آنکس که ایمان بخدا آورد و ز قیامت دارد باید که از برادر  
مسلمان نبرد زیاده از سه روز آنکس که ایمان آورد باید که اگر امم همان کند بعد از ان آدم بدر پنجم بران در نوشته که  
لا اله الا الله محمد رسول الله آنکس که خواهد که بروی ظلم نرود و کسی ظلم نکند و آنکس که خواهد که دشنام بده  
نمهند باید که دشنام بکند آنکس خواهد که خواری نه بیند بکس خواری نکند و آنکس که خواهد که سلامت در دنیا  
و آخرت بماند باید که کلمه توحید بگوید بعد از ان آدم بدر ششم بران در نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله  
آنکس خواهد که ملک الموت بر حمت و مهربانی بروی بیاید باید که رحمت و مهربانی بامردم بکند و آنکس خواهد که  
نزع روح او آسان شود باید که سخن بامردم نرم و نیکو گوید و آنکس خواهد که قبر او فراخ باشد ملاحظه غریبا کند  
و آنکس خواهد که در زیر خاک بوسیده نشود باید که عمارت مساجد بکند بعد از ان آدم بدر هفتم بران در نوشته که



لا اله الا الله محمد رسول الله سفید روی در روز قیامت چهارست اول کفن اموات را کردن دوم  
 قبرهای مسلمانان را کندن سوم وادای قرض و وادای مفروضه بجا آوردن بعد از آن آدم بدو هشتم  
 بران در نیز نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله آنکس خواهد که در دار السلام در بهشت در رود باید  
 که صدقه بدو سخی و نیک خلق باشد **هشتم آنکه** در کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین  
 آورده که فرمودند حضرت رسالتاب صلی الله علیه و آله و سلم چون من و جبرئیل امین بدر و از بهشت اول  
 رسیدیم که آن را باب السخا گویند جبرئیل امین علیه السلام طقه در بهشت را بجنبانید رضوان که خازن  
 جنت است جواب داد و استفسار نمود که من بالباب گفتم منم جبرئیل امین گفت با تو همراه کیست  
 گفت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با من همراه است رضوان گفت وقت نبوت او رسیده است  
 و را طلبیده اند جبرئیل علیه السلام گفت آری گفت الحمد لله آنگاه در را بکشاد و اندرون جنت  
 نمودار شد خواجه عالم صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند اسکفه آن باب از فضه دیدم و عتبه اش از لؤلؤ آنگاه  
 اندرون بهشت در آمدیم که آن را دار الخلد گویند از نقره خام است و کنگره های او بعضی از یاقوت سبز  
 و بعضی از لعل و بعضی از در چون پیش خود نظر کردم رضوان را دیدم که بر تخت مرصع نشسته است تاجی از  
 مروارید بر سر نهاده و نوک فرشته دیگر بر گردن تخت او بادب ایستاده اند چون رضوان مرا دید از تخت  
 برخاست و شرائط تعظیم بجا آورد و برای استقبال من پیش آمد با هفتاد هزار فرشته که رویهای ایشان  
 چون ماه شب چهارده تابان و جامهای سبز پوشیده و بوی مشک از ایشان می آمد و بر سر ایشان تاجهای  
 از نور و مکر بند از نور در میان بسته از جبرئیل امین پرسیدم که این فرشتگان چه نیکو رویند جبرئیل علیه السلام  
 گفت امتان از اینها نیکو روی تر باشد در بهشت **نهم آنکه** در کتاب معارجین آورده که فرمودند حضرت  
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم رضوان در خواجه از نور سه رنگ میوه دیدم بادب تمام پیش من آورد یکی  
 انار دوم سیب سوم آبی گفت هر سه بشکن تا که عجائب خدای تعالی به بینی چون انار را بشکستم از او هزار  
 غلمان بیرون آمد مرا سلام کرد و برگرد من ایستاده شد بعد از آن را بشکستم از وی نیز هزار غلمان بیرون آمد  
 بعد از سیب را بشکستم از او هزار براق خوب زمین کرده با لکا مهله مرصع بیرون آمد بعد از آن رضوان  
 گفت یا رسول الله هدیه از برای من چه آوردید گفتم هدیه تو چیست گفت هدیه من دو چیز است یکی آنکه هیچ  
 وقت پیش خود طعام ننهادی مگر بخوابی که سالیله بیاید و تو آن طعام را بوی میدادی و هیچ وقت جامه  
 نو بپوشیدی که جامه کهنه بدویشان میدادی چون پیش رضوان نظر کردم کلیدهای بسیار دیدم که از  
 نور عدد آن بحر خدای تعالی دیگری ندانند گفتم این کلیدها از برای چیست رضوان گفت هرگاه که یکی



از امتان تو بگوید که لا اله الا الله محمد رسول الله حضرت غزت جل و علا کوشک اذن نور برای او بنا کنند  
و قفل بروی هند و کلید آن قفل را با من سپارد چون صبح قیامت بد مد آن بنده سر از خاک لحد بردارد من  
کلید کوشک بوی تسلیم کنم تا او بکوشک خود در آید و بمنزل خود نزول کند تسبیح رضوان این بود که سبحان  
المخلاق العظیم سبحان الکریمه اکرم سبحان المثلث من اطاعه جنات النعیم و هم آنکه  
در انیس الواعظین از چهل مجلس آورده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رضوان را گفت و صف  
عندی شیئا من نعیو الجنة یعنی چندی از صفت بهشت پیش من بیان کن حتی احدث علی منی  
تا حکایت کنم پیش امتان خود پس رضوان گفت یا رسول الله سی صد هزار سال شد که من در بهشت میروم  
بهر ساعتی نعمتی دیگری بینم که وقتی ندیده بودم باز گفت یا رسول الله سال دنیا و سال آنگهان برابر نیست  
رضوان گفت هزار سال دنیا برابر یک روز آخرت است كما قال الله تعالى وان يومنا عند ربك كاللح  
سنه مما تعدون چنانچه در کتاب تاج اقصص آورده است که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام گفت  
ای رضوان فضیلت بهشت بر من بیان کن گفت پهنای کرباس پدید بود و درازی او پدید نبود اگر بگفت  
طبقه آسمان و زمین را در بهشت در آرد و یک گوشه او جای گیرد یا رسول الله چون خدا تعالی بهشت را  
بیا فرید خطاب کردش که توسعی یعنی فراخ و آراسته باش ازان روز باز هر روز دیوارهایش تاده  
و فراخی شود و هر روز بهشت و زمینت زیاده تر میشود و این بهشت را دار الخلد گویند و تفسیر بحر العلوم آورده  
است که بهشت را دار الخلد ازان گویند که آن موضع تناداشتهاست و هر چه مراد بنده است و در همه  
است جامع حدیث قال جل یا رسول الله ان لا یل تعجبنی فحل فی الجنة من اهل فقال یا عبد الله ان  
ادخلت الجنة فلك منها ما اشتئت نفسك ولذة عینا و فی حدیث ان الوجل من اهل الجنة لولد للولد  
کما یشتهی بکون حمله و وصاله و شباب فی ساعة واحدة کذا فی الاحیاء و ذکر فی نظیر شیب بروایة ابی هریره  
رضی الله عنه ان رجلا من اهل الجنة استاذن ربه فی الزرع فقال لست فیما شئت قال بل و لكن  
احب الزرع فبذر الطرف بساته و استوائه و استحصاده و كان امثال امثال المجبال  
فیقول الله تعالی دونک یا ابن ادم یشبعک شیئ و كان اعرابی عند النبی علیه الصلوة والسلام  
فقال الله لا تجد الا قریبیا و انصارا یلغانهما اصحاب ذرع فضحك النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
بدانکه ساکنان دین دار کسان باشند که از شرک و کفر پرهیزند و از کبار اجتناب نمایند ایضا رضوان  
گفت یا رسول الله بهشت را صد دریچه است و در هر دریچه صد شهرستان است و در هر شهرستانی میدانی  
ست پنجاه ساله راه و دران میدان درختان است از نر و سم و زبرجد و یاقوت و میوه های گوناگون



و در هر شهرستان صد هزار کوشک و در هر کوشک صد هزار سرای و در هر سرای صد هزار خانه و در هر خانه  
 صد هزار منظر و در هر منظر صد هزار تخت و بر هر تخت صد هزار فرش و بر هر فرش حوری نشسته که نور روی او  
 از آفتاب تابان ترست و دیوار کوشکها بعضی از زر و بعضی از یاقوت سبطری هر دیواری شصت میل راه  
 باشد از بیرون و درون را توان دید از بهشت شغافانی چون چشم بنده بر دیوار بهشت افتد همه غمهای روز  
 قیامت ناپدید شود و ایضا رضوان گفت یا رسول الله چون خلق را در بهشت در آرند پنجاه سال در آیند  
 و فراخی هر روزی پنجاه ساله راه باشد کمتر کسی را در بهشت آن مقدار ملک و زمین که نسبت بر این دنیا باشد  
 ایضا گفت یا رسول الله حق سبحانه و تعالی بهشت را آفرید و کوشکها نصب کرد و چهار جوی در بهشت دان  
 ساخت از آب و شیر و شراب و انگبین و چهار جوی دیگر در بهشت جاری گردانید سلسبیل و زنجبیل و ریح  
 و سنیم و دو جوی دیگر در بهشت آفرید یکی کوثر دوم کافور و در هر کوشکی از کوثر جوی است جمله میروند تا  
 بحوض می آیند و در یای سلسبیل و کافور از زیر عرش می آید و زنجبیل و سنیم از زیر کرسی می آید و کوثر  
 از زیر درخت طوبی می آید و ریح از فضایی بهشت می آید و چهار جوی دیگر آفرید که در قرآن مجید است  
 كما قال الله تعالى فيهما عينان نصباختان و سه چشمه دیگر در بهشت آفرید که یکی چشمه حیوان است  
 که مسلمانان گنهگار را از دوزخ بیرون خواهند آورد و بدان آب ایشان را بشویند تا سوختگی از ایشان  
 برود كما قال الله تعالى و نزعنا ما في صدورهم من غل و دو جوی دیگر خاصه مرتقیان است  
 قوله تعالى ان المتقين في جنات و نهج و قع که مومنان در بهشت در آیند چون چهار کاسه  
 از آن چهار جوی بخورند راحت آرند چون از ریح خوردند سلامت آرند چون چهار کاسه از آن چهار جوی  
 بخورند محبت در دل ایشان بچند چون از کافور و سلسبیل بخورند متوجه مولی شوند چون از زنجبیل و سنیم  
 بیاشامند از شوق دیدار بفرستاده شوند چون از کوثر بخورند بهشت و صفای ایشان بیدار مولی گردد  
 و چون از شراب ظهور بخورند دیدار مولی بچین و بیچگونه به بیند كما قال الله تعالى و سقاهم زكوا  
 شرابا طهورا المولاه ای عجب انجمن بهشت ترا شناخته و تو او را نشناخته و او ترا آراسته و تو خود را  
 بهر او نیاراسته تری متبی ساخته یا نساخته و آراسته یا نآراسته ساز بهشت را می شنوی کار سازی تو گو  
 و رضای مولی می خواهی رضا بقضای او گو و اجتهاد فی طلب الجنة و حطه ان تطلبوا فی در طلب بهشت  
 بکوشش میسر د که اهدا طلب کنی فضا به او خوش است و هوای او دلکش ثواب وی وافی است و آب  
 او صافی است و صحن او روشن است و مساحت او گلشن و منزل و سرای سرور است و همشنان خلوت  
 جان افراشته او حور است بهار او نعل خزان است و بهار او شب است قال از گلشن قرآن مجید



این برآمده که ويطاف عليهم بصحاف من ذهب خطاب در ماندگان انطلقوا الى ظل ذي  
 ثلث شعب و سنگ ریزه او در مرجان ست ماه رویان خیمه های او و لیران لم یطمئنوا السرفیهم ولا جان  
 ست و در خلد همه لباسهای حریرست و همه خاک و گل او مشک و عیترت یا زو هم در انیس الواعظین  
 آورده که فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم از رضوان پرسیدیم که از حال و مال امت  
 من چیز بگو که چگونه در بهشت در آیند رضوان گفت حق تعالی بهشت را سه قسم کرده است دو قسم  
 از آن امت تو و یک قسم از آن سایر امم ماضیه چون مومنان در عرصات قیامت حاضر آیند فرمان  
 در رسد که هر کرا بر من حتی باشد بیشتر آید کسی بر نخیزد بار دوم باز همین فرمان در رسد گویند که خداوند  
 بنده را بر خالق چه حق باشد قوله تعالی وجنة عرضها السموات والارض اعدت للمتقين الذین  
 ینفقون فی السراء والضراء والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس واللّٰه یحب المحسنین  
 آنکسان که در راه خدای تعالی گرسنه را نان داده باشند و یا تشنه را آب داده اند و آنکسان که  
 در وقت غضب خشم فرو برده اند و گناه مجرمان را عفو کرده باشند بر خیزند پس جماعته باشند رونده و  
 شتابنده بسوی بهشت ملائکه بایشان پیش و گویند که شما را بسوی بهشت روان می بنیم چه کسانی  
 گویند که ما در دنیا برای رضای حق تعالی از مال حلال خود باد و ایشان و مستحقان خبر کردیم ملائکه  
 گویند که بروید در آئید در بهشت باز منادی نداور دهد که کجایند اهل فضل پس باشند جماعته رونده بسوی  
 بهشت ملائکه پیش آیند و گویند شما چه کسانی گویند که ما اهل فضیلم گویند فضل شما چه بود گویند چون برستم  
 میرفت صبری کردیم و چون بر مابدی میرفت از کس ازان در گذشت می نمودیم ملائکه گویند بروید  
 بخوشی و در آئید در بهشت که جزای فاضلان این ست بعد ازان باز منادی نداور دهد که کجایند اهل  
 فقر پس بر وند جماعته شتابان بسوی بهشت ملائکه پیش آیند و گویند که شما چه کسانی گویند که ما باز  
 می و اشتیم نفس خود را از گناهان ملائکه گویند که بروید در بهشت باز منادی نداور دهد که کجایند دوستان  
 خدای تعالی پس بر خیزند جماعته بسوی بهشت شتابان را هی شوند ملائکه پیش آیند و گویند که شما چه  
 کسانی گویند که ما دوستان خداوندیم ملائکه گویند که دوستی شما با خدای تعالی چگونه بود گویند ما یا  
 بر رضای خداوند تعالی یکدیگر را دوست میداشتیم و مال و جان خود را بر ضای خداوند تعالی فدا  
 یکدیگر می نمودیم ملائکه گویند که بروید در بهشت بعد ازان خطاب باین طائفه در رسد که ای برگزیدگان  
 من شما مقدم شوید تا دیگران را نیز بطیفیل شما در بهشت در آرم همه بر سر چشمه رضوان روند فرمان در رسد  
 که دوران جا غسل کنند چون از آنجا بیرون آیند و دیهای ایشان چون ماه شب چهارده تابان باشد



و وجود هائے ایشان سفید و روشن باشد چون نقره خام چنانکه چیزی حاصل نشود و هر چه در پس پشت  
باشد از طرف سینه نماید و نیز عورتان را حسن و جمال آنگنان شود که حوران رشک بر بند بعد از آن ملائکه  
در آیند ایشان را صد و بست فوج کنند هشتاد فوج امت تو باشند و چهل فوج امتان پیغمبران دیگر بعد از آن  
همه را بسوئے بهشت روان کنند و انگاه ترا و امت ترا معلوم سازند و علم سفید بر سر مبارک تو برپا کنند  
آنگاه بامتان خود در زیر آن علم بالمستی و در عقب تو علمهای پیغمبران دیگر هر یک بامتان خود بایستند  
و علم تو از علمهای دیگران یکی بده بلند باشد و هم درین میان مهتر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام  
هر یک با طبقهای نور از حضرت خداوند با استقبال مؤمنان آیند و من نیز برابر ایشان با صد هزار براق و  
حلهای بهشتی و تاجها با استقبال مؤمنان بر آیم بعد از آن اول با تو مصافحه کنیم و فرشتگان همه را حلهای  
گوناگون پوشانند و تاجهای نور بر سرهند و کمربند از نور بر میان بندند و بر اقامه سوار سازند و زنان  
و رهودها نشستند و تختی از نور بسیار در رفرت نام آراسته با انواع زیورها که وصف آن بجز پروردگار جهان  
کسی نداند بالای تو نشینی و فرشتگان آن را بردوش خود گیرند و تاجی از نور بر سر مبارک توهند و تختهای  
همه انبیا علیهم السلام در عقب تو باشند و میکائیل و دیگران فرشتگان طبقهای نور بر سر مؤمنان نثار کنند  
و مهتر جبرئیل علیه السلام در رکاب تو باشد و نیز هفتاد هزار علمانه لعل سفید و منبرها در پس پشت و پرندگان  
گوناگون بسوی تو افراشته شوند و از بهشت عنبر سرشت مغنیان چون هزار دستان از هر طرف  
سرود گویان و کیوتران بهشت در هوا صحرای بر سر مؤمنان ترنم بنوازند و بر سر همه سایه کرده بروند و  
مقربان بهشت بالخان خوش آیت قل هو الله احد و قال الله تعالى وسيق الذین اتقوا  
در هجر بخوانند و نعمهای خوش بر آرند حضرت آدم علیه السلام و جمیع انبیا علیهم السلام از زمان زیر لوای  
تو باشند آدم و من و نه تحت لوای یوم القیمة و غلغل در ملکوت افتد که حضرت محمد مصطفی صلی الله  
علیه و آله و سلم باهل بهشت در بهشت میرسند حوران و غلمان بر باهمای بهشت بر آیند و گویان بر بام  
عرش بنظاره بایستند و تری ملکة حافین من حول العرش یسبحون بحمد ربهم و در هر برج  
از برجهای بهشت طبل خرمی کوبند و در لشکرها علمهای نور برپا کنند و تو با جمیع مؤمنان در بهشت عنبر سرشت  
در آئی و کمینه کس از امت تو باشد آن روز بان قدر کردار هزار پادشاهی در بهشت در آید بنوعی که پادشاهان  
در دنیا بوده اند همه گویند که الحمد لله الذی صدقنا و عده و اولئنا الارض نتنبوا من الجنة حیث  
نشاء فنعم اجر العاملين چون در بهشت برسند حق تعالی بے کام و بے زبان ندا کند همه خلایق بشنوند  
و فرشتگان گویند که ادخلوها السلام امنین و و از دهم آنکه در کتاب حیرت الانسان تصنیف



خواجۀ احمد بغدادی آورده که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام بعد اذان من و جبرئیل و رضوان  
 هر یک بر براق خود سوار شدیم و از مقام رضوان پیشتر رفتیم رضوان بجانب دست چپ روان شد  
 مهتر جبرئیل علیه السلام بجانب دست راست است روان شد و گیر همه فرشتگان بیرون ایستاده مانند بعد اذان  
 رضوان نعیم جنت بر من عرض کردن گرفت چون دیوارهای بهشت نظر کردم خشته از زرو خشته از نقره  
 و ملاط آن از مشک و کافور و پهنائی آن دیوار پنصد ساله راه و ارتفاع آن سی هزار ساله راه بود  
 چنان صاف بود که از بیرون درون می نمود چون آئینه عکس پدید آمد و دهمت زمین تا تحت الشری  
 در صفائی آن مشاهده نمودم پایان نظر کردم زمین آن از زردیدم و خاک و گل وی از مشک و عنبر بود  
 چون بجانب دست راست نظر کردم هفتاد هزار گنبد فیروزه بدیدم چون پیشتر نظر کردم هفتاد هزار  
 قصر از مرجان بدیدم چون بجانب دست چپ نظر کردم هفتاد هزار کوشک از کربادیدم بزرگی هر یک  
 سه ماهه راه بود و در هر گنبد هفتاد و در از الماس بود و در پیش هر در هفتاد تخت از زرو یا قوت بود و  
 بر گرد هر تخت هفتاد کرسی از لعل و یا قوت بود و بر گرد هر کرسی هفتاد حور ایستاده بودند و بگرد هر یک  
 حور هفتاد غلمان بودند و بگرد هر غلمان هفتاد ولدان بودند و بر سر هر یک تا جهای از مروارید از فروغ  
 علمای ایشان تمام قصرها پر نور شده بود و از روشنائی چهرۀ ایشان در دیوار منور گشته بودند چون  
 مرابدیدند سلام کردند و دفهای شادی بنواختند گفتم خداوند این حور و تصور که می بینم کدام پیغمبران را  
 خواهی داد و چند هزار نیک بختان را بخش خواهی کرد و در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام این همه  
 و آنچه که می بینی بیک گناهگار از عاصیان است تو خواهی داد پیغمبر علیه السلام فرمودند چون این ندا  
 بشنیدم شادمان شدم سجده شکر بجا آوردم و پیشتر روان شدم و همچنان مقامهای منی عدد دیدم  
 که شمار آن بجز خدای تعالی دیگر ندانم و میفرماید هم آنکه در اخبار الاخرت آورده است که فرمودند حضرت  
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم چون از اینجا پیشتر شدم بمقامی رسیدم که حوران و غلمان و ولدان و قرمان  
 و ضعیفان بهشت با هم سرود می گفتند خواستم که در حال از بهشت بیرون آیم بهشت بنا لید که یا رسول الله  
 چندین هزار سال است که بیدار تو اشتیاق منم ساعتی باش و بیدار خود مرا خوشنود گردان انگاه ندا  
 در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام هر بهشت بهشت را تا شاکن و نظاره ساز و در روضه الاحباب  
 آورده است که فرمودند رسول صلی الله علیه و آله و سلم بهشتیان در بهشت سخن بزبان تازی گویند حضرت  
 رسول الله گفتند نعمتها و کوشکها دیدم از در و یا قوت و ما بین هر یک از مشرق تا مغرب گفتم یا رضوان  
 این کوشکها از آن کیست گفت اذان کسانی که نابینائی را گرفته هفت قدم راه برد گفتم است خود را



بشارت کنم گفت بشارت ده باز رضوان گفت هر سنده که صبح از جامه خواب برخیزد هفت بار  
 بگوید که لا اله الا الله و ضو سازد و نماز بامداد را بگذارد و خدای تعالی او را در بهشت بستاند بر او دنیا جانی دهد  
 و رحمت الفردوس آورده است که حضرت رسول علیه الصلوة والسلام گفتند در بهشت صد هزار کوشک  
 دیدم آراسته و درهای وی بسته گفتم یا رضوان این درها از چه بسته اند و میوه ها از چه خام است رضوان  
 گفت یا رسول الله چون حق سبحانه و تعالی بهشت را بنا نهاد و شجار و ولدان و غلمان و حور و قصور بسیار است  
 بهشت بر خود بنا زد گفت مؤمنان چون بنزد من آیند من ایشان را نورانی گردانم فرمان آمد  
 بغزت من که این را قلب کنم و میوه های بهشت را بر درختان خام گردانم و پنهان کنم و آبهار را بچوبها  
 ساکن کنم و بعضی حوران را بنا گردانم چون مؤمنان قدم در بهشت نهادند درختان میوه ها بیرون آمدند  
 و میوه های خام نخته گردید و در جوهای آب و شیر و خمر و غسل روان شود و حوران بنا گردیدند بهشت غنیمت  
 سرشت معطر منور گردید یا رسول الله حق سبحانه و تعالی بهشت را بر مؤمنان نورانی گردانید مؤمنان  
 به بهشت انگاه رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند از آن عمره سراج اهل الجنة اشارت باین است  
 بعده قصر دیگر دیدم که میوه های نخته و دیوارهای او از زر سرخ و مروارید و گل و اواز مشک بود و عرض  
 دیوار او پنج صد ساله راه بود و در هر کوشک هفتاد هزار سرای و در هر سرای هفتاد هزار خانه و بر هر خانه  
 هفتاد هزار تخت و بر هر تخت حور نشسته که مثل آفتاب تابان بودند و در نازکی چنان بودند که  
 اگر آب میخوردند از گلی ایشان می نمود و قریب آن کوشک جوهای آب و شیر و انگبین و زنجبیل  
 میرفت و کنارهای حور مروارید و گوهر نخته بودند گیاه او از زعفران و دران جوهای درختان سبز  
 و عظیم سر در هوا کشیده و بالای آن درختان مرغان خوش الحان دیدم که خدای تعالی را ثنا  
 و مدح می گفتند و بر من صلوة می فرستادند و درین بهشت جوهای دیدم که آب او سفید تر از شیر و  
 شیرین تر از انگبین و غسل و خوشبو تر از مشک و بر آب آن جوهای خیمه ها دیدم که دران حوران  
 نشسته بودند و از فصیح می گفتند که زبانه نعمتهای جاودانی و سعادت آنکس که ما را ثنا گفت  
 و ما او را گفتیم گفتیم یا جبرئیل امین این خوش آواز کیانند جبرئیل گفت یا رسول الله اینها امی بنی  
 گفتیم آئے جبرئیل علیه السلام درهای خیمه را باز کرد و در آنجا آدم حورے را دیدم که اذان نیکو تر  
 ندیده بودم گفتیم یا خنی جبرئیل امین مرا خبر بگو که این خوش آواز کیانند گفت یا رسول الله خاصه من ترا و است  
 ترا و دید که در و سفید تر از شیر و شیرین از انگبین و شهد و بوی او همچو بوی مشک خالص و  
 سنگ ریزه او از مرجان و مروارید و خاک او از مشک و عینبر و گیاه او از زعفران و بر لب



هر چه خیمه ها بود از یاقوت و زبرجد و دران خیمه ها حوران نشسته ندانیدند تلك المحور سخن  
 الناعمات فلا نبوس نحن الطيبات فلا نجس ابدان نحن العطريات فلا نعطل ابداً طوبی لمن  
 كان لنا و كماله گفتیم یا جبرئیل امین این چه آواز است که ازین خوشتر آواز نشنیده ام گفت  
 یا رسول الله اینها حورالعین اند می خواهی به بینی گفتیم آری پس برداشت جبرئیل درهای خیمه را دیدم  
 رویهای ایشان روشن تر از آفتاب بود و موهای سرایشان بر رخساره افتاده و گردنهای  
 مرصع بجا هر بود و دران مجله ها که شسته بودند هفتاد گره بود و دند و هر حور را هفتاد حله بود که  
 ساقهای ایشان می نمود گفتیم الحمد لله الذی من علینا بمثل هذا النعیم در روضه الاحباب آورده  
 است که آن جوی از زعفران و ارغوان بود و سنگ ریزه اواز مرد و یاقوت بود و قریب آنجوی  
 کوشکها دیدم که بعضی از یاقوت احمر و بعضی از لولوی بیضا و بعضی از زمرد اخضر و در هر کوشک  
 هفتاد هزار سرای و در هر سرای هفتاد هزار حجره و در هر حجره هفتاد هزار خانه و در هر خانه تختی از  
 یاقوت و تختی از لولو علی هذا القیاس به بالای هر تختی خیمه ترتیب داده اند و بر هر تختی هفتاد هزار  
 فراش از دیبا و هفتاد هزار فراش که سیج فراش بفراش دیگر مانند و بر بالای هر تختی حور نشسته  
 خندان هر یک را هفتاد هزار حله و بر این همه حلما پوست را بنوشند و پوست و گوشت و  
 استخوان این حوران از روی هفتاد هزار حله تابان و بر سر هر یک تاجی مکتل از در و یاقوت  
 و هر یک را به هفتاد هزار دیور زینت داده که ازین زیور با هفتاد هزار گونه آواز خوش آمده  
 و هر سماعی را لذت دیگر و در پیش هر حور هفتاد هزار صف استاد و بر هر تختی کرسیها نهاده  
 بعضی از زر و بعضی از نقره و بعضی از زمرد و بعضی از لولو و بعضی از کافور و سیج کرسی بکری دیگر مانند  
 جبرئیل گفت یا رسول الله خدای تعالی مرا فرمود که در بهشت برو و نظاره کن رفتم سیصد هزار  
 پرده که از مشرق تا مغرب در تحت طیران درآمد چون در بهشت درآمد پرده ها برداشتم و اگر دم  
 پرده های من فرو نیت و اگر دم حق تعالی قوت پرده های من داد سی هزار سال دیگر پریدم و  
 از پریدن باز ماندم حق تعالی پرده های من عطا فرمود و قوت زیاده تر شد سی هزار سال دیگر پریدم  
 باز فرو ماندم و بر کنگره بهشت رسیدم حوری دیدم که ایستاده بود از ان حور پرسیدم که هیچ میدانی  
 که چه مقدار پریده ام حور گفت ای جبرئیل علیه السلام اگر یکبار بمحمد علیه الصلوة والسلام صلوة  
 می فرستادی ثواب بشیر می شد که هزار سال دیگر می پریدی و در تفسیر مدارک آورده است که جبرئیل  
 علیه السلام گفت یا رسول الله خدای تعالی دو فرشته آفریده است که نام آن دو کرده است هر که نام تو بخشد و



و بر تو درود فرستد آن فرشتگان او را دعای خبر کنند و فرشتگان دیگر آیین گویند و اگر بعد از شنیدن نام تو بر تو درود نفرستد این هر دو فرشته او را دعای بد کنند خداوند تعالی و فرشتگان آیین گویند رسول علیه السلام فرمودند که بکنار جوها گوهر و مروارید ریخته اند و گیاه او از زعفران بود و بر لب جوها درختان سرو و سنبل بود که سر در هوا کشیده بالای درختان مرفان دیدم که تسبیح می گفتند فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم حور العین را دیدم در روی من تسبیحی کرد که چشم من از برق نور دندان او خیره گردید فرمود که یا رسول الله امت خود را بفرمای که مسواک کنند از مسواک کردن آنها نور دندان مانیکو و نورانی می شود و امر کن ایشان را که سجده کنند از کثرت سجود ایشان اجساد و ابدان ما فربه می شود و امر کن ایشان را که از قرخله تعالی بترسند که از ترس ایشان ما فر خاک و مسروبی شویم و ثابت بنانی از انس ابن مالک روایت می کند که حضرت علیه السلام فرمودند در بهشت قصری دیدم بلند گفتم این قصر از آن کیست گفت والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس واللله یحب المحسنین یعنی این قصر از آن کسی است که از مردم خشم فرو برده صبر و تحمل کند خداوند تعالی دوست میدارد و نیکوکاران را چهارم در حیرت الفقهاء و حجة الفضل در باب علما آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در بهشت دو درخت دیدم و مرغی را دیدم سبز قام ازین درخت برخاست بر آن درخت نشست از آن درختی که برخاست آن درخت خشک شده بود و این درخت در حال سبزش چند بار این عجائب دیدم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این چه حال است گفت این صورت عالمان امت تست که با تومی نمایند آن مرغ که بر درخت خشک نمی نشیند سبزی شود و در هر شهر که عالم بود چنان که آن درخت سبز و باطراوت است کار مسلمانان آن شهر باطراوت و رونق شود هر کجا که حضور عالمی نبود مثال آن درخت خشک بود که حکم سبزیزم دارد و سوختن را شاید برادران پس باید که دوست دارید عالمان را که خیریت کار در این است

باب سی ام در بیان در آمدن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در بهشت دوم که آنرا دار المقام گویند و دیدن عجائب و غرائب که در بهشت دوم در نظر انور سید بشر علیه افضل الصلوات و اتمل التحیات در آمده است

از لطائف و عوطف الهی از انجمله هفت چیز درین باب مبین میگردد اول آنکه علای تفسیر و نقادان احادیث معتبره در مصنفات خود چنین مقرر و محرر کرده اند و در تفسیر مدارک آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله



علیه وآله وسلم چون من و جبرئیل امین در رضوان از بهشت اول پیشتر شدیم تا رسیدیم در بهشت دوم که  
 آنرا دارالمقام گویند از زر سرخ است و در او از نقره و کنگره های او از مروارید و بالای آن در نوشته که  
 لا اله الا الله محمد رسول الله و حرام است بهشت مرغیلان را رضوان در را بنزد خلیفه از اندرون  
 گفت کیستی بر در گفت منم رضوان بعد از آن در را بکشاد و اندرون رفتم رضوان گفت ای خلیفه این  
 حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و حبیب الرحمن است بر این سلام کن بعد از آن خلیفه پیش آمده  
 مرا سلام کرد و جواب سلام او دادم گرد و برگرد خلیفه هفتاد هزار فرشته دیدم استاده و بر وایتی به قصد هزار  
 فرشته در فرمان خلیفه بودند و در تفسیر سامی آورده است که بهشت را دارالمقام از برای آن گویند  
 که از و انتقال و ارتحال نباشد قوله تعالی الحمد لله الذی احلنا دار المقامة و ارحمنا یوم القيمة  
 و لم یرظر علینا من جرمنا علامه نجما من العذاب بالسلامة و عفا عنه ما اوجب الملائكة  
 و لما اتقنا فی دار الویل الندامة ثم احلنا دار المقامة فانزلناهم الکرامة و هم آنکه در تفسیر  
 زوالمذکرین آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون قدم در بهشت نهادم  
 درجات آنها را میدیدم و منازل آنها را مشاهده می کردم ملک او قدیم است و مشاهد او دایم و  
 انس او دانی و آب عیش او صافی نقد محبت او با عیار و هوای او بنی غبار و بنای قصرهای او خشتی  
 از زر و خشتی از نقره و کلاه او از مشک و عنبر و فرش و سقف او سجای او عرش و سنگ ریزه صحن او  
 و درمرجان و گیاه زمین او از زعفران و لباسهای او از حریر و گل او از مشک و عنبر و تختهای او از یاقوت  
 سرخ معلق اندر هوا و بر هر تخت هفتاد هزار فرشت زیبا و در پیش هر تخت چهار جوی آب خمر و غسل و شیر  
 انگبین و بر هر تخت حورنیکو جبین از حورالعین که از سینه تا زانو از مشک و از زانو تا بقدم از زعفران  
 و هر یک ازین حوران هفت صد حله زبرکد بگر پوشیده و پیش هر حوری هفتاد هزار کنیز استاده  
 تحفه ها و جامها و هفتاد و پیرایه با بدست گرفته اگر یک تن ازینهاروی بدینا کند شعاع جمال ایشان بر نور  
 آفتاب و ماه غلبه کند اگر حوری در شب تاریک سر انگشت خود را از آسمان بیرون کند از مشرق تا مغرب  
 روشن شود و اگر آب دهان خود بر ریای شورا اندازد و هر دریا شیرین و گوارا گردد و سوم آنکه در  
 تاج المذکرین آورده است که فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم چون از اینجا پیشتر شدم  
 قصری دیدم از سیم سفید بر در او نوشته که کانوا قلیلا من الیل ما یجمعون گفتم این قصر از آن کیست  
 گفت از آن شب بیداران است بعد از آن کوشک دیگر دیدم بر در او نوشته که کذاک من خیری  
 المتقین گفتم این چه حال است گفت این جای متقیان است چون از اینجا پیشتر شدم کوشک دیگر دیدم



از مردارید بر در او نوشته که اولئك میزون الغرفة بما صبروا و گفتم این چه حال است گفت این  
 جای صابران است چون از اینجا پیشتر شدم کوشکی دیدم از جواهر بر در او نوشته که لعل الدجیات العلای  
 گفتم این چه جای است گفت این جای برگزیدگان است چهارم آنکه در کتاب حیرت الانسان آورده  
 است که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون پیشتر شدم هفتاد هزار باغ دیدم و در هر باغ  
 درختانی در عدد بود و در هر درخت هفتاد هزار شاخ بود و در هر شاخ هفتاد هزار سیب بود و در زیر  
 هر یک درخت هفتاد هزار فرشته خوان در دست گرفته استاده بودند و بجانب سیب نگاه می کردند  
 پرسیدم که این فرشتگان بچه نگاه می کنند و چه می بینند رضوان گفت این درختان کرامت است  
 خدای تعالی بنام هر یک بنده خود آفریده است و از یک نیکی بنده و وسیب بر شاخ پیدای شود چون  
 آن سیب پخته می شود بر خوان هر فرشته می افتد و در میان خوان دو نیم می شود و از آن حوری پیدا  
 می شود و آن حور را بنام آن بنده می نویسند فردای قیامت او را بان بنده می بخشند پس آنکه در کتاب  
 و قائل الحقائق آورده که فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم الله تعالی در رویهای حوران  
 چهار رنگ خلق فرموده سفید و سبز و زرد و سرخ بدن ایشان را از زعفران و عنبر و مشک و کافور آفریده  
 است و رویهای ایشان را از قرنفل و انگشتان پاتاز از زعفران خوشبو و از زانوایستان از مشک  
 و از پستان تا گردن از عنبر و از گردن تا سر از کافور و بر سینه هر حور نام خفت او و نام حق سبحانه و تعالی  
 نوشته باشد و در هر دست ده و ستوانه طلا باشد مکل بجواهر و مروارید و در پا ده عدد خلخال باشد ششم آنکه  
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان فی الجنة جبال یقال لها جبل الرحمة و علیها قوس  
 یقال لها قصر المغفرة و فیها بیت یقال لها بیت الجلال و لها سبعون الف باب من باب  
 الی باب مسیره خمس مائة عام لا یفتقر الا بقائل بسم الله الرحمن الرحیم ترجمه فرمودند  
 جناب رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدرستی که کوهی است در بهشت گفته می شود او را کوه رحمت بران  
 کوه محله است گفته می شود او را محل مغفرت و در آن محل مغفرت خانه ایست که گفته می شود او را خانه بزرگ  
 و مرآن خانه را هفتاد هزار درخت از درختی تا درختی دیگر پنج صد ساله راه است و کشاده نمی شود در آن قصر  
 مگر گوینده بسم الله الرحمن الرحیم مفتم آنکه در کتاب مجالس آورده که فرمودند حضرت رسول علیه الصلوة  
 و السلام رضوان بمن گفت یا رسول الله چون مومنان در بهشت در آیند اول حصار از نقره  
 بینند خواهند که آنجا فرود آیند فرشتگان رخصت فرود آمدن ندهند گویند که تمام مملکت خود به بین  
 بعد از آن پیشتر روند حصار از زر به بینند حیران بمانند خواهند که فرود آیند فرشتگان نگذارند چون



پیشتر روند حصار و گیر از مر و آید به بینند چون پیشتر روند حصار و گیر از مشک سفید بینند چون پیشتر روند  
 حصار و گیر از نور بینند خواهند که فرو آیند فرشتگان نگذارند چون پیشتر روند حصار هفتم روشن از چراغ  
 به بینند پس از آن در قصری برند که از یکدانه در باشد و مسافت آن هم چندان دنیا بود ملائکه را گویند  
 که مادر دنیا چه نیکی کرده ایم که اجر آن این قصرهای فایم ملائکه گویند که اجر آن است که در دنیا ایمان آوردید  
 و حق تعالی را بوحدا نیت اقرار کردید و نبوت پیغمبران را پذیرفتید این اجر ایمان است که یافته اید بعد  
 در قصری برند که از یکدانه لعل و یاقوت باشد باز در آن وقت از ملائکه پرسند که چه کرده ایم ملائکه گویند  
 که این اجر صلوٰه است که در دنیا با بهاسر و وضو کرده بودید و غسل نمودید و جگر خود را خوننا بگردید و خواب  
 بر خود حرام کردید بعد بقصرهای برند که از یکدانه در باشد ملائکه را پرسند که چه نیکی کرده ایم گویند که  
 این اجر آن است که در دنیا روزه دار شدید جگر خود را از آب و طعامی خون کردید قوله تعالی هدی  
 و رَحْمَةً لِّلْحَسَنِينَ الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يَقْنُونَ یعنی راه راست  
 و رحمت خدا هر آنکه نیکی کاران است و نیز آنکسانی که بر پا داشتند نماز و زکوة و ایشان را باشد آنجهان  
 که بودند و در ستگاری مر ایشان راست و نیز وعده کرد حق تعالی که ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات  
 لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ خَالِدِينَ فِيهَا وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ یعنی آنکسانی که ایمان آوردند و نیکو کاران  
 باشند در بهشت و آنکسانی که مخالفت امر او کردند با آنها سخت ترین عذاب است اولئك هم عذابهمین  
 حق تعالی یکدانه عذاب بنظم نگیرد هر چه کند بعدل کند قوله تعالی ان الله لا یظلم مثقال ذرّة اگر حسن  
 آن جزای آن ده اجر یا بے و اگر سیئه آری همان یک عذاب کرده می آید این یک از کرم است اگر  
 راه کرم مری می خواهی در افعال حسن در ای قوله تعالی والذین جاهدوا فینا لنهذبهم بسلا و ان الله  
 لمع الحسنین یعنی از بدان به پیشتر و صحبت نیکان در آویز که خدای تعالی هر آنکه دوست و همراه نیکو کاران  
 است و مردان خدا خدا نباشند لیکن خدا جدا نباشد در خیر است که چون بنده مومن در بهشت  
 در آید بر صحن خانه خود برسد حوری ببیند که آن را حور العین گویند و هفتاد هزار حور همراه آن حور باشند  
 بر خاک مشک و عنبر غلطان و بیج موی نباشد که از در و جواهر مرصع نباشد و بر سر حوران چنان بناید که  
 ماه شب چهارده در میان ستارگان و آن حور العین را خبر شود که پادشاه بهشت آمد حور العین پا برهنه  
 بیرون آید و هفتاد هزار حور دیگر در کباب او چون نظر مومن بر آن حور افتد خود را از براق بر زمین افکند  
 و برابر آن حور بر تخت قرار یابد و عروس دنیا را خبر شود که شوهر تو برابر حور العین بر تخت نشسته است  
 عروس دنیا بیاید و در پهلوی شوهر خود نشیند مرد او را دیده حیران بماند گویند آئی این ملائکه آمده است



و این عروس روی بسوی حورالعین کرده گوید که من در دنیا رنجها کشیده ام و فرزندان زاده ام و خانه این را آبادان کرده ام و بوقت زحمت بر سر این بوده ام و بهنگام مردن این خود را هلاک کرده ام امروز چشم لذت گرفتارم که تو قابض شدی حور گوید که سالها در دنیا با تو بوده در نیجا با من باشد مومن حیران بماند گوید که در دست این بلا در دنیا گرفتار بودم از ترس او در دنیا نه زن دیگر کرده بودم و نه کنیزک داشتم بعد از آن مومن آغاز کند که در دنیا خبر رسیده بود که در بهشت غمی و اندوهی نیست اکنون این چگونه اندوه است که با من رسیده است بعد از آن حق تعالی با دلفری و لطف را فرمان دهد تا در دل همه زنان بوزد بعد از آن همه زنان بسوی حق تعالی بدوند و مدتی ایستاده بمانند حق سبحانه و تعالی جائی که نور خوبی علم قدیم خود نهاده بود بجا نماند حکم کند که مقدار سوراخ سوزن نور خوبی را بکشایند و آن نور بر همه زنان افتد آنگاه همه زنان را حکم شود که پیش شوهران خود بروید همه زنان روند آنگاه قح شراب بهشت پیش مومن بیارند مانند آن شراب در دنیا نیست مومن آن را بنوشند و مست گردد و هم در آن صحن ده هزار سال دیگر بآن حورالعین بماند بعد ناگاه نوری بر آید و آن مومن این حور را بگذارد و سجده کند حور گوید که سجده از برای چه باشد مومن گوید که نور تجلی است حور بخندد و گوید که این نور دندان عروس است که در کار تومی خند یعنی میگوید که بر کنیزک چنان مبتلا شده است که از خود خبر ندارد مومن گوید که عورت من در دنیا دندان نورانی نداشت پستانها او تانات افتاده بود این سعادت او را از کجا رسیده

بناگاه نوری بتا بعیان به پرسد از حور خورشید رنگ گوید که نور تجلی است این عروس تو زین کار تو در شگفت گوید با و مردنیکو خصال رسیده دو پستان او تانات	که مومن کند نور حقش گمان ترا اینچنین حال از بهر چیست مرا باعث سجده بودست این همی خنده این نور دندان او است بنود و وجه من چنین با جمال که دندان نورانی او را نبود	سجده شود آن زمان بیدنگ مرا گوی این این سجده از بهر چیست گوید با و حور نیکو سرشت شده مبتلا می کنیز از چه روست که از رشت رو بود پس بی خلاف و این سعادت از چه رو نبود
---	---	---

حور گوید که این سعادت از جهت برکت نماز و روزه است مومن بشنیدن این سخن مبتلا شود تا هفتاد هزار سال با عروس خود بماند با دلفری و لطف را فرمان شود که تا بدول این مرد زن بدرد شک و کبر و حسد حرص از سینۀ ایشان برود بعد از آن حور روی بسوی عروس دنیا کند گوید که تویی بی منی من کنیزک توام چنانچه در دنیا رنج و مشقت او را در زادن فرزندان و بیماری و اندوه کشیده ام و زهم برابر شوهر تو باش عورت دنیا گویند رواندارم در دنیا با من بود پس بهشت برابر تو باشد رضوان گفت اگر مومن هفتاد هزار سال با حور بماند هرگز شکسته نمی شود



باب سی و یکم در بیان در آمدن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در بهشت سوم که آنرا دار السلام گویند و دیدن عجائب و غرائب که در بهشت سوم در نظر مبارک آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم در آمده است

از انجمله سیزده چیز مبین می گردد اول آنکه در کتاب حیرت الافسان تصنیف خواجہ احمد بغدادی آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون من و جبرئیل علیه السلام و رضوان در بهشت سوم رسیدیم که آنرا دار السلام گویند از یاقوت سرخ رست و در او از یاقوت سبز ست و کنگرهای از مروارید ست و بران در نوشته دیدیم که لا اله الا الله محمد رسول الله در تفسیر بحر الحنین روایت آورده که دار السلام هر چه در دست از یاقوت احمر مخلوق ست و آن محل زیارت و تسلیم پروردگار است گویند که درین بهشت حق تعالی بادستان خود سخن گوید قیل ان اهل الجنة اذا دخلوا منافعهم و منازلهم و انكوا على سرورهم و عاقوا على انزوا جهم فاذا نادى الرب جل جلاله و هم غافلون من ذلك سلام عليكم عبادى و اوليائى و جيرانى انار بكم و الحكم فاسمعوا صوتى و ابصروا نورى محبا سلام عليكم من السحى القيوم تحية لكم من الرحمن الرحيم طيبة طابت الجنة لكم بالنعيم المقيم طوبى لك و حسن باب درین بهشت کسانی ساکن باشند که در مجلس علم مبارک نموده بمواظظه و اعطان و ناصحان استماع پذیرفته بعد از ان طائفه درین بهشت متکلم گردند که تخم سخاوت و زرین ساحت پاشیده و قدم اعتقاد در آستانه اعتماد و رست داشته از جمله اصحاب بهمت و از باب مروت باشند آنگاه رضوان در راز و خلیفه از اندرون گفت تو کیستی گفت منم رضوان بعده در را بکشاد اندرون رفتم رضوان گفت ای خلیفه این محمد است علیه الصلوة و السلام بروی سلام کن خلیفه پیش آمده سلام کرد و جواب سلام او دادم گرد بر گرد خلیفه هفت صد هزار فرشته ایستاده بودند و هم آنکه بهشت را دار السلام از بهر آن گویند که والله يدعوا الى دار السلام و همه سلامت باشد هیچ آفت نه و همه نعمت باشد هیچ شدت نه و همه محبت بود هیچ عداوت نه و همه عزت بود هیچ ذلت نه و همه ولایت بود هیچ عزلت نه و همه عافیت بود هیچ طهابت نه و همه بقا بود هیچ فنا نه و همه دیدار بود هیچ حجاب نه و نعمت او فراوان و بقای او جاویدان و در خدانش سر بر آسمان و حوران و بی همه نارستان در جوهایش آب و شیر و گلاب و انگبین روان بود و لباس ایشان حریر الوان بود و نظاره ایشان بخدای جهان بود درین بهشت فقرای صابر از امت محمد علیه الصلوة و السلام نزول فرمایند سوم آنکه فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة و السلام چون پیشتر شدم



هفتاد هزار قصر از لعل و زمرد سبز بدیدم در ادی هر یک قصر پنج صد ساله راه بود و در هر یک قصر هفتاد هزار  
 گنبد از الماس و فیروزه بدیدم و در ادی هر یک گنبد هفتاد ساله راه بود و بر هر گنبد هفتاد هزار تخت  
 و بگر و هر تخت هفتاد هزار حور العین دست بسته ایستاده بودند از فرغ چهره ایشان تمام قصرها پر نور  
 شده بود و بر سر هر یک حورتا ههای مرصع از مروارید بود و هر یک را تمکای از زمرد سبز بود و در دست  
 هر یک عصای از یاقوت و حله و رتن این حوران از نور بود و صفت خوبی و شکل ایشان در زبان  
 راست نیاید چون بجانب دست راست نظر کردم هفتاد هزار کوشک از یاقوت بدیدم و در هر کوشک  
 هفتاد هزار براق بود چون بجانب دست چپ نظر کردم هفتاد هزار غلمان دیدم و بگر و هر غلمان هفتاد  
 هزار ولدان بود چون بر صحن آن نظر کردم همه فرش آن از کافور بدیدم و در هر مقامی ستونهای  
 از عنبر و گیاه اواز از عفران بود و سنگ ریزه اواز از لعل و در بود و صفت گلها بر زبان راست نیاید  
 و چشمهای گلاب پر بود و در همه مقامها و جویهای شیر جلی بود و در هر جای هفتاد هزار کرسی از  
 نیلم نصب کرده بودند و بر هر کرسی هفتاد خوان مرصع بود و در میان هر خوان میوه های گوناگون  
 و نعمتهای الوان بود و در هر میوه هزار لذت و هزار رنگ بود چون بالا نظر کردم یک شاخ بلند دیدم  
 اگر کسی هفتاد هزار سال در سایه آن شاخ بگردد و از سایه آن بدر نرود و از رضوان پر سیدم  
 که این شاخ از کدام درخت است گفت این شاخ از شاخهای درخت طوبی است و آن چنان است  
 که هشت بهشت در زیر شاخهای درخت طوبی است و آن درخت خود در جنت الفردوس است  
 صفت درخت طوبی در مجلس مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی فرمودند رسول علیه الصلوة والسلام  
 چون این همه نعمت که بدیدم حیران بماندم گفتم خداوند این نعمتها که پدید آوردی بکدام دوست خود  
 خواهی دادند و در رسید که هر که در کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله بصدق دل بخواند آن را  
 پنجم دوستان ترا ده چندان خواهی داد و هر یک از ایشان گنجگار ترا همچنان ملک بدهم که در بهشت  
 اگر هزار سال شمار حوران و قصوران بکنند در حساب نیاید چهارم آنکه فرمودند حضرت محمد مصطفی  
 صلی الله علیه و آله و سلم چون پیشتر شدم قصرهای گوناگون در نظر افتاد که هر یک قصر از زمین تا  
 آسمان بود و در ادی هر قصر هزار ساله راه بود بعضی از لعل و بعضی از زمرد سبز بود گفتم خداوند  
 این مقام برای که آفریده اند و رسید که برای شهیدان آفریده ام که اهل شهیدان در بهشت دارند  
 پنجم آنکه در تفسیر شارق آورده است که فرمودند رسول علیه الصلوة والسلام در بهشت خیمه ایست  
 از مروارید میانه آبی که عرض او شصت میل راه باشد و طول او پنج صد ساله راه باشد در میان آن



زمان مسلمانان باشند چون مومن خواهد که بایک جماع کند از دیگران مستور باشد و برای سواری مومنان  
 بر اقاما باشد و شتر باشد که بیک ساله راه بردند ششم آنکه در چهل مجلس آورده است که فرمودند  
 حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در بهشت خانه دیدم که از یاقوت سرخ و دهلیز آن نیز از یاقوت  
 سرخ و فراخی آن دهلیز پنج صد ساله راه بود از رضوان پرسیدم که این خانه از آن کیست و این را  
 بمن بنما رضوان گفت یا رسول الله اگر هفت صد عمر شما باشد و بر براق تیز رفتار سوار شوید یک صد  
 این خانه را دیده نشود و مادر دهلیز این خانه در آی تا عجائب خدای تعالی به بینی فرمودند و دهلیز آن  
 خانه در آدم رضوان مذکور که هر کدام حوران و ولدان و غلمان درین خانه آیند حوران حاضر شدند  
 فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام از دیدن آن خانه و حوران متعجب بماندم از حوران پرسیدم  
 که حق تعالی شما را از برای که آفریده گفتند برای کسی از امتان تو که نماز چاشت بگذارند گفتم ای  
 رضوان و ساکنان بهشت من این نماز را بر خود نذر و واجب گردانیدم چون از اینجا پیشتر شدم قصرهای  
 بلند دیدم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این قصرهای از آن کیست جبرئیل علیه السلام گفت و  
 الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس یعنی برای فرو بردن گمان خشم در کیمیا ی آورده است که خدا  
 تعالی در بهشت عمودی آفریده است از یاقوت سرخ و بر سر آن عمود هفتاد هزار کوشک آفریده  
 تا از اینجا اهل بهشت فرو نگرند و نور روی ایشان بر اهل بهشت افتد چنانچه نور آفتاب در دنیا اهل بهشت  
 گویند بیائید تا بنظر آید ایشان شادان شویم چون نزدیک ایشان خواهند آمد ایشان را جامهای سبز  
 پوشیده خواهند داد و منقش آنکه در تذکرة الاولیا آورده که در بهشت صحرائی است چون بنده بذكر خدا  
 تعالی مشغول شود فرشتگان بنام او درختان نبشانند تا آنگاه که بس کنند فرشتگان نیز بس کنند  
 هشتم آنکه در کتاب تاج المذکرین آورده که انس بن مالک رضی الله عنه روایت می کند از رسول  
 علیه الصلوة والسلام که فرمودند در بهشت در لب جبهه رسیدم که سنگ ریزه اواز یاقوت و مرجان  
 بود آوازه شنیدم که السلام علیک یا رسول الله گفتم لبیک از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که اینها  
 کیانند که بر من سلام کردند گفت حورانند که از خدای تعالی دستور می خواستند تا بر تو سلام  
 کردند آنگاه حوران گفتند ما زنده گانیم که هرگز نمیریم و منما نمیم که هرگز رنج و سختی ندیده ایم و ما جنتان مردان  
 پارساییم و جنتان گریانیم از امتان تو قال الله تعالی و مقصود از اینجایم در خبر است که حوران در  
 نیمها و قبه با باشند هر خیمه از یکدانه مروارید سفید و بالای او شصت میل راه باشد و درازی او چهار  
 فرسنگ و آن خیمه را چهار هزار دور باشد از دور دور هر گوشه از آن خیمه اهل بی باشد و هر مومن را



در آثار آمده است که حوران در بهشت دستهای یکدیگر را بگیرند و رقص سازند و با آواز خوش زمزمه نمایند چنانکه کسی از آن خوشتر آواز نشنیده باشد و می گویند که ماشاد گانیم که هرگز بجفتان خود خشم نگیریم و ما ئیم مقیمان که هرگز از جای خود تحویل نکنیم و ما ئیم خوشخویان که هرگز ترش رو نشویم عا شة رضی الله عنها میگوید که حوران این سخنها بگویند زنان مومنان نیز بگویند با آواز خوشتر از آن آواز که حوران راست ما ئیم نماز کنندگان و شما نماز نکرده اید و ما ئیم صدقه دهندگان و شما نداده اید زنان مومنان غلبه کنند بر حوران در آثار آمده که حوران بهشت چشم باز نکنند جز بجفتان خود بگویند بعزت آنخدای که جزوی خدای دیگر نیست هیچ چیز نمی بینم در بهشت خوشتر و نیکوتر از تو که جفت ما ئی الحمد لله که تو آن منی و من آن تو ام سهیل ابن عبد الله گفت هر که در دنیا چشم از حرام و لذتهای دنیا فرزند عوض آن دهند و حوران چشم خوابانیده و چنانکه فرمود فیمن قصص الطرף الا یه گویند که ایشان یا قوتند در پاکیزگی و مرواریدند در نیکوئی کاغذ الباقوت و المریجان قول بعضی آنست که حوران در بهشت بعضی سرخ و سفید باشند سرخی ایشان را بیا قوت تشبیه کرده و سفیدی ایشان را بمرور و اید این جزای نیکوئی ایشان باشد که در دنیا کرده اند در خبر است که حق تعالی حوران بهشت را از مشک و زعفران آفریده و بقول دیگر از نور تسبیح ملائکه آفریده است و هیچکس از اهل بهشت نبود الا که او را هفتاد دوزن بود از حوران بهشتی و هفتاد دوزن از زنان دنیا که از دوزخیان میراث مانده باشد در خبر است که نور در بهشت بتابد گویند که این چه نور است گویند نور و ندان حوری است که در روی شوهر خندیده است و از آواز غلغله او آواز تسبیح میآید و از طوق گردن بند زرین او آواز تهلیل می آید ابو هریره رضی الله عنه می گوید که کابین حوران نیکوئی قبضه مویز و یا خرمائے ست که بسکین بدی و یا مسجد را بروی و یا پارۀ نان خشک بدویشان بدی میمانان ریزۀ افتاده از خاک برداری و بخوری جزاء بما كانوا یعملون این همه جزای ایشان باشد در بهشت آنچه در دنیا کرده اند از طاعتها من یبایع العلوی من هم آنکه در کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین واعظ آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اگر حوری از حوران بهشت کف دست خود را بآب جمان نماید تمامی جمان روشن گردد و اگر روئے خود نماید مردگان زنده شوند و کافران تمامی مسلمان شوند و همه خلایق عاشق شوند و هم آنکه فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام در بهشت جو بهادیدم جوے دیدم از شیر و جوی از آب و جوے از خر و جوے از عسل و در هر گوشه هفتاد هزار جوی ازین چهار صنف جاری که همه از کافور سفید تر



و از غسل شیرین تر و از مشک خوشبوی تر و از مسکه ملائم تر و چشمها دیدم از حقیق و سلسبیل و تسنیم و زنجبیل  
 و سنگ ریزه های از جوهر گوناگون و گل آن از بکافور و لای آن همه از مشک و عنبر همه گیاه اودا سبیل  
 و درختان او را دیدم بزرگ سر اگر سواری بر براق تیز رفتا که هفتاد هزار سال در سایه ازان درختان  
 بتازد هنوز قطع نتواند کرد و اصول آن اشجار از سر سرخ و اغصان آن از یاقوت و لؤلؤ و زبرجد بزرگ  
 هر یک چند لایه که اگر بدینا فرستند قاف تا قاف عالم را پوشد و میوه ها چون کوزه های بزرگ و هر میوه  
 را هفتاد گونه مزه بود و درون هر میوه بجای دانه حوری نشسته و هر میوه خود را بر اهل بهشت عرض میکند  
 و یا چون میل آن در دل بهشته در آید چنانکه هیچ تکلف بوی نرسد مثلاً از پیش بهشته تا آن درخت هزار  
 ساله راه باشد و او را آرزوی در دل آید شامی ازان درخت نبرد آن بنده آید و آن میوه تالاب  
 آن بنده آید آن مقدار که خواهد تناول کند و بعد ازان آن شاخ بخل خود باز گردد و یا زود هم آنکه  
 فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در پیش بهشتیان مانده باشد هشتاد صبحک درین و در هر  
 صبحک هفتاد هزار گونه طعام قال الله تعالی و جنة عرضها السموات والارض استانبه  
 بعلمی که رساند شمارا در بهشت و او از دهم آنکه فرمودند برین اشجار مرغان دیدم که برابر شتران بودند  
 از هر لون که در بهشت است بروی ازان کون نمونه باشد از پیش تخت بهشته بگذرد و بصد هزار  
 صوت مختلف نوازند و گیه بهشته گوید صورت تو نیکوتر است یا صوت تو آن مرغ گوید گوشتم از همه لذیذتر  
 و خوشتر است این گوید و در حال سرش در هوا بریده گردد و در هوا بریان شود و نزد بهشته فرود آید تا  
 بان مقدار که خواهد خورد و بعد ازان مرغ باز زنده شده بر و از کند لب شاخ درخت نشیند و در نوازند  
 و در آید بان ثنات سی و دهم آنکه فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در بهشت با غماست  
 که عرض و طول آن چهارده هزار ساله راه است گفتند یا رسول الله در جنت خوشه انگور چه مقدار  
 باشد فرمودند که اگر مرغی پرواز کند ازین سرخوشه پنجاه سال آن زمان پروازین سرخوشه بیرون آید  
 صدق یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اللهم ادرنا من قناتنه

باب سی و دوم در بیان در آمدن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در  
 بهشت چهارم که آنرا جنات عدن گویند و عجائب و غرائبی که در بهشت  
 چهارم بنظر آن سرور کائنات علیه الصلوة والسلام در آمده  
 اند از جمله پانزده چیز درین باب مبین می گردد اول آنکه در روضه الاحباب چنین مسطور است که



فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون من وجبرئیل و رضوان از بهشت سوم برآمدم و پرسیدم  
در بهشت چهارم که جنات عدن گویند از مرد سبزه و لعل است و بعضی از کنگرهای او از گوهر و بعضی  
از مرجان و بران در نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله در رضوان در را بجنبانید خلیفه از اندرون  
گفت کیست گفت منم رضوان در را بکشاد اندرون در آمدم رضوان گفت ای خلیفه این محمد است  
علیه الصلوة والسلام بروی سلام کن خلیفه پیش آمده سلام کرد جواب سلام او باز دادم و به مقصد هزار  
فرشته در فرمان خلیفه بودند درین بهشت سخیان و عادلان و زاهدان و امامان مساجد نزول فرمایند  
بروایت ابن عباس رضی الله عنهما هفت طائفه در آیند اول وفا کنندگان بعهد دوم واصلان برجم  
سوم متحلمان به جفا چهارم خائفان از عذاب الهی پنجم صابران ششم منفقان اموال فی سبیل الله هفتم  
صادقان در اقوال و افعال و دوم آنکه فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام از رضوان پرسیدم که  
هر بهشت را چند درست گفت هر بهشت را هشت درست از زر و مرصع بجواهر برادر اول نوشته  
که لا اله الا الله محمد رسول الله دوم در نماز کنندگان باشد بتعدیل ارکان سوم در زکوة دهندگان  
بخوشی دل چهارم در فرمایندگان امر معروف و نهی منکر و در بازدارندگان از ناکردنیها یعنی نهی منکر ششم در  
حج عمره بجا آوردگان هفتم در عاصیان که توبه کرده باشند هشتم در نیکو کاران است ایشان قومی باشند  
که از نادیده چشم بر بندند فرمان پدر مادر بجا آرند و صلوة رحم و عیادت بپار را بجای آرند در حدیث  
آمده است در بهشت درمی می باشد که آن را ریان نامست ازان در روزه داران در بهشت در آیند  
و روزه ندادند که روزه داران بجا آیند ایشان از جهان در در آیند سوم آنکه در اخبار الاخرت چنین  
آورده است که در میان بهشت چهارم خادمان یعنی عبید مومنان که ایشان را آن روز مرتبه مساوی  
مرتبه دوستان خدای تعالی باشد آنگاه فرمان در رسد بآنکه که پیش شوید و هر یک اسمی است درجات  
و مقام و خانه بقصر او پدید یک رویت آن ملائکه همین حفظ اند که اما کاتبین باشند که امروز ملازم  
مانند فردا مصاحب ما باشند در بهشت انشاء الله تعالی این ملائکه پیش شوند هر یک را بسوئے خانه و  
مقام او روان و بیک روایت جمیع مومنان خانه های خود را بدانند چنانچه امروز در دنیا می دانند  
و نیز در اخبار الاخرت آورده که هشت بهشت زیر یکد گیرست بر آسمان هفتم و بالاس ایشان عرش  
ست و این معنی در کشاف و سوره والذاریات آمده است هر یک درجات باندازه طاعت بیابند  
و همه چیز با معاینه کنند که ملائک این ذات و الاذن سمعت و لا خطر فی قلب البشر نه چشم بیننده  
مثل آن وقت دیده باشد و نه گوش شنونده شنیده باشد و نه در خاطر مثل آن گذشته چهارم آنکه



در رساله عجمی آورده است که کمینه کسی که در بهشت مقام یابد و او را در دنیا چندان طاعتی نبوده باد و کوشکی  
 دهند و ده چندان دنیا و بئای او خشته از زو خشته از نقره و گلابه او از مشک بود و کلوخ او از زرد و مرجان  
 و خاک آن از زعفران و در آن کوشک هفتاد هزار ایوان باشد و در و غرفه ها باشد و منظر با بود و در هر  
 منظری حوران و غلمان و مغنیان باشند و در آن خانه هفتاد هزار شهرستان باغ بود و درختها بود و تنه  
 هر درختی از زرشاخهای آن از مرجان و لعل و برگهایش از مرو سبز باشد و در هر درختی هفتاد هزار  
 نوع میوه گوناگون باشد اگر یکی از ایشان بشکند بجای او دیگری پیدا شود پنجه و رسیده گردد هر که میوه  
 از آن بخورد هفتاد هزار لذت یابد اگر بکام مرده نهند زنده گردد و هر خنجر که بخورد هوس بیشتر گردد و سیری نبود  
 و رغبت یکی هزار باشد و زمین آن باغ از یاقوت سرخ و گیاه او از زعفران بود و در هر خانه از درخت  
 طوبی و درخت سدره المنتهی گمان گمان شاخ باشد و در هر شاخ هزار نوع میوه باشد و در زیر هر برگی  
 صد جنس جواهر باشد که حوران از آن پیرایه سازند **پنجم آنکه** در مجالس آورده است که رضوان گفت  
 یا رسول الله متبرجیل علیه السلام را فرمان شد که برو جنت عدن را تماشا کن که از بهر بندگان  
 خود چگونه آفریده ام بعد از آن جبرئیل علیه السلام بتماشای جنت عدن رفت کوشکی دید از یکدانه  
 مروارید با هفتاد هزار درختی از یاقوت سبز و زرد از درختی تا درختی دیگر پنج صد ساله راه و در پیش هر درختی  
 هفتاد هزار حور نشسته و در پیش هر حور العین هفتاد حور دیگر بنجد مت ایستاده همدین میان نظر حور العین  
 بجبرئیل علیه السلام افتاد و در خنده شد نوری از دندان او جدا شد جبرئیل علیه السلام دعا ملان تسبیحه  
 نهادند باین گمان که این نور تجلی حق است حور گفت این نور دندان من است که حق تعالی از بهر بندگان  
 خود آفریده جبرئیل علیه السلام گفت این حور نصیب کدام بنده نیک بخت است خطاب شنید که هر که از هوا  
 نفس خود برآمده و خود را بحبت مولی بسته است و در بهشت **ششم آنکه** در تفسیر بحرالدر آورده که در جنت  
 عدن غرفه است از در مجوف ارتفاع آن شصت میل راه باشد و مرا و را چهار هزار در باشد از زرد و بر هر  
 دری هفتاد هزار فرشته ایستاده اند و با هر فرشته هدیه از نزد خدای تعالی باشد همراه که هیچ هدیه بهتر  
 و گیر ندارد و مر این غرفه را از وایا باشد و در هر زاویه هر بهشته را اهل اهل باشد اهل این زاویه را بر احوال اهل  
 آن زاویه اطلاع نباشد **هفتم آنکه** روایت می کند ابن عباس رضی الله عنهما که در بهشت عدن شش  
 درخت است پنج او از برای حله که لباس بهشتیان باشد و یکی از برای میوه که هیچ سرای و کوشکی نبود  
 مگر از این درخت و روی صد هزار شاخ باشد و بر هر شاخ صد هزار گونه میوه و برگهای او همه حلها باشد  
 چون برگ لاله که هفتاد حله او را جمع کنند در میان دو انگشت توان گرفت و در زیر آن درختان سه



چشمه روان بود سبیل و کافور تسنیم ششم آنکه در تفسیر بحر العلوم آورده است که الله تعالی در هر هشتی هفتاد  
هزار دشت آفریده است و هر دشتی را هفتاد هزار شهرستان از در سفید آفریده است و در هر شهری هفتاد  
هزار سرای و در هر سرای هفتاد در از رحمت کشاده و بر هر در صد هزار بواب ایستاده و بر دست هر در بانی  
هفتاد هزار دین و دیگر و باد در شهری هفتاد هزار قصر شرفات و غرفات آن یکی از سیم خام ساخته ایوان و  
کیوان و اساس آن از زبرجد و بعضی از رواق عیون سای و در هر قصری هفتاد هزار صحن همه بخشهای  
درین و سیمین آراسته و طین آن از مشک ناب و آب گلاب عجین ساخته و در هر صحن هفتاد هزار صفت  
و در هر صفت هفتاد هزار زادیه و در هر زادیه هفتاد هزار تخت و بر هر تخت هفتاد هزار فرش و بر هر فرش  
هفتاد هزار بالش و بر هر بالش حوری نشسته که آرایش از هر چه تا مقوله تعالی متکین علی  
فرش بطائنه است و بعضی از آن تختها زرین و بعضی از آن سریرهای سیمین نیک بختها بر آن تختها  
نشینند و در آن سریرها سروری نمایند و بر بانیان و ریاچین نظاره کنند و جان و دل تازه کنند  
منهم آنکه ایضا در تفسیرین آورده است که فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم در جنت  
در پیش هر قصری بوستان دیدم آراسته و با انواع اشجار پیراسته و با انواع ریاچین و از هارزینت داده  
قوله تعالی جنت عدن تجری من تحتها الانهار و در هر بوستان هفتاد هزار گلستان و در هر گلستان  
هفتاد هزار درخت مختلف و اثمار آن نیز مختلف فیها من کل فاكهة و جات طول هر یک درخت  
هزار ساله راه و بر هر درخت شاخها بعضی از زمرود و بعضی از زبرجد و از ی هر شاخ هفتاد هزار گز بود  
اصول آن اشجار زرین و اثمار آن همه زیورهای سیمین بود و گویند که شمار اهل بهشت از آن اثمار  
خواهد بود و اوراق آن دیبا و سندس و عنایت آن چون تنگی که از شکر پر سازند و یا چون خیکه که از  
شهد قند محشوگردانند چنانکه اهل شهادت و اهل عیش و نوش بدان شهد خوش دارند و دانسته علیهم  
ظلالها و ذالت قطفها تا لذت ببرند که خواهند میوه اذان خوردند و از شجره که آرزو کنند ثمره اذان  
بردارند و فاکهة ما یتخیرون گویند که بران درختها سیمین بود و چون سبوی که از غسل ملو بود چون بهشتی  
آن میوه را بدست آرد و بشکند از میان آن حوری چون ماهی و یا چون یوسفی از صمیم چاهی بیرون آید  
که تاج بر سر و واهی در بر و خلخال سیمین در ساق پای و خال مشکین بر چهره براق سوار با طاحت و انگشتی  
صباح در انگشت باز فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در هر بوستانی هفتاد هزار میدان  
دیدم و در هر میدان هفتاد هزار خیمه منقش و هفتاد هزار حریر بخامه قدرت تحریر کرده متکین علی رفوف  
خضر و عبقری حسان این دولت و سعادت حواله طائفه باشد که در مقام نعمت شاکر و در هنگام محنت



صابر بوده باشد و هم آنکه قوله تعالى ويطوف عليهم غلمان لهم كانهم لو انهم كانوا لولا معونتهم لم يملكوا ثمنهم و غرضشان خبر می کند از حال آن پوشندگان خلعت رضا و نوشندگان شراب و فایده پانندگان سعادت بقا قوله تعالى ويطاف عليهم صحرار و برگردان ایشان غلمان اند بخدمت و ایشان که گویا مرورید در صدف باشد این خبر گوید که مکنون ای مصون فی لکن ای فی الصدفة نه آفتاب بر و تافه و نه باد بر و وزیده و نه دست کس آنرا سوده و نه چشم کسی آن را دیده و بر و دیگر گون نشود و در بر آمدن سال طراوت او کم نشود و ذرات لطف الهی فوره موی ایشان را نظمی داده و صنایع فضل بادشاهی پریر جمال ایشان را تربیتی داده بعضی گویند که این غلمان کودکان ایشان باشند و بعضی گویند که مراد از این غلمان اطفالی اند که سیآت نکرده باشند که بران مستوجب دوزخ شوند و طاعتی ندارند که بسبب آن سزاوار در جات باشند و ایشان بخدمت بهشتیان بر بند و بعضی گفته اند که غلمان طائفه باشند که حق تعالی ایشان را بقدرت خود آفریده چنانچه حوران را آفریده و این غلمان خدمت ظاهر اند نه خدمت باطن زیرا که اگر بر و آید تشبیه کرده است و مرورید دیدار را بوده که در او در جای دیگر حوران را هم بلو تشبیه کرده است و آن تشبیه در سفیدی و صفای لون است با حضرت علیه الصلوة والسلام فرمودند که کترین کسی را از اهل بهشت آن درجه باشد که اگر خادمی را بانگ کند هزار غلام لبیک گویند هر کسی را از ایشان کاری باشد که آن دیگری را نباشد گفتند یا رسول الله چون خادم مانند لؤلؤ باشد مخدوم چگونه باشد فرمودند مخدوم را بر خادم فضل چنان بود که ماه شب چهارده بر ستارگان آورده اند که هر چه بهشته را در خاطر گذرد و غلمان در حال پیش او آرند نه آنکه بر زبان آرند نظیر این در دنیا چیست اندامهای مردم است که چون آدمی چیزی را باندیشد بدل خود اندامها بداند و بکنند بی آنکه بر زبان گویند و دیگر حال بهشتیان چه باشد یا نه و هم آنکه در تذکرة الاولیا آورده است که بر حلقه بهشت یک برگ نیست که نام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر وی نوشته نباشد و ابتدای جمله اشیا را بنام او کرده و ختم جمله انبیا بنام او است لاجرم خاتم النبیین آمده و وادهم آنکه در کیمیای سعادت آورده است که بهترین بزازی است یا آنکه مشک مطهر و امثال آن مراد آنکه در بهشت هم اگر بزاز رگانه بودی بزازی و یا بعضی عطاری بودی سیر و هم آنکه در کتاب دقائق الحقائق آورده که تصنیف ابولیت سمرقندی گفت مقاتل رضی الله عنه که ده جنس از حیوانات در بهشت روند شتر صالح و گوسفند ابراهیم و گوسفند اسمعیل و گاو موسی و ماهی یونس و حمار عزیر و مورچه سلیمان علیهم السلام و در بلقیس که بخدمت سلیمان علیه السلام خبر آورده بود و شتر رسول علیه الصلوة والسلام و سگ



اصحاب کف چهار و هم آنکه در کتاب روضه الاحباب آورده که اول طعامی که اهل بهشت خورند زیادتی جگر مآهی که زیر زمین است و گویند که آن ادمله گوارنده ترین طعامهاست و در حدیث دیگر وارد گشته که در روز قیامت زمین را بید قدرت خود ناله سازد و با جگرهای حاضر اهل بهشت گرداند و بعده گا و بهشته که در اینجا پریده باشد بخت اهل بهشت بکشند و ایشان را همان کنند پانزدهم آنکه در مجموع الحاقانی در روضه الواعظین در حدیث آمده است که در بهشت جوی باشد باین نام نیا شامند از آن جوی مگر روزه داران و صفت آنجوی و خاصیت آنجوی بجز خدای تعالی دیگری هرگز نداند

باب سی و سوم در بیان در آمدن آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم در بهشت نهم که آنرا دارالقرار گویند و عجائب و غرائبی که درین بهشت بنظر مبارک سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم در آمده است

از انجمله شش چیز درین باب مبین می گردد اول آنکه در کتاب در المجالس آورده که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون من و جبرئیل علیه السلام در ضوان از حد و دجنات عدن بر آمدیم تا برسیدیم در بهشت نهم که آن را دارالقرار گویند از مر و اید روشن است در تفسیر بحر العلوم آورده است که دارالقرار مخلوق از مرجان است و کنگرهای او از الماس و لعل است و بران در نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله در رضوان در را بجنبانید خلیفه از اندرون گفت کستی گفت منم رضوان بعده در را بکشاد اندرون رفتم رضوان گفت ای خلیفه این محمد علیه الصلوة والسلام است بروی سلام کن خلیفه پیش آمده سلام کرد جواب سلام او دادم گردیدم و خلیفه هفت صد هزار فرشته ایستاده بودند در تفسیر بحر الدار آورده است که بهشت را دارالقرار از برای آن گویند که آنموضع روح و راحت و انبساط و عیش و نشاط است و از و بیرون آمدن نباشد بقرار آن باشد که او را بیم زوال بود و بقرار آن بود که در وی در غم بود و بقرار نبود آنکه با حمد مختار علیه الصلوة والسلام و با مهاجر و انصار بود و در زیر ظلال اشجار بود و جنتش چون لؤلؤ شا هوار بود بقرار نبود آنکه با دیدار ملک جبار بود و لایزال ملک که لا یفنی نعمهم عن جابر بن عبد الله رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم منادی الی الجنة فینادی یا اهل ملک الدائم و النعیم المقیم و الحیوة الابد فحیوا باجمعهم قال فبقولکم هل رضیت عنی فبقولهم سبحان ربنا قد رضینا فبقول لا اهل الجنة ان ربکم یقول هل لکم من حاجة فبقولهم سبحان الله قد اعطانا ربنا حوائجنا و فوق حوائجنا فبقول یا اهل الجنة ان ربکم یقول ساعطیکم فبقولهم سبحان ربنا فی شئ فی فضلهما اعطانا ربنا



یا اهل الجنة از یکدیگر بفرموده و از رضوان الله تعالی گویند که این سرای بزرگ و عظیم در فواید و نعمت  
کسانی باشد که متدبر بدست و سع باشد و در طلب رضای خداوندی کوشند و در امر معروف و نهی  
منکر سعی بلیغ نمایند و در قمر سمرقاند و در جبر متعبدیان مبالغت نمایند و عموماً قال الله تعالی  
یا مرون بالمعروف وینهون عن المنکر ووم آنکه در اخبار الملکوت آورده است که فرمودند حضرت  
پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون اندرون بهشت در آمدم نظر کردم عمارتهای آن دیدم که سطرپی دیوار آن  
پنج صد ساله راه بود و ارتفاع آن سی هزار ساله راه بود خشته از زرد خشته از نقره و گل آن از مشک  
و خاک آن از عنبر و گیاه آن از زعفران و کوشکهای او از مرید و در آن خانهها جوهای آب  
جاری بود و هب ابن منیه گوید که باری تعالی از آن روزی که بهشت را آفریده است چون  
پهنای هفت آسمان و بهشت زمین آفریده است زیرا که عادت اینست که طول از عرض بیشتر  
باشد چنانچه در آیه است سابقوا الی معفرة من ربکم و جنة عرضها كعرض السماء و الارض ووم آنکه  
انس ابن مالک رضی الله عنه روایت می کند که پرسیدند که بهشت در زمین است یا در آسمان  
گفت بالای آسمان هفتم و فرود عرش است و دوزخ در زیر هفتم زمین است چون قیامت شود  
آسمان را بردارند تمامی مواشها شکافته شود و آنگاه الله تعالی بهشت را آنقدر کشاده گرداند که  
تمامی اهل بهشت در و جای گیرند با اندازه مراتب خود و بهشت را صد دریچه است میان هر دریچه  
پنج صد ساله راه است و باغها در و آراسته و میوه ها فرو بسته که بدست توان شکست هر میوه  
که نفس آرزو کند موجود باشد درین بهشت نیز زنان پاکیزه انداد الالیش حیض و نفاس متبر او  
ایشان را حور العین گویند هر یک را الله تعالی از نور جواهر آفریده است و ایشان چشمها فرو بسته  
باشند از غیر و بجز شوهر خود نه بینند و هیچ کس از آدمی و پری یا ایشان دست نرسانیده چنانکه در  
قرآن است که لا یطمئنهن انس قبلهم ولا جان آورده اند که حور العین دو جنس است یکی انسیه  
و صفت و بهت مردم است دوم جنیه یعنی بر شکل و صورت پری است زیرا که پری مسلم در یک قول  
در بهشت خواهند و معنی این آیه آنست که پیش ازین مردمان و پریان بعد از حساب قیامت  
خواهند آمد بشارت فرمود مومنان را اگر گویند که پیش ازین در بهشت مردم و پری راه بود که بر  
ایشان دست زند جواب گویم که پریان را پیش از آمدن عیسی علیه السلام در بهشت و در آسمان  
راه بود چون او مبعوث گشت پریان ادر فتن با آسمان چهارم ممنوع شدند چون پیغمبر علیه الصلوة  
والسلام در دنیا آمدند پریان از هفت آسمان ممنوع شدند یعنی کس ظن نبرد که پریان بر حور حق



خود دست زده باشد یا این ذکر بسبیل تاکید عصمت ایشان باشد چنانچه گویند که فلان چیز را آفتاب  
و ماهتاب ندیده است هر بار که چون شوهران ایشان فرا آیند ایشان را بکریا بند هر یک را هفتاد حله  
باشد هر حله برنگ های گوناگون و آن هفتاد حله سبک تر از موی بدن ایشان باشد و استخوانهای  
ایشان ورگ و پی نماید چنانچه شراب لعل گون در ساغر سفید نماید و گیسوی ایشان مکرر باشد بدر  
و یاقوت اگر یکی از ایشان دست بیرون آورد تمامی دنیا روشن گردد و در تفسیر امام غزالی رحمه الله  
علیه مسطور است در بیان این آیه که فیها انهار من ماء غیر ارضی و حله از نهرهای جنت است  
و فرات از نهر آب جنت بیرون آمده و چون و نیل از نهر جنت بیرون آمده است و نهر سند مشهور همین  
گنگ است و این آب از کوثر بیرون آید چون خواهد بند مومن در آن دجله در آید فرشتگان ندا  
کنند که ادخل سالما و امننا و اسکن خالدا و مخلصنا یعنی در ای بامان تمام و سالم و ساکن شود و پیوسته  
زنده باش و این تر باشد و فنا نه پذیرد و هلاک نشود و پیوسته جوان بماند و نعمتهای این خانه  
باتو بود و کهنه نشود و آنقدر که خواهد دل طلبد در زمان بیاید و منتهای رنگین دهند از استبرق و زعفران  
و کسوتهای گوناگون بخشند و تاجهای مرصع چون آفتاب تابان و روشن باشد با تو به هند و تو  
هر زمانه تاج دیگر بر سر نهی و ترا هشتاد هزار خادم دهند و چهل هزار غلمان و بستان هزار طفل  
چون در کنون پیش تو بازی کنند و بطوف علیهم لدان فخلدون اذ ایتهم حسببتهم لو کلو و امتنوا  
و هفتاد هزار حور بخشند چهارم آنکه در تفسیر بحر العلوم و بحر الدر آورده که فرمودند حضرت محمد صلی الله  
علیه و آله و سلم در ارض آن ریاض حوضها و قد حمادیدم چون بخوم آسمان نعلی عدد و هر حوضی صد ساله  
راه تقدیر فرموده صانع قدرت بطنع شبت شطوط آن را بنویزترین داده و بجوهر سیمین تر صیغ  
داده برکنار گوهر نگار بر هر برگ هفتاد هزار تخت مرصع همه بقلم قدرت نگاشته و بجوهر لالی معانی پیرایه  
و مجموع مشکای ارباب سعادت و مسند اصحاب سیادت و فراش از وراج کرام و محل اجتماع افواج  
سعادت انجام گشته و نظاره گاه خلد برین و عشرت جای حور العین آمده و همه آنکه خورشید فلک نبوت  
و قرآسمان ساحت و مروت اعنی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر لفظ مشکاف نشان چنین حمیت  
نمودند که مولی عز و علا چنانچه مخدرات عالم فانی را از چهار عنصر آفریده حور العین همان بانی را نیز از چهار  
آفریده است از قدم تا زانو از مشکاف او فرزند از انواتات از خالیه و عنبر و از نواف تا کتف از کافور  
و زکلف تا فرق سر از مروارید و رخساره از یاقوت سرخ قوله تعالی کا نحن الباقوت للرجان در رخ  
راست ایشان نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله ذات ایشان از حیض منزه و وجود ایشان



از ریب و عیب برالصوفیه از واج مطهره و هم فیها خلدون و ترکیب لطف ایشان چون در مکنون  
و صورت لطیف ایشان جواهر مخزون قوله تعالی صور عین کما تال للؤلؤ المکنون جزاء بما كانوا یعملون  
و هر یک حوران را هفتاد حله باشد بر وایت دیگر صد حله باشد بری ساقها من وراء تلك المحل  
و علی رأسها تاج من العنبر مکل بالیا قوت والد روستون الف دابة المسک والغالية  
و فی عنقها الف قلادة من الجواهر و فی یدها کاس من الذهب و فی کل کاس مائة لون  
من الشراب لا یشبه بعضها بعضاً و در حدیث نبوی در وصف جمال ایشان و رو و یافته  
مضمون آن باین توصیف راجع است که مشاطة قدرت عروس جمال بر کمال ایشان را چنان بزیور حسن  
و جلای زیبا ی پیراسته که نظاره گیان بر مشاهدۀ جمال ایشان انگشت حیرت بدندان غیرت گزیده  
در مقام تعجب زبان بتذکیر اذکار سبحان ربی العظیم بکشاید حاصل که عذاریمون ایشان بآب  
چشمه آفتاب شسته و جمال حمیده انحصال بر ذات مطبوع الشامل ایشان بمنطقه جوزا بر بسته طراوتی  
هر چه تمامتر بر طرف طره طرار ایشان نهاده و نضارتی هر چه لطیف تر در گلزار رخسار ایشان پدید  
آورده زلف پریشان مشک افشان بر عارض گل برگ کافورین فرو گذاشته و صبا حتی در صفحات  
جبین ایشان بقلم و خامه فطرت بنگاشته و سفید آب لطف بر چهره ایشان ریخته و گلگونۀ ملاحت  
بر رخسار گلزار ایشان انگخته کان غمّه تها رشاد کان سواد طرّتها ضلال گویند که اگر یکی از ایشان ابهامی  
بعالم نماید شب تاریک چون روز روشن شود و اگر از چشمه بوستان دمان او قطره فرو چکد امواه اجاج  
در بخار سبحان همه عذب فرات سائغ شراب گردند و عالم سراسر بوستان گردد و زمین یکایک گلستان  
شود و روز و در آرزوی او نور روز گردد و خاک از عکس جمال او بهشت گردد و آب شور از رقائق جمال لال  
او انگبین سرشت شود و تها که اگر بلغای عالم و فصحای بنی آدم جمع گردند بهیگی در شنایای حوران مصروف  
دارند عاقبت بعجز خویش اعتراف نمایند قال ابن عباس رضی الله عنهما سطع نور فی الجنة فرفعوا  
رؤسهم فاذا هو من شعر حور ضحکت فی وجه زوجها و ذکر فی زهرة الریاض فی بیان حسنة  
حور العین باین منکبیهافرنخرفی فرسخ و لوان حوراً من حور الجنة تقوم علی الارض لرخت  
اقدامها الی الارض لسافلة و جاوزت بمنکبیها سماء الدنیا و ان حوراً طلعت من السماء الدنیا  
لانکسف الشمس من ضوء حسنہا و جمالها و فی الخبر ان للرجل من اهل الجنة خمسمائة حور و اربعة  
الاف بکر من الدنیا یعانق کل واحدة منهم مقلد عمره فی الدنیا و ذکر فی ریاض الابرار  
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لما اسری فی الجنة رأیت حور العین مریین لم یستباین



۱۰

فی وجهی فخشیت علی عینی من ضوئهن فقلن یا رسول الله مرکامتک بالسواک فکلما  
 سوکوا زاد حسن اسناننا و مرهم بالصیام فکلما صاموا زاد طیباً لا فواهناء و مرهم بالصدقة  
 فکلما تصدقوا زاد لنا سمناً و مرهم بالبکاء فکلما بکوا من خشية الله تعالى زاد لنا فرحاً  
**ششم آنکه** در کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجہ احمد بغدادی آورده که فرمودند حضرت پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله و سلم چون نظر کردم یک حور العین دیدم که اگر یک قطره از رخسار آن حور بدریای  
 قلزم افتد تمام دریا چون گلاب گردد و هفتاد هزار حور دیگر در خدمت او ایستاده بودند که چون ماه شب  
 چهارده تابان چون آن حور مرا بدرید بر من سلام کرد گفت یا رسول الله یک التماس دارم که مرا در  
 خدمت خود قبول کن که من در خوبی نظیری ندارم در جمال و در کمال موصوفم فرمودند در پیشانی آن  
 حور نگاه کردم و او را بنام بلال حبشی رضی الله عنه دیدم گفتم ای حور ترا بنام بلال حبشی نوشته اند من  
 ترا چگونه قبول کنم آن حور گفت یا رسول الله بلال سیاه است و من چون کافور سفیدم صحبت او  
 با من چگونه راست آید گفتم ای حور اگر چه تو سفیدی همچون کافور روشن تر شده اما بلال من همچون  
 مشک سیاه است و از کافور مشک بقیتم می آید و حور گفت یا رسول الله بلال همچون شب سیاه  
 است و من چون روز روشنم گفتم ای حور شب سیاه پرده پوش عاشقان خدمت و روز روشن  
 غوغای عام است ندارد رسید که ای حور چون روز قیامت شود همه سیاهی بلال را جمع کنم و هر یک  
 حور را یک خال از سیاهی بلال بخشم که آن یک خال بر رخسار حوران زیبا بشود تا مترد به تمام مرتبه

که در سیاهی بلال است بدانند بیت	آنخواجہ که بدر غلام بلال اوست	بر چهره خال حور ز رنگ بلال اوست
خورشید آسمان زمین روشن است از آن	یک پر تو از تجلی نور جمال اوست	گل گر چه آبروی چمن شد برنگ بوی
زان گشت رخ روی که همرنگ آست	تنهانه مرغ روح بیالش همی پرد	پر و از جبرئیل امین هم ببال اوست

**باب سی و چهارم در بیان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در بهشت**  
**ششم که آن راجنات النعیم گویند و عجائب و غرائبی که درین بهشت**  
**در نظر انوار مبارک آن سرور علیه الصلوة و السلام در آمده است**

از انجمله شش چیز درین باب مبین می گردد اول آنکه در اخبار الملوک آورده که فرمودند حضرت  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون من و جبرئیل علیه السلام در رضوان از بهشت پنجم بسوی بهشت  
 ششم روان شدیم تا برسیدیم در بهشتی که آن راجنات النعیم گویند از مردم و لعل است و در او از لؤلؤ



بیضا و کنگره های او از الماس و جواهر بود بر در او نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله رضوان  
 در را بجنابانید خلیفه از اندرون گفت تو کیستی گفت منم رضوان بعده در را بکشاد چون اندرون  
 رفیقتم رضوان گفت ای خلیفه این محبت علیه الصلوة والسلام بروی سلام کن خلیفه پیش آمده  
 سلام کرد جواب سلام او دادم گرد بر گرد خلیفه هفتاد هزار فرشته بودند و بر وایت به قصد هزار فرشته  
 ایستاده بودند درین بهشت شهدا و مومنان نزول نمایند و هم آنکه ابو هریره رضی الله عنه  
 روایت کند که گفت از فضیلت بهشت ششم از رسول صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدم جناب آن  
 حضرت صلی الله علیه و آله وسلم گفتند من از رضوان پرسیدم گفت حق تعالی در کلام مجیدی فرماید  
 که ان الله يدخل الذين آمنوا وعملوا الصالحات جنات تجري من تحتها الانهار يجولون فيها من  
 اساور من ذهب ولؤلؤا ولباسهم فيها حریر وبنای او خشتی از زر و خشتی از لقره و گیاه او از  
 زعفران و شکریزه او از مروارید بود فرشتگان ندا کنند که ای اهل بهشت شمار ازندگان است  
 بمرگ و نعمتی است که زوال چنانچه خدای تعالی در قرآن یاد کرده است ان تلک المجنة او قتموها  
 بما کنتم تعملون در بهشت چیزهاست که خدای تعالی از برای اهل بهشت آفریده است که هیچ حشمتی  
 او را ندیده و هیچ گوشتی او را نشنیده چنانچه در قرآن از ان خبر داده است فلا تعلم نفس ما اخفی لهم  
 من قرعة اعین جزاء بما کانوا يعملون آنگاه گفت بمقدار تازیانه از بهشت بهتر است از همه دنیا فرمود  
 قسم بان خدای که قرآن بمن فرستاده حسن و جمال در بهشت چنان باشد که در دهم کسی نیاید و میوه های  
 بهشت گوناگون است و هر میوه که بخورد هفتاد رنگ و هفتاد بوست و اهل بهشت را نه بول است  
 و نه غایط و نه بلغم و زنان مومنان را چنان جمال بود که اگر زنی از اهل بهشت یک ناخن خود را دراز کند  
 از مشرق تا مغرب همه روشن گردد و هر یکی را هفتاد حله باشد و در هر ساعتی هفتاد گونه بگرد و در خبر است  
 که کترین کسی را از اهل بهشت هفت قصر دهند قصری از یاقوت و قصری از زرد و قصری از جواهر و قصری  
 از مروارید و قصری از گوهر و قصری از نور عرش و هر مومنی را در بهشت قوت مرد باشد و نیز در بهشت  
 خواب نباشد و از جامهای بهشتیان بوی مشک و کافور آید و جامهای ایشان سبز رنگ باشد چون  
 ایشان را حاجت بگوشت خوردن شود مرغان بریان شده بپایند و دست خدا هر چه  
 خواهی از ما بخواد که از چشمه سلسبیل آب خورده ایم و از درختان زیر عرش آمده ایم چون مومن از ان  
 بخورد سیر شود چون از خوردن فارغ شود پریده بجای خود رود و هر بهشته را هفتاد حله باشد و در  
 انگشتی باشد آورده اند که در روز قیامت از برای مومنان خازنان بهشت شتران گرفته



باستقبال بیایند پالاها از یاقوت سرخ و مهار ایشان از مروارید مرصع و قصری که در بهشت است  
 پهنای او یکماه راه است و در هر قصری هفتاد خانه باشد و در هر خانه هزار در باشد و در هر دری حوری  
 نشسته و با وی هفتاد کنیزک باشد چون بدر قصری برسد که خدای تعالی آنرا از نور عرش آفریده است  
 اگر این قصر راورد دنیا بودی چشم از مشاهده او کور شدی و خادمان پیاده با استقبال وی بیایند و پیش  
 تخت کرسی نهاده از یکدانه مروارید و یاقوت خدای تعالی می فرماید که فیها سرور و رفعة و آن  
 بالا تر باشد چون بهشته خواهد که پای بر تخت هند کوتاه گردد و چون بر تخت نشیند باز بلند گردد و علما  
 و ولدان در پیش او صف زنند آورده اند که در بهشت جایگاه است که مردم نشینند و بایک دیگر  
 سخن گویند و آن چیز که در دنیا گذشته بودند و یا کرده بودند یا در پس مومن لازم باشد که اندیشه  
 کند و بداند که چگونه باید کرد چنین نعمت جاویدانی برای دنیای فانی فراموش کند و عمر خود را بباد  
 دهد اگر طمع بهشت و امید از رحمت حق تعالی داری پیوسته در رضای وی باش و بهشت را از  
 باری تعالی بخواه و بتضرع و زاری مشغول باش رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند هر که از حق تعالی  
 پیوسته بهشت خواهد آورد و در طاعت ثابت قدم باش و خود را بکار غیر مشغول گردان و از بهشت  
 محروم گردان بحسب ممت النبی علیه الصلوة والسلام و الی جمیع سوء آنکه در تفسیر بحرالعلوم آورده  
 است که در صفت مرکب جنت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم چنین فرمودند که در مسارج  
 جان و فرادیس رضوان مرکب سوایم دیدم و براقما مشاهده نمودم که هر یک از ان برق رفتاری  
 رعد گفتمار نورشید چشم ناپید چشم قر خضار مشتری دیدار مشکبوی لطف خوی باد پیای  
 گوهرهای ریح رقی صدیق تحقیقی باد پای آتش رای آب رفتاری عنبر غباری  
 خوش عنانی مشک افشانی گویند که جنائب را طور و هیاه کل چنان بودم بعضی سیمین و نعل اعلین  
 و سروج ایشان بزمروا خضر و سنام ایشان بلالی لالا بافته و بزبرجد و یوا قیت آراسته و در برابر اوج  
 بهشت و مراعی جان چنان دیدم که چون جبال را رخ چون شمال در تک دو و چون کوه کوهان هر یک  
 و نیز در تفسیر آمده است که مرکب مومنان در بهشت بسیار باشد این آیه که و اقبل بعضهم علی بعض  
 ینساء لون مسطورت یعنی فاما الجنة متکین علی سر و بطیر فی الهواء فیلتقیان یعنی بهشتیان  
 در بهشت بر تختها تکیه کرده باشند و این تختها در هوای پدید و دود و دود است بایکدیگر در هوا ملاقات می شوند سیکه  
 از ان مردیم را بگوید که ای برادر یا داری که روزی در دنیا در فلان موضع با هم ملاقات کرده بودیم  
 و از حق تعالی خواسته بودیم که ما را در بهشت جمع گرداند او گوید که آری یا دوارم و فی دیا ضل لملکین



عن امیر المؤمنین علی رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان فی الجنة شجرة يخرج من  
اعلمها الخمر والحلوان من اسفلها خیل بلیق مسرعة بالیاقوتة وملیحة بالدریة لا یزتون ولا یبلون ذوات  
اجنحة فیجلس ولیاء الله فتطیر بهم حیث شاءوا فیقول الذین اسفل منهم یا اهل الجنة بویل من هؤلاء  
هذه الکرامة قالوا انهم کابدوا اللیل انتم تائموز یصومون النهار وکنتم تاكلون وکانوا یجاهدونکم فاعدوا  
ترجمه روایت می کند امیر المؤمنین علی رضی الله عنه از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم که  
فرمودند در بهشت درختی است چون بهمت عاشقان بلند و چون عزت صادقان بر دامنند و حلقه های  
بهشتیان و زیورهای ایشان اذان بر گهای درخت حاصل می شود و در زیر آن درخت طویله چون  
عرضه محتاجان و راز آهنگ و بران طویله تگای دران گلگون و درنگ و آن تگای دران را هم بال  
باشد و هم بر و لگام آنها مرصع بر و ارید و گوهر و از سرگین و بول کردن امین و پاک باشند پس اولیاء  
خدای تعالی را بر این جناب آراسته نشانند هر کجا که ایشان خواهند بگردانند خواه در هوا و خواه در  
زمین بهشت پس می گویند ایشان را آنکسانی که فردترین ایشانند ای دوستان حسد ایچه چیز و بکدام  
طاعت باین بزرگی رسیده اید جواب دهند که مایان شب بیداریم و شما نخسته گانید و بودیم مایان  
روزه دارندگان و شما می خوردید و بودیم مایان جهاد کنندگان و در راه خدای تعالی و شما در خانه های خود  
نشسته بودید چهارم آنکه فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در فضای بهشت طیور مشاهیر  
کردم هر یک چون وحوش دیدم که ارباب بهشت از صیادان و رانجا صید خواهند کرد و سئل عن محمد  
ابن حامد رحمه الله علیه ان کل یوم من ایام الاخرة مقلد الف سنة فلو منون فاذا یصغون فی طول  
هذا الیوم قال بن عباس رضی الله عنهما قال لینی صلی الله علیه وآله وسلم کل یوم من ایام الاخرة الف  
سنة من سنی الدنیا فغدا المؤمنون ثلثائة سنة فی وسط النهار یتباضعون من الحور ثلثائة سنة فی آخر النهار  
یصطادون ثلثائة سنة مع الحور فیساقون الی الجنة فبقی مائة سنة فی صیاد کوقت اصفرار الشمس فیکملون  
فیزورون ربهم کذلک و ابرهم ابدا لا یختم آنکه در کتاب دقائق الحقائق آورده که قال بن عباس رضی الله عنهما  
فاذا اکل فی الله من الفاکهة ما یشاء و یشاق فی الطعام فیما امر الله تعالی ان یقدم الطعام فیاتی  
الف عبید بسبعین مائدة درة و یاقوتة علی کل مائدة الف الف الف صفت من ذهب کما قال الله تعالی  
و یطاف علیهم بصحاف من ذهب کواجر فیها ما تشتهیة الانفس ثلثائة عین و انتم فیها خلدون و فی  
کل صحفة الف الف لون من الطعام لم یکن النار و لم یطبخه الطباخ و لم یلق فی قدر النحاس و غیره  
ولکن الله تعالی یقول کن فیکون بلا تعب و لا نصب و تاكل فی الله من الصحائف ترجمه



گفت ابن عباس رضی اللہ عنہما وقتی کہ بخورد و دوست خدای تعالی از میوه خوب آنچه خواهد مشتاق باشد بسوی طعام میفرماید حق تعالی اینکه برید بسوی او طعام را پس می آرند بهفتاد خدمتکار و به دست هر خدمتکاری هفتاد هزار سفره از مر و اید و یا قوت و بر هر سفره هزار هزار کاسه بود از طلا چنانچه گفت خدای تعالی می آرند در آن مائده با آنچه خواهند بهشتیان و در هر کاسه هفتاد هزار گونه طعام بود که نرسید بود در آتش و نه نخته باشد و لطیفه و نه انداخته بود در و یک و لیکن می گوید که موجود شود موجود می شود نه آوردن و نهادن و بخورد و دوست خدای تعالی ازان **ششم** آنکه در کتاب معتبر مذکور است کہ حق تعالی در بهشت دو هزار شهر آفریده و در هر شهری دو هزار قصر و در هر قصری دو هزار سراے و در هر سراے دو هزار خانه و در هر خانه دو هزار غرفه و در هر غرفه دو هزار تخت و از تختی تا تخت دیگر هزار ساله راه باشد و در پیش هر تخت دو هزار جوی جاری و در پیش هر جوی دو هزار صنفه و در هر صنفه درختان میوه دارد و بر هر درخت دو هزار شاخ و بر هر شاخ دو هزار برگ و در هر برگ دو هزار حله باشد رنگ برنگ و در هر حله دو هزار میوه و در هر میوه دو هزار جاریه باشد و در پیش هر جاریه برای خدمت دو هزار غلمان و در میان آنها دو هزار حجاب فرمودند حضرت پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام این همه نعمت و شوکت و شمت فردای قیامت برای کسی عطا شود کہ دو رکعت نماز نفل پیش از صبح بگذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه آیه الکرسی و سورة الکافرون چهار بار بخواند و در رکعت ثانی بعد از سورة فاتحه ده بار سورة اخلاص بخواند بعد از آنکہ سلام داده است غفار بسیار کند آورد و آنکہ چون روز قیامت شود مومنان از سه هزار ساله راه پل صراط بگذرند حق تعالی کافران و منافقان را در دوزخ بایشان نماید مومنان گویند کہ حمد بسیار مر خدای تعالی را کہ از آتش نجات داد و آنگاه از خدای تعالی ندا در رسد کہ ای مومنان در دوزخ و دوزحیان دیدید و از صراط گذر نمودید اکنون مقصود شما یان حاصل شد مومنان گویند کہ آئی مادر دنیا بودیم آرزوی ملویدار تو بود اکنون از خطر صراط نجات یافتیم صد هزار بار شکر می گویم بر حضرت تو اکنون دیگر آرزوی نداریم چون ساعتی بگذرد و مومنان نظر سازند درختی مشاهده نمایند بغایت بزرگ بقدرت خود آفریده یخ او در زمین و شاخ او در هوا و سایه اش بغایت خوب مومنان این درخت را به بینند در حال گویند کہ آئی ما را دستوری ده تا بسایه آن درخت رویم آنگاه ندا در رسد کہ ای بندگان شما حمد کرده بودید کہ چون ما از صراط سلامت گذریم چیزی نمیخواهیم باز مومنان گویند آئی ما را بسایه آن درخت برسان و گیر چیزی نمیخواهیم ندا آید کہ من او را بشمایان از زانی داشتم بر ویدایشان آنجا بروند ساعتی قرار گیرند و از



آنجا بسوی بهشت نظر سازند و دیوارهای بهشت را بینند که خشته از زرد و خشته از زرد و خشته از جوهر  
 مومنان در سایه آن درخت نشسته گویند که آنگی ما را دستور ده تا نزد آن دیوارهای زرین برویم  
 نداد و رسید که ای بندگان بر ما عهد کردید که دیگر چیزی نخواهیم مومنان گویند که آنگی ما در دنیا بودیم زرقه  
 نداشتیم تا آن نظر سازیم اکنون دیوارها دیدیم که تمام از زرقه و لقره پس ما را صبر و قرا نمانده است فرمان  
 شود که ای بندگان من دستوری دادم بروید مومنان شادمان شوند و بروند زیر آن دیوارهای  
 بهشت و نظر اندازند و درهای بهشت را کشاده بینند از بسوی مشک و عنبر و کافور معطر شده چون این  
 بویها بمشام ایشان رسد شادمان شوند آنگاه در درون بهشت نظر اندازند و مرغان خوش الحان و  
 حوران و غلمان و ولدان و کوشکها و تختهای مرصع مشاهده نمایند صبر آرام ایشان نماند گویند آنگی  
 دستوری ده تا در بهشت درایم حوران و غلمان مشاهده سازیم از خدای تعالی نداد آید که ای  
 بندگان نمایان چرا بر عهد خود استوار نیستید و بیفرمانی می نمایید مومنان گویند آنگی دیگر چیزی نمی خواهیم  
 فرمان رب العزت در رسد که در آید در بهشت در حال در آید نعمتها حور و قصور و غلمان و ولدان و غریبا  
 مشاهده نمایند آنگاه با عهد گیر گویند که ای برادران سه بار عهد کردیم و عهد خود را شکستیم اکنون از خدای  
 شرم می داریم در همین حال باشند که فرمان در رسد که ای جبرئیل امین برو در بهشت بندگان مرا در آ  
 هر چه می خواهند بده جبرئیل علیه السلام پیش مومنان بیاید با عزا و اکرام بایشان سلام کرده گوید که  
 حق تعالی بر شما سلام میرساند قوله تعالی سلام قولا من رب رحیم چون مومنان سلام خدای تعالی را  
 بشنوند بهوش شوند چون بهوش آیند سرهای خود را بسجده نهند بایکد گیر گویند که خدای تعالی ما را در بهشت  
 در آرد جبرئیل علیه السلام گوید که ای مومنان سرهای خود را از سجده بردارید که وقت طاعت نیست  
 وقت کرم و احسان است هر چه می خواهید عطا کرده است مومنان گویند که یا جبرئیل امین بخدای تعالی  
 سه بار عهد کردیم باز عهد خود را شکستیم اکنون شرم می داریم ولیکن از رحمت او امید داریم جبرئیل علیه السلام  
 گوید ای مومنان بخواهید از خدای تعالی که در خزانه او کشاده است مراد شما را باشد او از عالم فانی بعالم  
 باقی آمید اگر درین مقام مراد شما را دهد چه عجب باشد آنگاه از خدای تعالی نداد و رسید که ای بندگان  
 این بوستان بهشت را از برای دوستان آفریده ام در آید و حلما را بپوشد و نعمتها را بخورد و انشربو  
 هنیئا ما کنتم تعملون بعد از آن مومنان در بهشت روند رضوان با استقبال مومنان طبعها را و حلما و  
 مشک و عنبر و کافور همه بر ایشان نثار کنند و سلام دهند گویند که خوش آمدید ای بندگان خدا اول در  
 عالم فانی بودید اکنون در عالم باقی آمدید همیشه خندان و شگوفان باشید که راحت و نعمتهای جاویدانه



بر شماست قوله تعالى سلام عليكم طبعتم فادخلوها خلدن انگاه مؤمنان در بهشت در آیند هر کس بمنزل خود تختها و کوشکهای بزرگ بنشیند قوله تعالى واذا رآيت ثم رآيت نعيمًا وملكًا كبيرًا بعده هر کدامی در مقام خود آرام گیرند و را بنجای فرج فزاید آلا با و بمانند بخوشی خرمی

**باب سی و پنجم در بیان در آمدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در بهشت هفتم که آن را جنات المأوی گویند و عجائب و غرائبی که درین بهشت در نظر انور مبارک آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم در آمده است**

از انجمله ده چیز درین باب مبین می گردد اول آنکه در کتاب اخبار الاخرت و در تفسیر بحر الدر آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون من و اخای جبرئیل علیه السلام در ضوان از بهشت جنات النعیم برآمدیم در بهشت هفتم رسیدیم که آن را جنات المأوی خوانند و خلقت او از نورست و در او از رحمت و کنگره های او از کافور و کولوبران در نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله بر وایتی این بهشت از ذهاب مخلوق است و آن قریب بسدره المنتهی است و در وی حورانی است که مر آنها را اجبت گویند حق تعالی آن حوران را از چهار چیز آفریده است و ترکیب آنها از چهار طینت نموده مشک و کافور و زعفران و طینت آنها آب حیوان سرشته و حلاوتی در وی و دویعت نهاده بود که قطره آب دمان و لعاب لبان او اگر در بجا رجکد تمامی آب آن دریا پر از حلاوت گردد و با سینه سکینه آن بغیب نوشته من احب ان یکون له مثلی فلیعمل بطاعة سچی و این جنات منزل شهیدان و متقیان و کاظمان و عافیان است روز در را بنجای با شند و شب در درون طیور آنحضرت که در قنادیل زرین آویخته از ساق عرش میمانند و بر وایتی این بهشت را دار الحیوان گویند از برای آنکه در وی همه زندگان باشد مرگ نکلاید و قون فیها الموت آن مرغ را که در بهشت خورند نمانند و اگر بکشند مرگ باشد و دار الحیات نبود و لیکن آفرغ را که در خوان نخته افتد چون او را بخورند باز زنده شده باز بجای خود برود و در خانش هرگز خشک نشود و مرغزار او را خوف نکلاید بنود فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن رضوان در را بنجانبانید خلیفه اند اندرون گفت تو کیستی گفت منم رضوان خلیفه در را بکشتا و اندرون در آمدیم رضوان گفت ای خلیفه این محمد صلی الله علیه و سلم است بروی سلام کن خلیفه مرا سلام کرد



جواب سلام او را دادم گرد بر گرد خلیفه هفتصد هزار فرشته ایستاده بودند دوم آنکه فرمودند حضرت  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم رضوان را از نعیم بهشت پرسیدم گفت اینک یک قبه از مردارید است  
 به بلندی دنیا نصب کنند که طول آن و عرض آن همچنان و در آن قبه کنگرهای عطر که از بوسه  
 خوش آن دماغ پر مرده تاده گردد و مرده زنده شود و آن قبه را چهار هزار و از مرد سبز باشد  
 و در هر در هفتاد هزار مرغزار است و در هر مرغزار هفتاد هزار بلغم است و در هر بلغم هفتاد هزار  
 گلستان است و در هر گلستان هفتاد هزار گلستان است و در هر گلستان هفتاد هزار گلزار است  
 و در هر گلزار هفتاد هزار سمن زار است و در هر سمن زار هفتاد هزار کوشک است و در هر کوشکی  
 هفتاد هزار میدان است و در هر میدان هفتاد هزار سرای است و در هر سرای هفتاد هزار  
 تخت از مرد سبز باشد و گرد هر تخت حوران و غلمان و ساقیان ایستاده اند که ماه و آفتاب  
 هم سنگ پله جمال ایشان نبود پیش هر یک سرودی و سماعی و رقصی که اگر از آنها بگوش اهل دنیا  
 رسیدی همه بیوشش شدی و تصویر و نقشبندی که در آن خانه باشد بدین آن نور در  
 چشم حاصل آید و درین خانه با هفتاد هزار تخت از مردین نصب کرده باشند و در آن غلافهای  
 دریا افکنده باشند و بالشهای اطلس انداخته و هفتاد هزار خادم قدهای بلورین و ابریههای  
 سیمین و نقل و انهد است گرفته ایستاده بودند که در هر یک شیر و شراب و هزار گونه میوه و نعمت  
 بود آنقدر که خواهد خورد و حوران و غلمان و ساقیان خوشروی گرد گرد هر یک از آن تختهای  
 آراسته با انواع زینت و طبقات و نقلهای فواکه و جامهها داشته و منتظر ایستاده و معینان گرد  
 گرد هر تختی رقص و سماعی برگرفته و طبقات نور به دست گرفته ایستاده تا به هر تختی که او را خوش  
 آید استراحت نماید و آن طبق نور بر سر او شار کنند و هر کدام که او را رغبت آید از حورا و یا از  
 زنان دنیا فی الحال پرده از نور گردا و در آید و او بکار خود مشغول گردد و به هر چه رغبت بود از  
 خوردن و شراب و شربت و میوه و گوشتها و پندگان و مسببم خورد و بخورد و آن از ناخن  
 پای تا فرق سر راحت افتد و همه تن لذت باقی بود و هرگز محو نشود چندان که خواهد خورد و در رغبت  
 افزون باشد و از هر طبقی که خورد و یا بشامد بنود و بان باشد که باز همان قدر و آن طبق  
 مزید گردد و بر وایتی آنکه اگر به هر چیزی از جنس طعام هوس شود فی الحال کنگر سبز پان از سر  
 او فرو آید بر پشت آن کنگر خوانی از مردارید سفید آراسته از آنچه هوس رفته باشد در آن  
 خوان بود هفتاد نوع طعامهای گوناگون که وصف آن بجز خدای تعالی دیگری نداند و بخورد و



آن سیری نبود و رغبت یکی هزار باشد آنقدر که خواهد بخورد باز کلنگ پر و بول و خالیط نبود و در آن مجلس عود و سوزهای مروارید گردان باشد که از آن بوی مشک و عنبر آید اگر از آن بوی یک ذره بدینا آید همه مردگان سر از خاک بردارند حال کسی که او را در دنیا چندان طاعتی نباشد این سرت که مذکور شد و هم ازین معلوم گردد که متقیان و زاهدان و شهیدان و صالحان و علما و امان و مؤذنان و سخیان و غازیان و صایان را چه درجه باشد در تفسیر امام محمد غزالی آورده که مردان هر ده ساله و زنان سیزده ساله باشند و زنان بقدر حضرت بی بی حوا رضی الله عنها باشد سوم آنکه در تهیید المعرفت و در اخبار الاخرت آورده که رویهای همه بخون ماه شب چهارده باشد و در افشان و چون شمع تابان و در هر کوچه و محلت ملائکه این ندا کنند که بعد ازین همه وقت در صحت و رحمت باشد و هیچ وقت و ملائت بشمار راه ندهد و اندیشه و فکر بر ضمیر شان گذرد و انبیا علیهم السلام و شهدا و عرفا باشند که اینها مانند ابر نمایند و روی ایشان مانند ماه و آفتاب نماید چنانکه امر و هم بر فلک می نماید و مومنان یکدیگر را طواف کنند و دوستان بنشینند و مجلسها برپا کنند و رفیقان و یمنفسان یکجا شوند و بر جوهای آب و باغات ضیافت کنند چهارم آنکه در تهیید المعرفت آورده که در بهشت شغل و راحت بسیار باشد اما اغلب این سه چیز باشد یک خوردن دوم آشامیدن سوم سماع و رقص این هر دو نوع اگر در جمیع یاران و دوستان باشد که در دنیا داشتند و در آن اقل مائده که در عدا شود هفتاد هزار گله بود و اجناس دیگر بر اندازد آن باشد سوم اکثر احوال جماع بود و آن جوهای و باغات در میان پرده نور و در وقت جماع لذت بود که در و هم آدمی نگیرد و هر بار که او شهوت را ند زنان و کنیزکان دنیا و حور را بکریا بد مردی را که از جنس حورالعین خواهد در جوار و خدمتکاری و غلامان ملک تصرف نباشد از غلام و کنیزان که در دنیا داشتند هر یک در تنعم و راحت باشند اما مسطور است که چنانکه دوستان را با دوستان ملاقات خواهد شد و مجلسها خواهند ساخت و ایشان نیز با خداوند گاران خود ملاقات خواهند نمود و مجلسها سازند و خداوند گاران غلامان را که باین مرتبه بینند که صد نوع راحت دارند اما غیرت و کینه نباشد و آن زنان را که در دنیا با سریری سبب شوهران عداوت بودی آنجای که هزار محبت باشد پنجم آنکه در کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین آورده که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوٰۃ و السلام بر عارض جنت نظر کردیم سه سطر مکتوب دیدیم که در سطر اول نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله در سطر دوم نوشته که وجدنا ما قد منا و یحنا ما اکلنا و خسرنا ما ترکنا یعنی باقی یا فقیم هر چه پیش از خود فرستادیم و هر چه



صرف کردیم و خوردیم سود یافتیم و زیان کردیم چیزی را که بعد از خود گذشتیم و در سطر سوم نوشته که  
 امة مدنية و سرب غفور یعنی امتی اندگناه کار و پروردگار ایشان آمرزگاری درویش و لریش  
 پیش از وجود آدم و آدم میان علم حق جل و علا بر احوال تو کما هی اطلاع یافته بود و مرآت دولت را  
 از زنگار معاصی تیره دیده و دیده حق بین ترا در انوار مطلع انوار ربوبیت خیره یافت و زلات را  
 ندارد کتاب لا یغادر صغیرة ولا کبیرة اضعاف جرایم اثم سابقه دید و رقم کرم بر صفحه عذار حبت از برای  
 پاس خاطر شکسته گان این است چنین رقم بر کشید که امت مدنية و سرب غفور تاباند که بهشت  
 نه همه جاس مطیعان است بلکه خلعت مغفرت حواله گناه گاران است **مناجات**

ما جفا کار تو وفا داری بجز جود تو مخفی بودی گر نباشند مومن و کافر محسان در پناه احسانند همه کس گر مطیع او باشد چشم بر ره گذارد و رویش ست چونکه ناقص بجز نقصان ست	غیر احسان جود نه پسندی گر ز ما جرم منتفی بودی لا جرم طالب گناه کار ست عارفان رو براه عرفانند مفسدان را امید رحمت بس خواجہ کو ز کوة اندیش ست ناقصان مظهر کمال بیند	ای خدای که در خداوندی همه معیوب تو خیر داری حضرتش هم غفور غفار ست فضل عدلش کجاشدی ظاهر برده انجا وسیله هر کس رحمتش را ظهور کی باشد کاملان گرد و امتثال ویند چون تو ناقص شوی کمال آنت
--	---	---

باز گفتند بارے در بهشت نگر که بوستان سرای و بوستان ست  
 و موعده لقائے مشتاقان ست و قرارگاه صادقان ست منبع چشمه ریح و شراب سلسبیل است  
 مطلع انوار تحقیق ست و اسرار حبیبی الله و نعم الوکیل ست و قصورے فتور ست فعل و  
 مردارید و روی ست مشاہد و معانی نهانی و نحن اقرب الیه من جبل الوریة و روی است و  
 طعامهای و فیها ما تشتهیه الانفس و تلذذ الاعین نواله مشتاقان و آنجا ست وجوه یومئذ ناعمة  
 لسیفها سراضیة آنجا بینی وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة مشاہد فرمائی فرمود بلی چنین ست  
 اما من خبر دارم که این بهشت را سلسله در گردن انداخته با استقبال خاکساران امت من بیارند  
 و از لغت الجنة للمحققین غیر بعید حاصل آنکه چندان نعمت دیدم که اگر همه عمر و صف کنم آن  
 را مبین نگر و **ششم آنکه** باز فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دیوارهای بهشت را  
 دیدم خشته از زرو خشته از نقره و خشته از یاقوت و خشته از زبرجد و ملاط آن از مشک و کافور  
 و پهنای آن دیوارها هفتاد ساله راه بود و بروایتی پنج صد ساله راه و ارتفاع آن سی هزار ساله



راه چنانکه از بیرون درون توان دید و مثال آگینه عکس پذیرد هفت آسمان تا تحت الثرای و صفای  
 آن مشاهده نمودم خاک و گل و می از مشک و عنبر بود و گیاه او از زعفران و ارغوان و سنگ ریزه اش  
 از زمرد و یاقوت بود هفتم آنکه فرمودند کوشکها دیدم از یاقوت و کنگرهای از لؤلؤ بیضا و بعضی از جواهر  
 و بعضی از زر سرخ و بعضی از نقره و در هر کوشک هفتاد هزار سرای بود و در هر سرای هفتاد هزار حجره  
 بود و در هر حجره هزار خانه و در هر خانه تختی از زر و بعضی از یاقوت علی بن القیاس و بر بالای هر تختی  
 نیمه زر بفت و شادروان از ذهب مرتب و بر هر تختی هفتاد فراش از دیبا و هفتاد هزار فراش  
 از حله که هیچ فراشی بفراش دیگر نماند و بالای هر تخت حوری نشسته از حور العین خندان و مشکفته  
 بهر یک را هفتاد هزار حله در بر محشوب مشک و عنبر که استخوان ایشان می نمود و بر سر هر یک تاجی مکرر  
 بجواهر و هر حوری را چهل هزار گیسو بود مشکین برگرد روی خرمن گشته و هر یک را هفتاد هزار زیور  
 و زینت داده که ازین زیور هفتاد هزار گونه بوی خوش آمدی و برگرد هر تخت کرسیها نهادند بعضی  
 از نقره و بعضی از زر و بعضی از یاقوت هیچ کرسی بکرسی دیگر نماند هفتم آنکه فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة  
 والسلام در بهشت جوهرها دیدم جوی از شیر و جوی از آب و جوی از خمر و جوی از عسل و در هر کوشک  
 هفتاد هزار ازین جوهرها جاری بود و در کنار این جوهرها چشمه ها بود از زمرد و مروارید و از نقره و یاقوت  
 و لؤلؤ و سنگ ریزه آن از جواهر گوناگون و کفک و لای آنها از مشک و عنبر بود و گیاه بر حوالی آن  
 سنبل و مید و زعفران و مید و نهم آنکه فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در بهشت درختان  
 دیدم اگر سوار می بر جوی تیز رفتار می سوار می نموده هفتاد سال در سایه آن درختان تبار و قطع  
 آن نتواند کردن و اصول آن اشجار از زر سرخ است و اغصان او از یاقوت و لؤلؤ و اوراق آن  
 از سندس و حریر و بزرگی آن هر برگی چندان بود که اگر بدینا فرستند قاف تا قاف عالم را بپوشد  
 و میوه ها چون سبزه و هر میوه را هفتاد گونه مزه و هر میوه را در درون بجای دانه حوری نشسته و هر میوه  
 خود را بر اهل بهشت عرض میکند چون میل آن در دل بهشتی در آید هیچ تکلیف بوی نرسد و اگر مثلاً از پیش  
 بهشت تا آن درخت هزار ساله راه باشد و آرزو میوه در دل او آید و شاخی از آن درخت  
 نزد بنده آید و آن میوه تالب بنده نزدیک رسد آنقدر که خواهد تناول کند بعد از آن آن شاخ  
 بجل خود باز گردد و هفتم آنکه فرمودند جناب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برین اشجار مرغان  
 دیدم برابر برتران از هر لون که در بهشت باشد بر روی نمونه از آن باشد از پیش تخت بهشتی بگذرد و  
 با صد هزار صوت مختلف در نوازدن در آید بهشتی گوید صورت تو نیکوتر باشد یا خود صوت تو



آن مرغ گوید گوشتش از همه خوشترست این گوید فی الحال سرش بپا و بریده شود و در هوا بریان گردد و بپزد  
بهشته فرو آید تا بمقداری خواهد بخورد بعد از آن آن مرغ باز زنده شده پرواز کرده بران شاخ و دخت  
نشسته در نوازدن در آید بخت درت آنکه نظر

گزارد اگر کسی این نقل میدان  
علانیه بقصد سهو دانسته  
علی مرتضی کرد این روایت  
بهر حر فی بحبت باشد او را  
یکی خستش بود یا قوت احمر  
دروش از بروش می نماید  
شرف او را از لولو و زمرجان  
در هفتاد بیت از زهی بین  
بهر خانه بود تخته هم از زر  
بود هفتاد و بستر تو همیدان  
ز زر تا بجای بود اندر سر او  
ز بیرون حلل باشد نمایان  
همی باشد به پیش هر یکی حور  
طبقها باشد از فرمان بیچون  
کشاده می شود در پابر ویش  
همه خوانکه او را هست فی الله  
رسول الله فرمود اف بجمع  
چه باشد از نماز ای دوست بهتر

رسول الله گفتا ای بن عم  
صغائر هم کبار هم نهانی  
بود در روز حشر از رستگاران  
کسے بگذارد این نقل نکور را  
هزاران سال باشد در هزاران  
که بیرون اند و روش می نماید  
بود از مشک ابیض ای نکور و  
بود هفتاد و الف از قصر زین  
بود هفتاد و در هفتاد و سیل آن  
در استبرق بهر یک تخت ایجان  
نشسته پس عجائب ناز مینه  
که مغز ساق آن خورای مسلمان  
هزاران خادمه با طشت از زر  
بهر مائده ایشان سبعون  
بود هفتاد و رنگ از خوردنیها  
در آیند از دور دیگر بدل خواه  
سلام ایندی را می رسانند  
بیامرز و گناهان را سر اسر

بعبد الله عباس این چنین هم  
نماند تیشش بهیچ از گناهان  
بخشد حق بر و جمله گناهان  
ز قول مصطفی گفت این حکایت  
مدینه چارمین دوری ایشان  
و اگر هم از زر جدا باشد انحضرت  
گیا هفتاد و عفران است گل او  
تواند هر یکی زان شهر بآید  
که هر یک خانه را وسعت همی دان  
مرصع باشد از لولو گوهر  
بهر یک بستر از حور عینه  
حلل هفتاد و دو اندر بر او  
به پیش هر یک حور منور  
هزاران مائده می باشد از نور  
بهر یک زان طبق ای مردوانا  
ز هر در خادمان آیند بسویش  
ملائک از دور دیگر در آیند  
گزار این چار رکعت ای برادر  
این نماز را اگر بروز بخوانی باید که

هر چهار رکعت را بیک سلام گذاری و اگر شب گذاری بدو سلام بگذار چون نیت کنی و تکبیر  
تحریمه و ثنا خوانی بعده یا زوده بار کلمه تعجیل را بخوان که سبحان الله والحمد لله ولا اله  
الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ماشاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن  
بعده از آن سوره فاتحه کتاب بخوان و ضم سوره بکن بعده یا زوده بار کلمه تعجیل بخوان بعد از آن



بر کوع برو سه بار سبحان رب العظیم گوی و بعد ده بار دیگر کلمه تجید بخوان چون بقوم  
گردی باز ده بار کلمه تجید بخوان چون بسجده روی سه بار سبحان سر بسجده ای که گوی نیز ده  
بار کلمه تجید بخوان و در جلسه نیز ده بار کلمه تجید بخوان و در سجده دوم بعد از سه بار سبحان رجب الا علی  
نیز ده بار کلمه تجید بخوان و در رکعت ثانی نیز همچنین باید کرد و پانزده بار کلمه تجید پیش از قرائت باید  
خواند و در هر رکعتی هفتاد و پنج بار کلمه تجید می شود چون این نماز را بخوانی بآن دولت عظمی برسی انشا الله

**باب سی و هشتم در بیان در آمدن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در بهشت**  
هشتم که آنرا جنات الفردوس گویند و دیدن حضرت ادریس علیه السلام  
و دیدن حوض کوثر و درخت طوبی و چهار جوی کوثر و دیگر عجائب و  
غرائب که در نظر انور مبارک آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم در آمده است

از لطایف و عوطف الهی از انجمله ده چیز درین باب مبین میگردد اول آنکه در تہیہ المعرفه آورده است  
فرمودند جناب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون من و جبرئیل امین در رضوان از بهشت هفتم برآیم  
برسیدیم در بهشت هشتم که آنرا جنات الفردوس گویند از نور جلال ست و در او از قدرت و کنه های  
او بعضی از نور و بعضی از جواهر و بعضی از یاقوت و بعضی از سندس و بعضی از مروارید و بعضی از  
الماس و بعضی از رحمت و بران نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله و بر وایتی در تفسیر بحر العلوم  
آورده که جنات الفردوس را بکمال قدرت خود از لؤلؤ آفریده است ارواح و خیام و قصور و غرف  
آن همه از لؤلؤ مخلوق گشته در تفسیر اسامی مسطور است که درین بهشت آنکس درآید که از همه معبودات  
باطل بیزار باشد و مخلص گردد و از بیم گناهان استکبار باشد و بر رحمت گردد و گار امیدوار باشد  
الله تعالی را فرمان بردار باشد فردوس او را منزل و قرار باشد در اینجا پیغمبران علیهم السلام نزول  
نمایند و همراه ایشان نیز هفت طائفه در آیند اول خاشعان در نماز دوم معرضان از سخنان بیوده  
سوم مؤدیان زکوة چهارم حافظان فروع پنجم ثابت قدمان در امانت ششم وفا کنندگان به عهد هفتم  
قایمان در نماز و پنج گانه والدلیل علیه قلا فله المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون الی قوله تعالی  
الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون دوم آنکه فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
بعد از آن رضوان در را بجنبانید خلیفه از اندرون گفت تو کیستی گفت منم رضوان آن نگاه



در را بکشاد چون اندرون در آمدیم رضوان گفت ای خلیفه این حبیب الرحمن مست علیه الصلوٰۃ و السلام بروی سلام کن خلیفه پیش آمده سلام کرد جواب سلام او را دادم و گرد و گرد و خلیفه هفتاد هزار فرشته ایستاده اند در تاج القصص آورده که روایت می کنند ابن عباس رضی اللہ عنہما از حضرت رسول علیه الصلوٰۃ و السلام پرسیدم که صفت جنات الفردوس بمن گویی فرمودند که من از رضوان پرسیدم گفت حق تعالی بهشت فردوس را آفرید در آنجا خادمان و غلمان و دالان و حور العین آفرید بعد از آن جبرئیل و میکائیل علیهما السلام را وحی شد که بروید در بهشت فردوس و تماشا کنید که چگونه ساخته ام برای کسانی که رضای مرا بهوای نفس اختیار کرده اند بفرمان واجب تعالی این هر دو بیامند و کوشکها دیدند از یاقوت و هر کوشک دو دوازده هزار در و طبقه برهم نهاده از زبرجد از دری تا در دیگر یک میل راه بود از آن درها با درخت میوزید و جو بهای شراب و شیر و انگبین در میان آن بوستانها میرفت هر حوری را دوازده هزار گیسو بود و در برافکنده و هر گیسوی را دوازده هزار شاخ همه بر وارید و یاقوت بافته و مرآن حوران را دوازده هزار حلقه باشد رنگ برنگ چون حوری از آن حوران جبرئیل و میکائیل علیهما السلام را دید بر روی ایشان نچندید چنانکه از روشنائی دندان او همه بهشت منور گردید جبرئیل و میکائیل آن را دیدند سر بسجده نهادند گفتند سبحانک اللہ العلی الا انت سیدی مولای طولی لمن اثر هوک علی هوا و نفسہ بعد از آن گفت اگر یک جامه از جامهای حوران فردوس را از آسمان آویزند اگر شب بود چون روز روشن گردد و اگر روز بود آفتاب را خیره گردانند و اگر یکی از ایشان بدنیا نگرده همه جهان روشن گردد و اگر قطره از آب دهان خود بر ریای عالم اندازد آب دریاها از انگبین شیرین تر و از مشک خوشبوی تر گردد و یار رسول اللہ خدا می تعالی حوران جنت الفردوس را از چهار چیز آفریده است از مشک و کافور و عنبر و زعفران چون بهشت بر روی بنگر در روی خود را در پیشانی او خواهد دید و مومن نیز در بهشت چنان خوش شکل خواهد شد که حور نیز روی خود را در پیشانی او بیند چون بهشت حوری را چهل هزار سال در برگیرد از وی سیر نشود چون او را بگذارد از روی جدا نشود در حال بکارت باز گردد ای مومن بهشت این همه نعمتها از برای تو ساخته اند جهد کن تا خود را محروم نگردانی بقضای خدا متعالی رضاده تا بان کرامت برسی اللہ عز و جل زقنا بقضائک و برضائک سوم آنکه در روضه الاحباب مسطور است که فرمودند حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون اندرون بهشت در آمدم ادریس علیه السلام را در آنجا دیدم چون قریب اورسیدم



استماع نمودم این تسبیح را می گفت که سبحان المحیط السائلین سبحان قابض المجبأین چون مرا  
 بیدار سلام کرد جواب او باز دادم گفتم با پیغمبر خدا بی بدین مقام رسیدی تلخی جان داد و ن را  
 چشیدی او ریس علیه السلام گفت یا بنی الله کاش از ابتداء جهان تا انتهای جهان تلخی جان  
 اکنون همه خلایق بیداری و توفیق آن یافتنی که تا بیدار امت تو مشرف گشتی گفتم سبب آن چیست  
 گفت چون در بهشت در آدم بهر قصر و کوشک که روی آوردم و بهر حوری که اقبال نمودم  
 مرا گفتند از اینجا در گذر که از آن امت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ست بعد از آن در بهشت  
 کوهی دیدم که نام او راجیل الرحمت گویند سروی بکنگه عرش رسیده و آن کوه از مشک و عنبر  
 است و دوازده هزار دراز نقره خام بدین کوه ترتیب داده اند و مسافت از دری تا بدو یک  
 پنج صد ساله راه گفتم آئی از کدام پیغمبر و یا صدیق ست فرمان در رسید که از آن کی از امت محمد  
 مصطفی علیه الصلوة و السلام است که دور گشت نماز با مدا و راجع بگذار و از آنجا آرز و بروم  
 که کاش من امت ترا میدیدم و در سلک ایشان منتظم می گشتم چهارم آنکه در کتاب معارج النبوت  
 و حیرت الانسان آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین بهشت کوشکها دیدم  
 که اکثر بنام اصحاب من بود جبرئیل علیه السلام و رضوان یک یک کوشکها تعیین می نمودند که این  
 کوشک فلان ابن فلان ست و در میان آنها قصر دیدم رفیع تر از همه قصر حضرت امیر المومنین  
 ابو بکر صدیق را دیدم و بعد از آن قصر حضرت امیر المومنین عمر را دیدم و بعد از آن قصر امیر المومنین  
 عثمان را دیدم و بعد از آن قصر امیر المومنین علی را دیدم رضی الله عنهم اجمعین و ذکر آنها که حضرت  
 رسول الله بنام اصحاب خود دیدند در بهشت آن بوقت خود مبین می گردد فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله  
 علیه و آله و سلم چون از اینجا پیشتر شدم بجانب دست راست خود نظر کردم هفتاد هزار قصر از  
 مروارید دیدم و در هر قصری هزار گنبد همه از یاقوت سبز بود بدیدم همه تختها و کرسیها از جواهر سبز  
 بود و فرشها و بساطها همه سبز بود و لباس حوران همه سبز بود و از درگاه خالق اللیل و النهار ندا رسید  
 که بجانب دست چپ خود نظر کن فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چون بجانب دست چپ  
 نظر کردم هفتاد هزار قصر از یاقوت سرخ بود و فراشهای آن همه سرخ بود گل و برگ همه سرخ بود  
 چون این معاینه نمودم در حیرت بماندم گفتم خدا و ندا این حوران و قصوران را بنام بنده خود آفریده  
 ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة و السلام اینک بجانب دست راست قصرهای سبز آفریده ام بنام  
 امام حسن رضی الله عنه آفریده ام فردا در روز قیامت او را بنام سبز دوست میداشته است



و اینکه بجانب ست چپ تو قصرهای سُرخ آفریده ام از برای امام حسین رضی الله عنه آفریده ام  
 که او در دنیا رنگ سُرخ و جامه سُرخ را دوست میداشته است بر وز عید هر که سبز سُرخ را دوست  
 دارد این سزاوارست که در دنیا باید حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون این بشنیدند غمگین شدند  
 و بگریستند نقل است که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را ابو بکر صدیق را رضی الله عنه گفت  
 ای ابو بکر در بهشت در قصر تو در آدم و کوشاک ترا دیدم که از ذهابِ اسیر بود و لطافت و عواطف  
 که در اینجا بود مشاهده کردم ابو بکر رضی الله عنه گفت قصر و صاحب قصر فدای تو باد یا رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم بعد از آن عمر رضی الله عنه گفت کوشاک ترا دیدم که از یاقوت بود و در آن کوشاک  
 حوران بسیار بودند در دنیا دم و از غیرت تو اندیشیدیم یا عمر عمر آب در دیده گردانید و گفت یا رسول الله  
 صلی الله علیه وآله وسلم با همه کس غیرت و با شما نیز غیرت بعد از آن عثمان را گفت رضی الله عنه  
 ای عثمان ترا در هر آسمان و کوشاک ترا نیز در بهشت دیدم و علی را گفت رضی الله عنه  
 ای علی صورت ترا در آسمان چهارم دیدم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم گفت یا رسول الله  
 صلی الله علیه وآله وسلم ملائکه مشتاق دیدار علی اند حق تعالی فرشته خلق کرده و او را در آسمان  
 چهارم باز داشته تا فرشتگان زیارت او می کنند و بدیدار او تبرک میجویند بعد از آن در کوشاک  
 تو در آمدم ای علی و از درختی آبی باز کردم و آن را بوییدم و بدو نیمه شب گفتم و از میان آن  
 لعبت بیرون آمد نقایع بر روی کشیده از پرسیدم از آن کیستی گفت مرا از برای برادر تو  
 و ابن عم تو علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه آفریده اند معارج النبوة پنجم آنکه در روضه الاحباب  
 و سراج القلوب و حیرت الانسان آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام  
 چون از اینجا پیشتر شدیم یک حوض در نظم افتاد که در یک موج او هزار رنگ ظاهر شد  
 بجای سنگ ریزه لعل و زمرد بود و بر لب او تختهای مرصع از یاقوت و فیروزه بود و بر تخت بساطهای  
 گوناگون بود و گرد هر تخت صد هزار خورشیدها و از الماس و جواهر بدست گرفته ایستاده بودند  
 و در میان صراحی از مر و ارید بود از رضوان پرسیدم که این کدام حوض است گفت این  
 حوض کوثر است اگر یک قطره از این حوض بر یای تلخ ریزند آب او چون آب حیات گردد  
 و این تختها از برای صاوقان نهاده اند حوران صراحی شراب طهور باشد که برای عاشقان  
 در دست گرفته منتظر ایستاده اند و عرض حوض کوثر چند برابر دنیا است و آب سفید تر از برف  
 و خوشبو تر از مشک و شیرین تر از انگبین و کنار او از زر سُرخ است و سنگ ریزه او از جواهر است



و گل اواز مشک و زعفران است و آب اواز زیر عرش می آید هر کجا رسد تر نکند و اگر کسی در راه  
افتد غرق نشود و اگر کسی از قطره بخشد هرگز تشنه نماند **ششم آنکه** فرمودند حضرت پیغمبر ما علیه الصلوة  
و السلام چون از اینجا پیشتر شدم جویم دیدم آب او سفید تر از شیر و شیرین تر از عسل و اواز مشک  
خوشبوی تر و از براف سرد تر و جوی دیدم از شیر و جوی دیگر دیدم از خمر و جوی دیگر از عسل و هر چهار  
جوی یکجا میرفت و هیچ کدام با یکدیگر نمی آمیخت و کنار این جویها از زبرجد و سنگ ریزه و بعضی  
از ستاره گان آسمان را در کنار آن جویها نهاده اند و بر حوالی آنها مرغان بودند که گروههای ایشان  
بر مثال شتران نجته بود هر که گوشت آن مرغان را بخورد و آب آنجوی بیا شامد هرگز تشنه نگردد و باز  
فرمودند پرسیدم که این جویها از کجای می آید گفت این چهار جوی از حوض کوثر برآمده است و بر کرانه  
این جویها خیمه ها دیدم از یاقوت پرسیدم که این خیمه ها از آن کیان است گفت این مسکن ارواح  
است تست در آن خیمه ها حوران بودند که رویهای ایشان چون آفتاب می درخشید و همه آواز  
بر داشتند بودند و نغمات و لفریب هم ساز گشته بودند و صدای نغمات ایشان بقصور و اشجار  
جنت در پیچیده و از آن نغمه ها سماعی شدی که اگر اذان زمزمه در دنیا بودی هرگز مرگ و محنت  
در دنیا نماندی جبرئیل علیه السلام در خیمه ها را بکشد و پرده ها را برداشت نگریستم صورتها دیدم که اگر  
همه عمر در اوصاف ایشان صرف کنم هنوز قاصرم رویهای ایشان سفید تر از شیر و سرخ تر از یاقوت  
بود و پوستهای ایشان نازکتر از برگ گل بود و موهای ایشان سیاه تر از قیر تافته و بافته و مجعد  
گردانیده و هر یک را هفتاد هزار و صیغ در پیش ایستاده گفتم که اینها اذان کیان می باشند گفت  
اذان تو و امت تو اند **هفتم آنکه** فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة و السلام از جمله عجاibها که در بهشت  
دیدم چهار جوی دیدم که حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود بیان آن فرموده است قوله تعالی فیها  
انهار من ماء غیر اسن و انهار من لبن لم یغیر طعمه و انهار من خمر لذه للشاربین و انهار من عسل مصف  
جوی از آب و جوی از شیر که طعم او تغیر نیابد و جوی از خمر و جوی از عسل و کشادگی هر جوی بر تبه که اگر  
تمام دنیا را بران قیاس کنند چون سوزنی نبوده باشد گفتم این جویها از کجا می آیند جبرئیل علیه السلام  
گفت آنقدر میدانم که بحوض کوثر میروند و نمیدانم که از کجای آیند ترا در نزد خدا تعالی  
کرامت بسیار است اگر سوال کنی بر تو ظاهر گردانند و برین اندیشه بودم ناگاه فرشته در رسید بر من  
سلام کرد و این فرشته را عظمت چنان بود که بغیر خدای تعالی دیگری ندانم مرا گفت چشم بر بست  
قدم بر بال من بنه پس قدم بر بال او نهادم و چشم خود را برستم این فرشته در پرده وارد آمده یکباره



طیران نمود بعد ازان مرا گفت چشم خود را بکشا چون بکشادم درختی دیدم در زیر آن درخت قبه دیدم  
از یکدانه در سفید بغایت بزرگ اگر تمامی دنیا را بر سر آن قبه نهند بر مثال مرغی بود که بر بالای کوهی  
نشسته باشد و این قبه راوری بود از زبرجد سبز و قفلی از یاقوت بر روی نهاده و این چهار جوی  
از زیر آن قبه بیرون می آید بعد ازان خواستم که از اینجا بازگردم آن فرشته گفت چرا درین  
قبه درنی آئی تا بر حقیقت این معنی اطلاع یابی گفتم چگونه در آیم که در او مقفل است گفت کلید این  
در زبان تست بگو بسم الله الرحمن الرحیم چون این کلمه بر زبان راندم قفل آن در بیفتاد  
فی الحال کشاده شد درون قبه در آمدم این چهار جوی را دیدم که از چهار رکن آن قبه بیرون می آید  
بعده خواستم که بیرون آیم آن فرشته گفت دیدی گفتم آری دیدم گفت نیکو بنگر که هنوز کما بینگی  
نمیده چون نظر کردم یک رکن آن قبه از زبرجد بود رکن دوم از یاقوت سرخ بود رکن سوم از زمرود  
رکن چهارم از زبرجد بود رکن اول بسم نوشته اند بر رکن دوم الله و بر رکن سوم الرحمن  
و بر رکن چهارم الرحیم نوشته اند دیدم که از میم بسم جوی روان است از شیر و از های  
الله جوی روان است از غسل و از میم الرحمن جوی روان است از نمر و از میم الرحیم  
جوی روان است از آب چون بنده خالصا گوید بسم الله الرحمن الرحیم خدای  
تعالی او را هزار شهر دهد در بهشت و در هر شهر ده هزار خانه باشد و در هر خانه ده هزار فراش و بر  
هر فراش حوری نشسته در پیشانی آن حور نام امیر المومنین ابو بکر صدیق نوشته و بر رخصاره  
راست او نام امیر المومنین عمر نوشته و بر رخصاره چپ او نام امیر المومنین عثمان نوشته و  
بر دخی او نام امیر المومنین علی رضی الله عنهم نوشته و بر لب آن حور نوشته که بسم الله الرحمن  
الرحیم **هشتم آنکه** در ذکر درخت طوبی در تاج القصص آورده که کعب الاحبار رضی الله  
عنه می گوید از رسول علیه الصلوة والسلام پرسیدم که صفت درخت طوبی چگونه است گفتند من  
از رضوان پرسیدم رضوان گفت یا رسول الله درختی است که آنرا طوبی می گویند تنه او از زبرست  
و پنج او از زیر عرش مجید است و شاخهای وی بقصور بهشت بهشت فرو گذاشته و بر هر شاخه  
هفتاد هزار گونه میوه است چون بهشته خواهد که میوه ازان باز کند آن شاخ سرفرو د آرد گوید یا دلی الله  
چه طعم می خواهی تا چنان باشم بنده گوید فلان طعم در حال آچنان گردد اگر حین خوردن طعم دیگر آرزو  
کند آن میوه آن طعم گردد چنانکه از غسل شیرین تر و از مشک و کافور خوشبوی تر و میان آن درخت  
از زبرجد و شاخهای او از زمر و یاقوت است و خاک ساق آن درخت از مشک و عنبر است



و باد می که او را بجنباند باد رحمت است از مشرق تا مغرب در زیر یک برگ آن پوشیده شود و هر  
برگ که چون آفتاب تابان باشد و در بنی نام در صفت درخت طوبی گفته است **نظم**

رسول خدا جنت مقبلان درختان علما و ولدان همه درختی بمانند خورشید دید که اهل ملک را بود نور طور بود برگ آن از کران تا کران که مطرب در دلال حیران بود خوشای پای طوبی جسته بود	چنان حسد عقل عاقلان چو چشم پیمبر بطوبی افتاد بهر فرجه قصر شاخی پدید بهر برگ طوبی یکی اندر و شش یکه شاخش از ارض تا آسمان بدان نغمه خواننده گی کس نکرد که آن طوف گاه بهشتی بود	چو آمد بجنّت پدید آن همه بشلیح سبحان زبان برکشاد طلا شاخ آن بود برش ز نور نشسته بشلیح حق در خروش چنان مطرب آن شاخ طوبی بود بلذات آن میوه هم کس نخورد و در بعضی از تفاسیر از عبد الله
--	--	--

ابن عباس رضی الله عنهما روایت کند که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در تحت آن  
درخت خانه من باشد باز فرمودند در زیر درخت طوبی شش قصر دیدم که از روشنی آن چشم بیننده  
خیره گشتی گفتم این قصرها از آن کیست رضوان گفت از آن عایشه صدیقه دوم از آن بی بی مریم  
بنت عمران رضی الله عنهما سوم از آن بی بی ساره زوجه حضرت ابراهیم علیه الصلوة والسلام چهارم  
از آن بی بی آسیه خاتون دن فرعون پنجم از آن بی بی فاطمه زهرا ششم از آن بی بی خدیجه کبری  
رضی الله عنهن و شاخهای درخت طوبی بر خانه همه مومنان بود و اندر بن این درخت دو  
چشمه است یکی را سلسبیل گویند و دیگری را کافور و درین این مرغزار است که شست گاه  
بهشتیان آنجا باشد و هرگاه خواهند که یک و دیگر را بینند درین مرغزار جمع شوند حق تعالی را  
شکر و ثنا گویند از جبرئیل امین پرسیدم که آب چشمه سلسبیل و کافور از کجایم آید گفت من قبل ازین  
آرزو مند بودم که به پیغم فرمان شد که در تنه درخت طوبی در آیم و راهی شوتا به بینی و بدانی پس من  
در تنه درخت طوبی درآمده راهی شدم پنج صد ساله راه بر فتم تا بقبه رسیدم که در آن قبه را قفل کرده اند  
و در او را بزدوم دربان گفت کیست بر در گفتم منم جبرئیل امین دربان گفت با الله که من جبرئیل را  
نشانم آنگاه فرمان الله تعالی در آن قبه را بگشاد و من بدرون آن قبه در آمدم فرشتگان  
دیدم که هفت صد سال است که در نماز ایستاده اند پس ازان بجانب دیگر رفتم یک زمین دیدم از  
زیر و در آن زمین هفتاد هزار سال است که فرشتگان در رکوع بودند و از آنجا بجانب دیگر رفتم قبه دیدم  
از نور و قفل آن از زر بود و بر آن قبه نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله خواستم که در آن قبه را



بکشایم نداد و رسید که یا جبرئیل هرگز نتوانی در این قبه را کشادن مگر بکلمه مناجات گفتیم خداوند آن  
 کلمه کدام است فرمان شد که بگو لا اله الا الله محمد رسول الله چون این کلمه را بر زبان راندم  
 در باز شد و در آدم و در آن قبه حوضی دیدم که آب او چون کافور و خاک او از مشک و عنبر آنگاه معلوم  
 شد که آن جوهرها ازین حوض می برآمده است منم آنکه در عجائب المخلوقات آورده که در بهشت فردوس  
 و خیراتند که نیمه بالای ایشان از گل سُرخ و نیمه زیرین از گل سفید اینها خاصه پیغمبر اند و نیز آنکس را که  
 نماز آدین به جماعت بگذارد و فردوس در زیر عرش است قال النبی علیه الصلوٰۃ والسلام اذا سالتم  
 الله تعالی فاستلوا الجنة الفردوس و هم آنکه فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوٰۃ والسلام در میان  
 بهشت کوشکی دیدم از یاقوت درون آن در آدم و درین کوشک خانه دیدم از در سفید و در آن  
 خانه صندوقی دیدم از نور و قفله بر روی نهاده از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که درین صندوق  
 چیست گفت سر از اسرار الهی است هر کس ظاهر کند که او را دوست دارد و الله تعالی در خواست  
 ما کشاده گردید در اینجا نظر کردم و ندیدم که کلمه یا سحید اند پر سیدم که الهی این چه چیز است فرمود  
 که یا محمد علیه الصلوٰۃ والسلام قبه این مرقعه از صبر باشد و دو آستین او از خوف و در جاست و دو  
 تیر از قبض بسط و مکرگاه او از خلاف نفس و فرا وینا و از اخلاص اذان روزی که این مرقعه فراق  
 آفریده ام از برای تو و امت تو داشته ام و هیچ چیزی ازین عزیز تر نیافریده ام بعد از آن فرمودند  
 که الفقر فخری آورده اند که در آن خرقة تمام این نوشته بود که یا صبور یا شکور یا عزیز یا ستار یا لطیف  
 یا حاکم در میان آن نوشته بودند که یا جبار یا واحد یا احد یا کرم یا ستار یا مسکن او و در دامن  
 او نوشته که یا صمد یا فرد و برگردا و این آیه نوشته که نصر من الله و فتح قریب و بشر المؤمنین  
 قال الله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین در مطالع النوار چنین آورده اند که کمینه که از امت محمد رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم باشد آن روز با تقدیر و ارگیر که هزار پادشاهی را در بهشت بیا بد که مسلمانان  
 علیه السلام در دنیا بود در مجموع الاخبار آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
 روزی در بهشت نوری بتابد چنانکه برق نماید اهل بهشت گویند که بهشت محل برق نیست زیرا که  
 در بهشت آتش نیست این برق از کجاست فرشته ندا کند که ای دوستان خدای این برق نیست  
 ولیکن عثمان ابن عفان رضی الله عنه از حجره بیرون آمده است این نور است سوال چون اهل  
 بهشت زیور با پوشند و همه امر و باشند بس مردان را از زنان چگونه بداند جواب بر سر  
 مردان تاج باشد و بر تاجهای زنان حله باشد همچون مقنعه که میان فرق باشد میان زنان و



مردان در تاج النجات آورده است که ملائکه بقیامت در بهشت باشند و برگرد عیسی طواف  
کنند و حمد گویند و مرخصی را و تقدس و بعضی تبلیغ سلام کنند از خدای تعالی بر مومنان فرمودند  
حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام رضوان را پرسیدم که مومنان در بهشت دیدار الله تعالی را  
چگونه بینند رضوان گفت چون مومنان در بهشت قرار گیرند و بعیش مشغول شوند پدران و مادران  
و فرزندان همه جمع شوند و طرف پدران پنهین تا آدم علیه السلام در روز شنبه پسران همان پدران  
باشند در روز یکشنبه پدران همان پسران باشند در روز و شنبه شاگردان همان استادان  
باشند در روز سه شنبه استادان همان شاگردان باشند در روز چهارشنبه امتان همان پیغمبران  
باشند در روز پنجشنبه حبلی اهل بهشت همان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باشند در روز جمعه پادشاهان تعالی  
را به بینند و همان خدای تعالی باشند بطلحه و کرمه

## ذکر حلاوت ولدت و آسایش و راحت اهل بهشت و آمن هدیه با از نزد حضرت حق سبحانه و تعالی بایشان

فقل ست از تفسیر بحر العلوم که چون اهل بهشت در مکان خود با قرار گیرند فراشان قدرت خوانها  
را آراسته با انواع نعیم پر سازند و در پیش هر یک از اهل بهشت هفت صد خوان نهند و کل مائده  
بین امکه و المدینه همه بلالی و جواهر و اهر پیراسته و بهر خوانی هفت صد طشت و بهر طشتی هفت صد طاس  
و هر طاس در رقت چون قرطاس و در هر طاس صد هزار لقمه مختلفه باشد فی کل لقمه الف لذه خدام  
و اقدام ایستاده و اقداح زرین و مشاربات سیمین را بدست گرفته منتظر ایستاده و میان اطعمه  
از لایم طیور که مدعی طبع و مشتهای نفس تواند بود بسیار باشد قوله تعالی و لحیم طیر مما یشتبهون  
بنده بهشتی مدت چهل سال بر سر آن خوان با کل طم طیر مشغول باشد بعد از آنکه دست باز دارد و  
غلمان کاس مالا مال از شراب افضال پیش برد چون بنده شربتی ازان نوش کند با کولات  
چهل ساله بیک پیاله منهنم گردد و گویند که بنده بیک دست جام مرصع و یک دست در گرون حور  
حلقه کرده بیت یک دست جام باوه یک دست زلف یار و قصه چنین میانه میدانم آرزو هست با  
از زمین یسار چون در شا هوار هفتاد هزار بخدمت ایستاده و هفتاد هزار بخدمت غلمان و ولدان  
دست بردست نهاده و جامهای مرصع بر کف و مغنیان آواز بر آورده و غفله بدروازه علیون  
رسانند و آن بنده گان از کثرت شغل با عردسان خدای عالمیان را یاد نیارند فرمان آید که ای



فرشتگان این براتهارا بر مومنان رسانید فرشتگان آن براتهارا بدست حوران بدهند حوران  
گویند که مانند اینیم که دوست خدای تعالی بخلوت مشغول است فرشتگان با غلمان و هند غلمان  
گویند که کرامت است که برود و فرشتگان گویند که آبی تو بهتر میدانی که بنده خود را چنین مرتبه  
و بزرگی داده که آنجا نتوانیم رفتن آنگاه فرمان شود که اکنون از باغهای که خارج بهشت است تحفه  
از حضرت ما بگیر و بسوی بندگان ما بروید و بدست هر فرشته یک طبق بدهند و در آن طبق  
میوه های گوناگون باشد ملائکه آن را بگیرند و بر در قصرها روند و از نگاه بانان قصر پرسند که ملک بچه کار  
مشغول است گویند که ملک بعیش مشغول است فرشتگان باز کردند گویند که آبی بنده خود را چنان مرتبه  
داده که در بانان چنین جواب می گویند فرمان شود که پیش در بنده گان من چندان ایستاده شوید  
که تا آنکه در باز شود فرشتگان بر در قصرها بایستند هر بنده را هفتاد دربان باشد چون رسولی از  
نزد خدای تعالی نزدیک بنده آید تا از هفتاد دربان اجازت نخواهد پس بنده ندراید و راه نیابد  
و هر بار که رسول اجازت خواهد او را بعرش باید رفتن اجازت نیابد تا نوبت بهفتاد یکم رسد گویند که  
فرشتگان بدیها بدست بر در قصرها چندان ایستاده مانند که نگاهبانان قصر از روی ایشان شمرند  
شود آنگاه در بانان نزدیک خادمان آیند گویند که مدت چهل سال است که فرشتگان از حضرت  
ذوالجلال تحفه ما بدست گرفته منتظر ایستاده اند خادمان غلمان را گویند و غلمان حوران را گویند  
حوران بندگان را ازین حال آگاه گردانند ایشان بجز دشمنان طلب فرمایند چون نزدیک  
رسند گویند که سلام علیکم طبتم فادخلوها خلدین آنگاه طبقی از نور پیش بنده دهند و دستارچه  
از نور بر روی افکنده چون بهشته پرده از روی طبق بکشد سیبی بیند و بروایتی آبی بیند بدست  
رضا آن را قبول کند و بوی کند همچنان بوی مشک ازان پیداشود که مشام ملک معطر گردد چون بکشد  
حوری نادر الحسن ازان آئے پدید آید که نقاب در روی بسته شمع شبستانی در ظلمت حجاب برافروخته  
بر مرتبه بریق و لمعان نور جمال وی در فضای بهشت منتشر گردد که بهشت عنبر سرشت سراسر خلعت  
نوپوشد و رقع از پیام دوست چون نوید ساقی در جمع حریفان سر مست بنده مشتاق که دیده  
وفاق را بر مد نفاق نیالوده و همواره منتظر می بوده که آفتاب مشاهده از چه مطلع طلوع خواهد  
کردن عاشق خواهد که از غایت شوق از روی آینه جمال دوست که حورش خوانند نقاب بکشد  
حور گوید هنوز وقت آن نیست در شتاب مشو که من ازان توام اول نامه دوست را بخوان آنگاه  
نقاب بسته را بکشای چون بنده نامه سلطان ملک الملوک و خداوند عزت و جبروت جل و علا بکشد



بر عنوان نامه چند سطر مکتوب بیند که سلام من بملک المحی الذی لا یموت الی الملك المحی الذی لا یموت  
یعنی این نوشته پادشاهی است که هرگز نمیرد و بعد ازین نیز هرگز نمیرد و مرا و مرا و مرا هرگز ندانست  
در سطر دوم نوشته که سلام من بملک المحی الذی لا یموت الی الملك الذی لا یموت یعنی سلام از پادشاهی  
که ملک اورا زوال نیست و بسوی پادشاهی که ملک اورا زوال نه ای بنده من همراه حور و قصور  
چنان مشغول گشته که مرا یاد نمی کنی اما وفای کریم ما قدیم است اکنون یاد کنید که وعده که در دنیا  
باشما بود آن را وفا کردم یا نه همه گویند که آری و عدای تو بکرم وفا گشت آنگاه عرض کنند که آری دنیا  
ضمان رزق ما بودی اکنون اگر چندی که گناه می کردیم روزی ما میرسانیدی و چون عسر با آخر رسید  
ملک الموت قصد جان ما کرد و شیطان چنگ در ایوان ما کرد تو در آن وقت کلمه بر زبان جاری  
گردانیدی چون در تنگنای محدود آوردند سوال منکر نیک را آسان گردانیدی و گوی که مقام  
تاریک و با وحشت بود و ضمه رضوان کردی چون نامه کردار ما را پیران گردانیدی نامه های  
ما بر دست راست و پله نیکی ما را بکرم خود گران کردی کما قال الله تعالی فاما من ثقلت موازینہ  
فهو فی عیشة راضیة چون وقت کشف پل صراط شد بگذشتن سی هزار ساله راه از موی بار یک تر  
و از تیغ بران تر و از آتش گرم تر بلطف خود آسان گردانیدی و بدار السلام بهشت رسانیدی  
بعده حیات و دادی که هرگز نمیرانی اکنون بار خدایا ما را بحضرت تو بیج آرزوی نموده است

## ذکر فستن اهل بهشت بهمانی پیغمبران صلوات الله علیهم اجمعین

در تفسیر بحر العلوم آورده است که چون مستفیضان فیوض لطف و احسان بمنازل جنت در آمده  
بمدارج قربت بر آیند و بر بساط فوز و فلاح و انبساط و استراح بر آسایند و متصدران صدور جلالت  
و مترقیان مدارج رسالت بضیافت ارباب جنت مبادرت جویند و بهشتیان را بهمانی خویش  
سرافراز نمایند و ز شنبه آواز منادی بر آید که ای اهل بهشت امروز بهشت جنت الخلد حاضر شوید  
دعوت ابوالبشر آدم صفی الله را اجابت فرمایید همه بهشتیان بحضور دل و سرور خاطر متوجه جنت الخلد  
گردند بضیافت آدم علیه السلام مستعد گشته بفرغ دل بمنزل خود مراجعت نمایند در روز یک شنبه  
آواز منادی بر آید که ای متوطنان منزل سلامت امروز بجهت النعیم حاضر آید که امروز نوبت  
ضیافت نوح نجی است علیه السلام بهشتیان با عزت و اجابت فرمایند و از انجا بانشاط با موضع خود  
باز گردند و در روز و شنبه ندا آید که ای ساکنان خطه ابدی و ای محرمان احدی بدانید که امروز



همانی ابراهیم خلیل الرحمن است علیه السلام بدعوة او مبادرت جوئید بهشتیان همه بر مرکب اقبال سوار  
 گردیدند بهشت الفرووس آیند بعد از فراغ ضیافت فرحان با وطن خود باز گردند در روز شنبه ضیافت  
 موسی علیه السلام آیند بعد از انجا بروح و راحت بقصور خود مراجعت نمایند در روز چهارشنبه ضیافت  
 حضرت عیسی علیه الصلوٰۃ والسلام آیند و باز گردند در روز پنجشنبه ندائید که امروز روز ضیافت سید  
 اصفیا و سندانیا و نور دیده هرده هزار عالم و بهترین اولاد آدم صلی الله علیه و آله و سلم است در تحت  
 درخت طوبی حاضر شوید تا مائده ابد بخورید و جمال با کمال حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را  
 ببینید مجموع بهشتیان در سایه درخت طوبی جمع آیند و زیارت آن سلطان انس و جان فایض  
 گردند بروایتی چنین آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم راقبه باشد از نور از یکدانه مروارید  
 او را هزار و در باشد کشاوگی هر در می پنج صد ساله راه باشد در آن قبه بهشتیان را ضیافت نمایند  
 جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و سلیمان علیه السلام خدمت بهشتیان حاضر باشند و بروایتی آورده اند که  
 مومنان بران خوان سی صد هزار سال بسا الهل آخرت بنشینند چون از طعام فارغ گردند اقداح  
 شراب قدس مختم و نجات مسک بران گردد گویند که بران نوشته باشد هدا مشرب طاهر من رب  
 طاهر الی عبد طاهر یعنی این شراب پاک از پروردگار پاک است بسوی بنده پاک هر یک  
 از حاضران آن مقام جامی ازان بنوشند بعد ازان جامها را از پیش بردارند تا بمشاهده جمال  
 الهی مشرف گردند و سر زقنا الله تعالی بفضله و کرمه بیت از سقلم رهم بین جمله ابرار مست  
 و شراب لایزال هفت پنج چارست با چون فزون گردد تجلی در جمال حق به بین نافذ و ذره هر دو عالم گشته موسی و هارون

### ذکر رفتن اهل بهشت در روز جمعه بدار الجلال و ضیافت حضرت حق سبحانه و تعالی

نقل است که چون بهشتیان از ضیافت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مراجعت نمایند منادی نداور دهد  
 که می باید که حاضران این مقام فردا در روز جمعه بدار الجلال که موعد مومنان است حاضر آیند پس  
 باین روایت هنوز بدولت مشاهده دولت دیدار مشرف نگشته باشند چون بندگان بنجا هماغه  
 خود گردند در آن شب بوعده دیدار بفرح و سرور تمام بگذرانند و دلهای ایشان در طرب آید فریاد  
 بر آرند که واشوقا له سر رب العالمین عاشقان اشتیاق را سرمایه روز بازار عاشقی از خزینه  
 معشوق شاربینند حور و قصور را از ولایت عشق معزول سازند صبح جمعه که موسم ضیافت نعل آفت  
 مولی سبحانه و تعالی است مرکب نقباء بر مرکب نجبا سوار شده غریمت دار الجلال نمایند و چون قریب



بنمزل مقصود برسد حجاب عظمت و بواب جناب حضرت عزت استقبال نمایند و آن مواکب  
مغظمه را از مواکب شهب داد هم فرود آرند و در طاقهای مشید و واقای موکل کاخها صحرای همرد  
من قوادیر آرند و در ریاض نصر در کنار حیا ضیئه نظیر شان بنشانند و بر مفارش رفیع که از  
نقوش بدیع چون چهره یار در عرصه باغ بهنگام نو بهار مزین باشد جلوس آرند و حوران چون نجوم  
آسمان و کواکب در افشان و غلمان و ولدان چون اتم از تابان و و ظایف و خدام در آن مجمع کرام  
چون جواهر مخزون کاخولؤلؤ مکنون مشاهده نمایند و خاک آن موضع مشک از فرو حصای  
ادب و اقیق و دُر و اشجار آن از در مدتر و اوراق آن از در جدا خضر اکوانی چون کواکب در افشان  
و اباریقی چون برق براق و درخشان همه صنایع صنایع در کارگاه کن فیکون ساخته و بقارش کامل  
الصناعة بقلم حکمت بر صحن وجود طبق شود و پر داخه آنگاه انبیا علیهم السلام را بر منابر نور بنشانند و  
از برای عوام مومنان کرسیها نصب نمایند و در اکرام بفرمایند اول خطاب ملک و دود بخضرت  
داود علیه السلام و در دیا بد تا بزم میر سبج و تمجید آبی مبادرت نمایند بر وایتی اسرافیل و داود علیه السلام  
با مداد یکدگر فرمایند از نغمه و الحان و لذت آواز دلنواز داود و بفرمایند که فصحا از شرح  
حال و وصف کمال آن عاجز آیند و نسیمی از نسائم ظهور از ساق عرش وزین گیرد که عارفان شش  
اورا نسیم لطف نامند و برگهای درختان بهشت را چون مطربان خوش آواز نغمه دلنواز و اعزاز  
در آرند و نواز مرغان بر شاخسار اشجار در جداول انهار بآن آواز و مساز گردند و عاشقان جمال  
دوست چون صوفیان صفت صفاء و سماع آن نغمه نواز در رقص و طرب دست طلب را بیفتانند و از  
لذت این سماع جا نهاده عاشقان چاشنی فیقول الله تعالی هذا الطرب فیهم و هو اعلم بجمالهم فیقول  
الملئکة ربنا هبت لیج اللطافة فادفع الصیحه من کل شیء فیقول الله تعالی هذا الذم فسماع کلام المخلوقین  
فکیف لذتهم فسماع کلام عاشقان بیچاره بر زبان حال باین مقال گویا گردند که همیشه

جانان فراق تو این محنت غم تلکے	دل در غم عشق تو رسوای جهان تلکے	خون شکر شاقان از غیرت خود تا چند
خون خوردن خاموشی از دل شکران کی	نامر که تو ای جانان از پرده برون آئی	ای حی بدای خوبی در پرده نهان تکی

آنگاه دلاکه عشق از گوشه ناگاه پرده از پیش جمال معشوق در برابر عاشق بیچاره از پرده تو نور تجلی از کون  
من شور گردد و از هیبت نور ذات بیم آن بود که اساس بنیاد بشریت فرو ریزد حضرت عزت جل جلاله  
بسماع سلام خویش سماع او را باز دهد سلام قو که من بی بیم و گفت شنید دوستانه در میان آرد هیبت و عظمت  
ذوالجلال سبحانه و تعالی بلطف مقال محجب گرداند و خوف خشیت از او برد و تا از بند این نعره مشانه بر آید که **عزل**



بنمای رخ که باغ گلستانم آرزوست کان چهره مشعشع تا باغم آرزوست دروست هر که هست ز خوبی قراضها دیدار خوب یوسف کفاحم آرزوست گفتند یافت نیست بسی خستایم ما آن آشکاره صنعت پناهم آرزوست بنمای شمس مخفی تر نیز روز شرق	بشای لب که قد فراوانم آرزوست بشنیدم از هوای تو آواز طبل باز آن معدن ملحت آن کاغذ آرزوست گو نرم تر ز بلبل اما ز رشک عام گفت آنکه یافت می نشود آنم آرزوست ای مطرب لطیف تو باقی قصه را من هر چه حضور سلیمانم آرزوست	ای آفتاب رخ بنما از نقاب ابر باز آدمم که ساعد سلطانم آرزوست یعقوب وار و الاسفا با همی زغم آن های هوی نعره مستانم آرزوست پنهان ز دید های همه دیده ها در و زمینان همی نواز کن انعام آرزوست آن نگاه خطاب مستطاب حضرت
--	--	---

رب الارباب در رسد که مائده الخلد را حاضر گردانند یا ران سوال کردند که یا رسول الله صلی الله علیه  
وسلم مائده الخلد چیست فرمودند که لاویة من نه وایاها وسعت طابین المشرق والمغرب

ذکر آگاهی یافتن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بدراجلال و جلال حین ضیافت ازینکه  
یکی از مهمت او در دوزخ مانده است و ایشان آنسر و صلی الله علیه و آله وسلم بجانب دوزخ  
و مهربانی نمودن حقیقی بیرون آمدن آن بنده از دوزخ و داخل شدن او در بهشت

در اخبار الاخرت آورده است که چون بهشتیان در مقام دارالجلال حاضر آیند فرمان شود که از  
برای ایشان منبرهای یا قوت گذارند و برگردان کرسیها نصب سازند و آن کرسیها از نذر  
باشد و جمله پیغمبران علیهم السلام و ابدالان و مومنان بر تختها بنشینند و هر یک از حوران و غلمان دستها  
بسته ایستاده باشند و برگردان کرسیها از مشک و زعفران تودا کنند و هر یک را بمرتبه عمل برگردان کرسیها  
نشانند و کسانی را که عمل کم باشد بران توده های مشک و کافور و زعفران جای دهند هر کس چنان  
داند که در جبهه که من دارم کس ندارد و تا بدرجه غیر حسد نبرد و در پیش هر مومنی یک خوان نعمت  
فرو داد و آن خوان از یک دانه مروارید باشد و در آن خوان هفتاد هزار کاسه بود و در هر کاسه  
هفتاد هزار لقمه مختلفه و هر لقمه را هفتاد هزار لذت باشد و در ریاض المذکرین آورده که مومنان خوانی  
بینند از یک دانه یا قوت سرخ او را چهار گوشه باشد از گوشه تا گوشه دیگر چهار صد ساله راه باشد  
چون مومنان برابر آن خوان بنشینند و در هر یک کاسه هفتاد گوشه طعام باشد و هر لقمه را مزه  
دیگر باشد حوران بازیب و غلمان با فریب در ملازمت استاد و عند لیبان از بر لای صوت



و لہای عاشقان بنمات است کردہ مخدرات غنچہ گل از پوست بیرون آوردہ گلہا در تبسم و لبہلان در  
 ترخم آمدہ پاکدامنان بی تمت و لبران و مساز و معشوقان با کرشمہ ناز ساقیان شراب طہور و نو بادہ گان  
 باغ قصور ناز نینان سرای جہان مخدرات لہ یطمین انس قبلہ و لا جان گلگونہ حسن بر روی  
 کشیدہ و سرمہ ملاحظت بیدہ کشیدہ و گیسوان مسلسل در ہم افکندہ و طبقہا در دست ہنادرہ و گیسوان  
 حوران بران طبقہا افتادہ و پیالہ ہاے شراب در ہوا در پیش لب ایستادہ ایشان در اطراف الطاف  
 بنمات و بطوف علیہ صولدان مخلصان اما عاشقان و عارفان و محبان و مشتاقان بہ بہشت  
 چشم نکشایند و بطعام دست دراز نکنند و بمیوہ با التفات نمایند و آب از دیدہ ہاروان کنند و گویند  
 کہ خداوند اتو میدانی کہ ما در دنیا پنجاہ سال و شصت سال و ہفتاد سال چشم گریان از برے مرغ  
 بریان نہ داشتیم ما را دیدار تو می باید آوردہ اند کہ جملہ بطرف حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 بنگرند جملہ پیغمبران علیہم السلام دست بطعام برند پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دست بطعام برند  
 فرمان در رسد کہ لے محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام چرا دست بطعام ببری گوید کہ آئی عاشق و طالب دیدار  
 تو ام تا آنکہ دیدار تو نہ بینم دست بطعام بزم فرمان آید کہ شما از طعام فارغ شوید آنگاہ دیدار خواہد شد  
 حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گویند کہ امید وار دیدار را بہرگز دست بطعام و شراب نباشد  
 فرمان در رسد کہ یا محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام چہ خبر داری کہ یک تن از امت تو در دوزخ ماندہ است  
 تا او بیرون نیاید دیدار ما را ایچکس نتواند دیدن حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم این سخن بشنوند  
 از تحت فرو آیند و بسوی دوزخ روان شوند مہتر جبریل علیہ السلام را فرمان شود کہ برو حبیب مرا بگیر  
 کہ نباید خود را بہ دوزخ اندازد جبریل علیہ السلام در حق رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام برو و نتواند نگاہ داشتن  
 زور نبوت غالب آید باز فرمان آید کہ ای میکائیل و اسرافیل بروید شما بہر دو حبیب مرا بگیرید ایشان  
 بفرمان حضرت عزت در حق رسول اللہ بروند نتواند نگاہ داشتن باز فرمان آید کہ یا جبریل برو آن  
 حاصی را از دوزخ بیرون آر و در پیش محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام بیا تا باز گرد و جبریل علیہ السلام بر لب  
 دوزخ بیاید مالک دوزخ را فرمان رساند کہ یکے از امت محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در دوزخ ماندہ است  
 او را از دوزخ بیرون آر مالک علیہ السلام روان شود و ہفت در کہ دوزخ را مدہ ہزار سال نفخ کند او  
 را نیاید بعد از ان بہ پیش جبریل علیہ السلام آید گوید کہ ہزار سال تردد کردم اورا نیافتم جبریل علیہ السلام  
 مناجات کند کہ آئی تو بہتر میدانی کہ مالک دوزخ ہزار سال اورا تجسس کرد و اورا نیافت فرمان در رسد  
 کہ ای جبریل مالک را بگوی کہ در فلان داوی دوزخ چاہی ست و در میان آن چاہ ہفتاد ہزار چاہ



دیگرست و نام آن چاه را فلق گویند و در آن چاه ماری است آتشین در دهان آن مار صندوق است  
آتشین و در آن صندوق آسیائے ست از آتش و در میان آن آسیا آن بنده است که می سوزد  
و نام مرا بر زبان میراند جبرئیل علیه السلام بملک علیه السلام بگوید ملک دوزخ در آن چاه رود نزدیک  
آن مار آمده گوید امانتت که از برای عذاب در دهان تو نهاده شد آن را بیرون آر فیه الحال مار او را  
از دهان خود بیرون اندازد ملک او را بنزد جبرئیل علیه السلام آورد جبرئیل علیه السلام او را گرفته بسوی  
بهشت روان شود چون آن بنده قدری راه رود از جبرئیل امین پرسد که ای فرشته خوب لغام را  
بکجای میبری جبرئیل علیه السلام گوید خدای تعالی ترا بهشت عطا کرد و از دوزخ بیرون آورد و بجز شنیدن  
نام بهشت این بنده اندوه ناک شود و سرفروانند از جبرئیل علیه السلام گوید که ای بنده چرا سرفروانند خسته  
و شنیدن نام بهشت و بشارت بهشت عنبر سرشت شادمان نمی گردی آن بنده گوید که مرا بنزدیک تو  
یک سوالی است اگر جواب آن باز دهی که تسلی خاطر گردد در بهشت میروم و گرنه مرا با بهشت کاره  
نیست دوزخ را اختیار کردم جبرئیل علیه السلام را از گفتار او عجب آید بگوید که آن سوال کدام است بنده گوید  
مرا خبر کن که دیدار الله تعالی بهشتیان در بهشت دیده اند یا نه اگر بخلی دیدار براهل جنت شده باشد مرا  
سوختن بهتر است از بهشت جبرئیل علیه السلام گوید که احسن ای بنده بلند بهمت از امت آن حضرت صلی الله  
علیه و آله وسلم خداوند جهان بعلم قدیم خود دانسته است در مدت چهل هزار سال از بهر تو یکسوی دیدار ننموده است  
مهر موسی علیه السلام و ولیان دیدار معبود در خواست می سازند و می گویند که آئی ما در دنیا دیدار تو خواسته  
بودیم فرمودی که در مقام فانی دیدار باقی نتوان دید چون در بهشت آئید بنمایم اکنون در بهشت آوردی  
دیدار بنمای موسی علیه السلام را با جمیع عاشقان فرمان شد که صبر کنید که مرا در اینجا حکمتی است پس جبرئیل  
علیه السلام گوید که امروز مرا حکمت آئی معلوم شد چون تو در بهشت در آئی آنگاه دیدار خدای تعالی با بهشتیان  
روزی شود باین بشارت دل آن بنده را شاد گرداند و بسوی بهشت راهی شود چون قدری راه رود  
باز گوید که چندین هزار سال در دوزخ بودم بهشتیان بقصرهای خود قرار گرفته اند از بهرین کجا مقام مانده باشد  
فرمان هر رسد که ای بنده آنچه در خاطر تو گذشت بعلم قدیم خود دانستم و مرا پوشیده نیست اگر ترا ملک چهار  
پادشاه دنیا و هم از من خورسند باشی گوید که آئی راضی باشم نقل است از مقالات قاضی حمید الدین ناگوری  
این بنده را در بهشت هفتاد هزار قصر و هندیچگونہ قصری که از مشرق تا مغرب بنده گوید که یارب از برای  
دیگران چه خواهی داد فرمان آید که ای بنده هر ده هزار عالم دارم در بهشت حساب چنین است گویا که  
گو سفندان میچند آنگاه جبرئیل علیه السلام آن عاصی را گرفته در حضور حضرت محمد رسول الله علیه الصلوٰۃ



والسلام آورد رسول صلی الله علیه و آله وسلم خدای را بجدّه شکر بجا آورد آن عاصی را در کنار گیرد و دست  
اورا گرفته بسوی بهشت روان شوند در وارا بجلال آمده بر سر آن مائده پر فائده بنشینند

## ذکر عطاها و مهربانیها که در وارا بجلال حق سبحانه بابل بهشت میگردیده است

آورده اند که بعد از آن فرمان آید که اطعموا عبادی طعامها را حاضر گردانند که زبان از حد بیان آن قاصر  
و عقل از کیفیت ادراک فائز گویند که هفتاد سال در اینجا با کل طعام اقدام نمایند و بهر لقمه شهوت داشتند  
و گیر میفرایند و در تفسیر سوره الطور آورده است که در پیش هر یک هفتاد طبق و در هر طبقه هفتاد گونه  
طعام و در هر لقمه هفتاد لذت و مدت هفت صد هزار سال بر آن مائده بنشینند در کتاب مجالس آورده  
که مومنان خواهند که دست بطعام دراز کنند فرمان آید که آن دنیا بود که رنج می دیدید بهشت جای  
مشقت نیست بفرمان الله تعالی آن بچند نزدیک آید بدان در آید خواهند و بدان بجنبانند فرمان آید  
که اینجا خائیدن نیست چون از طعام خوردن فارغ شوند دوستان خدای تعالی را آرزوی شراب شود  
حضرت آدم علیه السلام گوید که یارب دستوری هست که فرزندان خود را من شراب دهم فرمان در رسد  
که در جای خود بنشین که این کار تو نیست بعد از آن نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام نیز در نخواست  
نمایند رخصت نیابند بعده آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیز چنین گویند فرمان در رسد که ای حبیبم مرو  
و عده خواهم کرد و بندگان را و واسطه شراب من خواهم دادن قوله تعالی فسقهم بهم شرابا طهورا  
پس از طعام از عرش قدحهای مالا مال پران شود و از مرد سبزو یا قوت سرخ گویند که چون بنده دست  
دراز کند آن قدح باز گردد گوید که ای دوست خدا این دارد دنیا نیست تو پادشاه و در دستانه تا من بدان  
تو آیم گویند که خطاب آید که از حضرت پروردگار و اسقوا عبادی قدحهای یا قوتی و در هر یک از اینها  
من رقیق المختوم الذی لا یفسد الا یلدی و لم یتغیر الشمس و لا الریح و در فضای هوای جنت پر آب گردد گویند  
که ده نوع شراب باشد که براهل ضیافت در آن روز ضیافت نمایند و آن مذکور باشد در قرآن از  
ریق و سلسبیل و تسنیم و کوثر و زنجبیل و کافور و ماء و لبن و عسل و خمر و بهر جام نام صاحب آن ثبت باشد و بر وی  
آن است که آن جامها تهی باشد چون بدست بهشته رسد بمیامین صانع الهی از قعر آن چشمه تراودن گیرد  
چنانکه لبالب گردد تا آن ولی حلیت علی منبر لته بنوشد و ساقی آن مجلس باقی لطف کردگار قدیم باشد چنانچه  
گفت و سقهم بهم شرابا طهورا با عی آنرا که بقای او باقی باشد خود گو که زبندگی چه باقی باشد  
هشیار چگونه گردد از مستی عشق تا چون باوشش نخویش ساقی باشد در کتاب انیس الواعظین آورده است



که در روز جزا ساقی حضرت موسی علیه السلام و حضرت ابراهیم علیه السلام و مالک دوزخ و رسول علیه الصلوة  
والسلام و صدیق و فاروق و ذی النورین و مرتضی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و حور العین و حضرت دبت  
العالمین اما حضرت موسی علیه السلام ساقی نبی اسرائیل باشد قوله تعالی و اذا استسقى موسى لقومه  
و حضرت ابراهیم علیه السلام ساقی رمی لیسقی من ماء واحد و مالک دوزخ ساقی دوزخیان که از دوزخ  
بیرون آورده داخل بهشت کرده اند و رسول علیه الصلوة و السلام ساقی امتان باشد قوله تعالی و اذا اعطینک  
الکونکر و امیر المومنین ابوبکر صدیق ساقی متقیان و امیر المومنین عمر ساقی محبان و امیر المومنین عثمان  
ساقی زاهدان و امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنهم ساقی عالمان باشند و حور العین ساقی عارفان باشد  
و حضرت اب العزت ساقی عاصیان باشد اگر از دنیا تائب فته باشند گویند که درین چه حکمت است که خدای  
تعالی ساقی عاصیان است زیرا که هرگز و هیچی بضاعتی دارند که بآن می نازند زاهدان بزه و عارفان بمعرفت  
و عالمان بعلم و عاصیان برحمت رحمن نازند چون شراب خورند مست شوند چون مست شوند مست گردند  
چون مست شوند والد گردند چون والد شوند مشتاق گردند و حجاب از پیش چشم ایشان دور شود بدان  
ای مومن که شراب هفده است سه در دنیا و چهار در دوزخ و ده در بهشت اما در دنیا اول آب دوم می سوم  
جلاب اما آن چهار که در دوزخ است حمیم و قطران و ماء حمین و ماء حید چون ماء حید را کفار خورند خلود بلا خروج  
قطران مشرکان خورند قطیعت بلا وصیلت ماء حمیم را جهودان خورند حجاب بلا رؤیة ماء حمین را اترسایان  
خورند هم خلود بلا خروج و آن ده که در بهشت است که در بالا مذکور شده است چون ماء غیر آسن خورند خلودی  
بود بلا خروج چون لبن خورند قوت بود ضعیفی نه چون خمر خورند شادی بود غم نه چون سلسبیل خورند جوانی بود پیری  
نه چون ریحی خورند زندگی بود مرگ نه چون سینم خورند صحت بود بیماری نه چون کافور خورند وصیلت بود  
قطیعت نه چون شراب طهور خورند ویدار بود حجاب نه بعد از آن خطاب آید که فکھو لعبادی فیفکھون  
بما لم یخطر ببالکم لتداعینهم ابدًا بعد از آن فرمان شود که اکسوا اولیائی جامعہ داران قدرت و تشریف  
سازان حضرت الوہیت از خزائن توفیقی الملک من خلعت ربانی و تشریف سبحانی بیارند و بهر یک ہفتاد  
گونه حله فاخر با صد ہزار حلیمہ طاہرہ و پوشند و آج مرصع بر سر نهند و دواج ملع بر دوش اندازند و بر و لیتے  
آنکہ شجرہ پریشانی را افشانند تا از اوراق آن بہر یک از خواص ہفتصد حله پوشانند و بیچ ادنی ہذا از ہفتاد  
حله کم نباشد و بیچ یک ازان حلما بزرگ و ہیئت بآن دیگر نماند و مجموع بر ابدان ایشان برابر موسی  
اگر کسی نکند بعد از آن فرمان آید کہ طیبو لعبادی ابرے بفرستند تا بر آن گلاب رحمت و مغفرت  
مطیب گردنند



# ذکر و سیرت بزرگوار و تعالی بامؤمنان در وار کمال

آورده اند که چون این کرامات و مهربانیها از جناب و اهب العطا یارسد ازین منعمات و تکریمات فرست  
حاصل آید آنگاه طالبان وصال و مشتاقان جمال سرفروانند ازند و راز گویان حلقه تقاضا بر در نیاز زنند

و بایکد گیر می گویند که اما کان وقت الزیادة بمیت	وقت آن آمد که آن مه از نقاب آید برون
پیر تو نور تجلی از حجاب آید برون	زنگ آب گل زداید عشق از مرآت جان
تا که خورشید حقیقت از سحاب آید برون	شام غم بیداد شد ای صبح شادی زین قفس
تا بود که مطلع غریب آفتاب آید برون	این زمزمه مشتاقان گوش سر دفتر عاشقان

اعنی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله و سلم برسد آن حضرت صلی الله علیه وآله و سلم بیاس خاطر این  
شکستگان فرماید که اناشفع الی الله تعالی لیوفی وعده پس از منبر فرود آید و خلعت تشریفی  
از برون کند و تاج کرامت را از سر نهبد از حضرت خداوندی خطاب در رسد یا محمد علیه الصلوة والسلام  
ادفع رأسک و اشفع تشفع فانه لیس هذا ایوم العمل انما هذا ایوم الجزاء و المكافاة حضرت رسالت  
پناهی صلی الله علیه وآله و سلم چنین می فرماید که بار خدایا مشتاقان وصال از تو دیدار می طلبند بمیت

فستگان غم عشق تو شفا می طلبند	در دمنان وراق تو دو می طلبند	هر کسی از تو تمنای مرادی دارد
گشتگان غم تو از تو ترا می طلبند	طالبانت همه پوشیده گلیمی چو کلیم	بر سر وادی شوق از تو تقامی طلبند

پس خطاب بفرشتگان آید که ادفعوا احباب الحجب عن وجوه عبادی المشتاقین و رایتی آن است که  
چون ملائکه باین خطاب مخاطب گردند هفتاد هزار جمله حساب باشند و هفتاد هزار که و بیان و هفتاد  
هزار مقربان و هفتاد هزار طوافان و این همه فرشتگان در جواب باین خطاب مبادرت جویند که  
سبحانک و من یقدر ان ینظر الی وجهک الکریم و قدر رأیناهم فی الدنیا عاصیین و خاطعین  
خداوند اگر قدرت و یارای باشد که نظر بوجه کریم کشاید و حال آنکه با نواع معاصی و خطایا آلوده باشند  
حق تعالی فرماید که ادفعوا الحجب فانی محال ما رأیتهم باکین محزونین حازنین علی جوههم  
فی سواد اللیل و بیاض النهار ای فرشتگان حجاب برگزید که بسبب این مشتاقان در خاک خواری لب  
بزار می در تمنای وصال فرش راه خیل و خیال ماکرده اند در سواد شب بیاض نهان نیاز مندی بیارگاه  
خداوندی فرستاده اند باز ملائکه همان عذر را مکرر سازند فرمان آید که ادفعوا الحجب فانی غسلت اعینهم  
بماء المغفرة و قلوبهم بماء المحبة فصاروا باقین مخلصین من ای ملائکه شما از معاصی و زلات ایشان



اندیشه کنید که ما دیده ایم آلوده ایشان را بآب مغفرت شستیم و آینه دل ایشان را بصیقل محبت  
زدوده ایم و ایشان را بجلوت بقا و خلوص مشرف ساخته ایم چون از حجاب قدس خداوندی این گونه لطف  
و کرم در باره مستمندان مشاهده کنند و حال آنکه میان طالب و مطلوب سه حجاب بیش نمانده و از جمله آن  
حجب یک حجاب را بردارند نوری بظهور پیوند که ناظران بیکبار در سجود در آیند و زمزمه سبحانک ما عبدناک  
حق عبادتک بردارند فینادی صحر الرب تعالی ارفعوا رؤسکم فانها لیست بدار عمل انما هی  
دار ثواب نعیم مقیم فی رفعون الحجاب الثانی در کشف حجاب ثانی امری بر ایشان بظهور آید که از عظمت  
و جلال اصناف مضاعفه کشف حجاب اول و گریار سجده در آیند باز ایشان را خطاب اسرفعوا رؤسکم  
مستعد تجلی ساخته رفع حجاب سوم فرماید فعند ذلک ینظرون الی وجه رب العالمین جل جلاله و  
یقولون سبحانک ما عبدناک حق عبادتک فیقول الله تعالی سلام علیکم عبادی بکرامت نام کنتم  
انظروا الی وجهی و ادخلتکم داری رضیت عنکم فهل ضیعت عن ذلک قوله تعالی رضی الله عنهم و رضوا عنه  
بروایتی آن است که چون پیغمبر علیه الصلوة والسلام و همه مؤمنان از طعام فارغ گردند فرمان در رسد  
که یا آدم از کتاب خود بخوان و امی شیت و موسی و عیسی و داود و علیم السلام شما هم بخوانید و یا محمد رسول الله  
علیه الصلوة والسلام تو نیز بخوان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم سوره طه بخوانند که طه ما اتزلنا  
علیک القرآن لنتلک هریک را شوقها و ذوقها برخیزد بعده فرمان آید که ای بندگان گوش دارید صفت  
ما بشنوید که چگونه است انگاه خدای تعالی صفت خویش بندگان را بشنوند که قل هو الله احد الله الصمد  
لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفو احد چون کلام الله تعالی را بشنوند همه بیوش گردند فرمان  
آید که ای فرشتگان دست بر سینه های ایشان نهید تا بهوشیاری شوند باز فرمان آید که ای فرشتگان سه  
حجاب در مابین ما و بندگان مانده است یک حجاب را بر گیرید چون بر گیرند نوری پیدا گردد که همه مؤمنان  
بهوش گردند رضوان گفت یا رسول الله دران بهوشی هفتاد هزار سال تماشای انواع قدرت الله  
تعالی کنند که نه چشم در بهشت دیده و نه گوش او را شنیده انگاه حوران ایشان را در کنار گیرند تا بهوش  
آیند بعده فرمان آید که حجاب دوم را بر گیرند فرمان الهی در رسد که ای حوران و ولدان و غلمان اکنون  
شما بر قصر بار وید و امی پندگان شما بر شاخهای درختان روید و درین مقام بجز مؤمنان و گمیری نگنجد و  
این مقام را خالی سازید که اکنون محل دیدار است پس فرشتگان حجاب سوم را بردارند انگاه خدای تعالی  
دیدار بچون بیچگونه خود را بنمایند نزد یک و نه دور مؤمنان متحیر و بیوش گردند و تمهید المعرفت مسطور است  
که چون جمال بچون و بیچگونه الله تعالی را به بینند غلغله از مؤمنان برخیزد و همه بیکبار در سجده در آیند گویند که



التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ إِنَّ سَجْدَةَ رَاسِجْدَةٍ تَحْتَ كَوْنِ زِيَارَةِ بَهْشْتِ جَايِ عِبَادَتِ نَسْتِ  
 كِه اَيْنِ رَاسِجْدَةٍ عِبَادَتِ كَوْنِ حَقِّ تَعَالَى بِكَامِ وَبَنِي زَبَانِ كَوْنِ كِه السَّلَامُ عَلَيَكُمَا يَهَا الْمُؤْمِنُونَ  
 وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ مَلَائِكَةُ كَوْنِ السَّلَامِ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ

## ذکر نزول حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با حضرت آسیه و مریم رضی الله عنهما در بهشت عظیم

در مصباح و در اخبار آخرت و در بحر الاسرار آورده است که از خدای تعالی ندا آید که ای مومنان از من  
 خوشنود و هشتاد و نه گویند که خداوند چنان خوشنود نباشیم که هر چه آرزو داشتیم همه را یافتیم و غیر از آن چیزهای دیگر  
 و در هم مانعی گنج که آنرا نخواهیم باز فرمان در رسد که این زمان باز دیدار نمایم و چیزی و دیگری عطا کنیم که آن  
 بهتر باشد از همه چیزها در بهشت همه گویند که آری آن چیست فرمان در رسد که ای مومنان امر و نکاح حضرت  
 محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است انگاه اندر رسد که ای جبرئیل من بر داوران را بگوی تا مریم پارسا  
 را و آسیه زن فرعون را بدرگاه ما آراسته بیاورند چون حوران آسیه و مریم را آراسته زینتینت هفت فرمان  
 شود که ای حبیب مریم و آسیه بندگان خاص من اند با امتان خویش حضرت ما حاضر شو تا این هر دو پاک را  
 با تو عقد کنیم و حرم خاص تو گردانیم انگاه حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام و جمله انبیا و اولیا و امتان از جنه  
 فرود آیند و بر اقامت عوار شدند و همه انبیا و اولیا و امتان بی ریش باشند مگر حضرت آدم علیه السلام و آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم این هر دو بارش باشند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام بعلت آنکه سرور جمیع  
 انبیاست علیهم السلام و حضرت آدم صلی الله علیه و آله و سلم بحضرت آنکه او پدر است بر دایت دیگر در حجة الاسلام  
 چنین آورده است که پیغمبران را علیهم السلام در بهشت ریش نباشد مگر حضرت آدم علیه السلام و نوح  
 علیه السلام و ابراهیم علیه السلام و حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعد از حضرت پیغمبر علیه الصلوة  
 والسلام با جمیع امتان در دار النخل حاضر آیند فرمان آید که ای جبرئیل تو امر و خادمی کن و همه ملائکه مقرب  
 حاضر آیند میان ملائکه و حق تعالی هفتاد و نه باشد تا ملائکه خدا تعالی را نه بینند تا میان فرشتگان  
 و بشر فرقی بود بعد از آن جبرئیل علیه السلام بیاید دست حاضران و دست مبارک آنحضرت علیه السلام  
 را بشویند بعد از آن جبرئیل علیه السلام دستار خان فرزند کند و اسرائیل علیه السلام طبقها بیاورد و در  
 پیش هر یک نگاه دارد فرمان شود که یا جبرئیل بگو حبیب ما و حاضران مجلس را که بغزت و جلال من شما  
 طعام بخورید گویند که آن طعام را حاجت نان شکستن و نواله بستن نباشد نان خود شکسته شود درون  
 طبق طعام افتد و نواله گردد آمده در دهن در آید و معزه هر نواله یکے بعد باشد فرمان شود که زود زود



بخورید ایشان بخورون مشغول شوند جبرئیل علیه السلام در تماشای جمال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مشغول شود و در تاج القمص آورده که در بهشت فردوس جوئی است و رای آن چهار جوی که ساقی او ملک تعالی است قوله تعالی و سقاهم زهرا با طه و لا یجای لای درین جوی عبیر باشد و بجای سنگریزه گوهر بود و بجای گیاه بر لب آن جوی در عفران بود و درختان او از یاقوت و زرد سیم باشد و برگهای آن از زمرد و زبرجد اخضر باشد و خاک زمین او از مشک و بر لب آن جوی بعد و ستارگان آسمان قدحها بود و ما هر قدحی حوری رویش چون آفتاب و ماه منور و باد رحمت و کرامت اذان و اذان خوان و غلمان و ولدان بخدمت ایستاده و بجلاجل و حلل پیراسته فرمان آید که ای محمد علیه الصلوٰة والسلام امروز روز عقد تست با سیه و مریم رضی الله عنهما این هر دو را بنه با تو و ادم ای محمد علیه الصلوٰة والسلام بگو که خواستم و قبول کردم و آن مقدار امتان که در آن مجلس حاضر شوند هر یکی را صدگان حور جدید و صدگان حله بدهند و خوبی آن حوران چنان باشد که اگر یکی از آنها در شب تاریک ناخن انگشت خود بنماید همان تاریک روشن گردد و بعد از آن فرمان در رسد که ای محمد علیه الصلوٰة والسلام باز گرد این هر دو حرم خود را بر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بسوی مقام خود باز گرد آورده بر بالای تخت نشینید و بواسطه جمال ذوالجلال را به بینند فرمان در رسد که مژده باد مر تا که امتان ترا قشرب دیدار و ادیم و ولایتی است که اهل بهشت دیدار خدای تعالی را ادیم خواهند دیدن و لیکن بر تفاوت دیدار باشد بعضی را در هر هزار سال یکبار دیدار باشد و بعضی را در هر شش ماه دیدار باشد و بعضی را در هر یک ماه و بعضی را در هر هفته دیدار باشد و بعضی را در هر روز و هفتاد هزار بار دیدار باشد البته چون از دیدار فارغ شوند نشانهها بر کف دست خود یابند و در آن نظر کنند نوشته بینند که بندگان هفتاد هزار سال عمر یافتند که هر سالی هفتاد هزار ماه باشد و در هر ماه هفتاد هزار روز باشد و در هر روزی هفتاد هزار ساعت باشد چون این مدت بسر شود باز دیگر همچنین بر آنها باشد که این مقدار عمر و زندگانی دیگر یابند ابدالا بد چنین نشانهها یابند تا که فرق باشد میان بقای بندگان و بقای باری تعالی بقای بندگان مدت باشد و بقای الله تعالی بی مدت باشد بعد از فرمان آید که ای بندگان یا شما که عهد کرده بودم از آن عهد با دو عهد با چیزی باقی مانده است یا نه گویند خداوند با بقایا فیتیم و ذوق دیدار و عسر یافتیم و بشرت دیدار پدر و مادر مشرف شدیم و صحت و جوانی و کامرانی یافتیم و کوثر و سبیل و زنجبیل و ریح و تسنیم و میوه های گوناگون و حلای رنگ برنگ یافتیم همان پدران و استادان و جمله پیغمبران شدیم و نیز مملکتی با هم را بی انبیا و اولیا خوردیم و دیگر آرزوی باقی نمانده است فرمان در رسد که این زمان



چیز بهتر از آنها بدیم گویند خداوند ازین بهتر کدام است آنچه خواهد بود فرمان شود که آن خوشنودی من  
ست که بعد ازین کم نشود هر چه خواهید و تمنا کنید با شما بدیم پس هر چه ایشان تمنا کنند پیش خود موجود یابند

## ذکر بازارهای که در بهشت است و رفتن بهشتیان در آن بازار

در مصابیح و تفاسیر و تاج القصص و تهیید المعرفت آورده است که در بهشت بازاری است که آن را  
سوق الجنة خوانند همانی خدای تعالی بهشتیان را آنجا باشد و در آن بازار بیع و شرا نباشد پس  
فرمان در رسد که ای بهشتیان برخیزید بسوق الجنة بروید هر چه شما یان را خوش آید از آنجا با خود  
برید و بخورید و تنعم گیرید همه برخیزند و بسوی سوق الجنة روان شوند درین میان گروهی از زنان  
پریان برخیزند و گویند خداوند در بهشت جمله زنان شوهر دارند و ما نداریم در باب ما چه حکم می شود فرمان  
شود که اگر از آدمیان کسی را خوش می کنید او را بخواید بعضی ازان پریان با آدمیان راضی شوند  
و بعضی مردان از جنس خود خواهند حق تعالی بی کام و بی زبان خطبه نکاح ایشان را بخواند باز طا کفه  
و گیر از زنان برخیزند و گویند که خداوند اجله زنان در بهشت شوهران دارند و ما در دنیا دو گانه و سه گانه  
شوهران داشتیم امروز منازعت می شود در باب ما چه حکم فرماید فرمان شود که رضا بر دست شماست  
هر کرا خواهد اختیار کنید بعد از آن همه در آن بازار در آیند و چیزهای که چشم هیچ کس ندیده باشد و  
گوشتی که پس نشنیده باشد در آن بازار مشاهده نمایند و میوه ها و صورتها باشند و هر صورت که کسی را  
خوش آید آن را بدو بدهند حق تعالی در آنجا بعد دستارگان آسمان صورتها آفریده است چون بهشته  
در آن بازار گذرد و صورتی بر دل او خوش آید در دل او گذرد که کاشک من بچنین بودی نما آید که بدان  
صورت شود ساعت بدان صورت شود و آنکه جامه بیرون کند و دیگر پوشد لباسها بر تن او رنگ  
برنگ گردد و با امر خدا تعالی و هر چه خوش آید بخورند و ببرند در کتاب مفوظ آورده است که حافظان کلام  
ربانی را در بهشت ببرند و بر هر یک نور تجلی علا حده شود آورده اند که فردای قیامت جمله انبیا و اولیا و  
جز آنرا یکبار تجلی خواهد شد و امیر المومنین ابوبکر صدیق را یکبار خواهد بود اما ای بنده فردای قیامت  
حاشان را در مقام تجلی بیارند فرمان شود که چشم باز کنند تا دیدار ما را ببینند پس چشمهای ایشان را  
باز کنند و هر یک را پیش برند بر هر نفر هزار بار تجلی دیدار شود و هر بار که تجلی می شود هفت هزار سال بیوشش  
افتاده شوند و هر بار که بیوشش باز آیند فریاد بر آرند که هَلْ مِنْ مَزِیدٍ باز تجلی شود تا هفتاد هزار بار  
راست گردد و در عهد آورده است که ای بنده فردای قیامت اَمَّا وَ صَدَقْنَا و یدار حق تعالی



مؤمنان را پس از در ماندن در بهشت بچون و بچگونه و بی حساب و حساب سر حال آید و هر که از دیدار  
 اله تعالی منکر شود کافر گردد و چون بندگان بعد از دریافت کرامتها و درجهها و نعمتها و مقامهای خود آیند  
 حوران و غلمان و خادمان و اهل خانه گویند که مرجا مرجا امروز نوری و جلالی که در شاست پیش از ان  
 نبوده است گویند ما امروز دیدار پروردگار خود را دیدیم و هر چه با و عده کرده بود همه را دریافتیم

## ذکر کشتن مرگ بهشت و جاویدان ماندن بهشتیان و دوزخیان

چنین آورده اند که بعد از ان فرمان شود که ای فرشتگان مرگ را بصورت گوسفند البق در میان بهشت  
 و دوزخ بپارید تا مؤمنان و کافران ادراک نمایند چون مرگ را بپارند آید که ای اهل بهشت ای اهل دوزخ  
 این گوسفند را می شناسید که چگونه گوسفند است گویند خداوند این را نمی شناسیم فرمان آتی در رسد که بدانید  
 که این مرگ است مؤمنان بیدار مرگ بترسند و حیران بمانند و از تلخی جان کندن یا دوزخ چنان  
 تا خوش و حیران بمانند که وقتی آنچنان ناخوش نشده باشند گویند که این بلا از کجا آمده است در اندام  
 بهشتیان لرزه افتد اما کافران بیدار مرگ خوشوقت شوند از عذاب دوزخ تلخی جان کندن را  
 آسان دانند گویند اکنون خواهیم مردن و ازین عذابها شادی خلاص خواهیم شد جبرئیل امین  
 علیه السلام گوید که ای مؤمنان نترسید آگاه و دانایان باشید که با مرگ تلخی و عذاب مرگ را سهل می کنم بسبب آنکه  
 بهشتیان در بهشت و دوزخیان در دوزخ بمانند بهشتیان همیشه در رحمت باشند و دوزخیان بعد از عذاب  
 گوناگون ابدالآباد بمانند بعد مرگ را بقتل رسانند مؤمنان چنان شاد شوند که بعد از ان هرگز اندوه  
 ناک نشوند و کافران خوار و مغلول شوند بعد از ان هرگز خوشی نه بینند بعد از خدای تعالی ندانند که از  
 من خوشتر و شدید گویند که بار خدا یا خوشتر و شدید و همه چیزها یا فایم و هیچ باقی نماند که بیایم و یا بدان چشم  
 داریم فرمان آید که شمار ایشا را بی هم که از همه نعمتها بهشت غالب آید گویند آن چیست فرمان آید  
 که از شما یان خوشتر و دم هرگز از شما ناخوشتر و نشوم و هیچ چیز از شما نرنجم و ذره از شما نقصان نکنم و از بزرگ  
 شدن شما دور کنم چون این ندا بشنوند شاد شوند گویند بار خدا یا بهترین همه چیزها همین خوشتر و  
 تو بود که یا فایم پس درهای شادی و خرمی بکشایند ابدالآباد بخوشی و خرمی بگذارند و یک لحظه از خوشی  
 خالی نباشند و هیچ گویند لا اله الا الله محمد رسول الله در دوزخ نماند مگر کافران آنگاه فرمان شود که بهشت را  
 سرپوش برگیرید و توشه نور از روی بهشت کشید باز فرمان شود که ای فرشتگان طبق عذاب بر روی  
 دوزخ کشید بجز روی که طبق عذاب بر لب دوزخ مهر گردد و هفت درکات دوزخ در لرزه افتد و امید



کفار گوسفار گردد و از بهشت بریده گردد بدانند که جاوید مقام ایشان در دوزخ خواهد بود در ضحوا گفت  
یا رسول الله این واقعات در روز قیامت خواهد شد و ایستی ست که بندگان در حین مشاهده دیدار  
از خجالت گناهان و ضلالت خویش سرفروانند از ند چون خطاب لطف عظیم و کرم رضیت عنک و بسمع  
ایشان رسد گناهان را فراموش کنند ابد آلود و دیگر گناه اصلا بیا و ایشان نرسد غزل

روزی که یار جام صفا پز می کند	عاشق دران و قار جفا یاد می کند	ساقی اگر هزار شراب افکند بجام
عاشق همین مشاهده حسن و بی کند	حسنی که گر بهر صفت آرد تجلی	گر مرده است که فی الحال حی کند
اسرار عشق در و مداند رنی بدن	خود نغمه با سر آید نسبت به بی کند	گر صد هزار نامه نویسد معین بچند
مشکل اگر عشق تو یک حرفی کند	و ذکر فی شرح التعریف عن الحسن البصری رضی الله عنه انهم یلقون باین	

جمال جلاله ثملیه الف عام فاذا نظروا الى الجمال طابوا و اذا نظروا الى جلاله ذابوا یعنی در نظاره جمالش بنوازند و در  
نظاره جلالش بگذارند و نیز در شرح تعریف میگوید که معنی که اخشن نه نقصان بود تا عیبی از ان بایشان  
ملحق گردد بلکه معنی آن باشد که از خود بخود گردند و از میل مطعم و ملبس و مشرب و شهوت و حور و تصور در نهاد  
ایشان هیچ باقی نماند الا ان الحق غالب علی کل شیء و روایت از مکتوب شیخ یحیی میری قدس سره  
چنین آورده که گویند فردای قیامت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با همه مومنان در بهشت در آید  
گوید که خداوند با همه مومنان را دیدم و ایشان نیز مرا دیدند مگر او پس قرنی که او مرا ندید و من او را ندیدم  
جواب آید که اگر او پس ترا بیند از بهر این که اکنون او پس قرنی را یافت اگر ترانه بیند چه زیان دارد

بیت حبیب شاه نیکو بخت	کند با خدا عرض اندر بهشت	بخت بدیدم همه مومنان
مرا نیز دیدند ایشان چنان	ندیدم او پس قرن را چرا	ندا آید از حضرت کبریا
ترا اگر ببیند او پس قرن	یقین دانکه آن دیدن از بهر من	مرا یافت گراونه بیند ترا
نباشد ز یانه باین مرد را	فی رسالة الملكية جمیع الطاعات تزول يوم القيمة كالصلوة	

والصیام و غیرها لا تنفع التکالیف فی الآخرة اما طاعة التهلل و التمجید فلا تزول عنهم  
قوله سبحانه و تعالی قالوا الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن و قالوا الحمد لله الذی  
صدقنا و عده و قال دعوا لهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام و اخرو دعوتهم  
ان الحمد لله رب العالمین لا اله الا هو لا الحمد فی الاولی و الآخرة تفضل ست از کتاب حیرت الانسان  
تصنیف خواجه احمد بغدادی آورده است که حضرت علقمه رضی الله عنه روایت می کند از حضرت محمد  
مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که فرمودند در شب معراج در تماشای بهشت پنجاه هزار سال گذشت



هنود تمام ندیده بودند بعد از ان التماس از باری تعالی کرده گفت خداوند آنچه در میان بهشت گرامت تو  
 دیدم از هزار صفت یکی را باستان خود نتوانم کردن نداد در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام آنچه تو در میان  
 پنجاه هزار سال عطای من دیدی اگر این چنین صد هزار سال قصد برای دیدن و بخشش من کنی از هزار  
 هزار جود و کرم من شمار نیم بخشش نتوانی کردن ای حبیب من منزل گاه است خود را دیدی و همان سرای  
 ما را کما یغنی مشاهده نمودی از ما خوشنود هستی یا نه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم گفت خداوند  
 من بنده ام از مولای خویش چگونه ناخوشنود باشم نداد در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام بعزت و جلال  
 من و عظمت و کبریائی من که این نعمت بر دشمنان تو حرام گردانیدم فدای تو و همه دوستان تو و متابعان  
 تو کردم یا محمد علیه الصلوة والسلام بایندگان من بگو که ما را برای شما چنین نعمتها مرتب گردانیده ایم فردا  
 در روز قیامت ده چندان ازین جود و کرم و عطا خواهیم کردن برای ما شما چه خواهند کرد آنحضرت صلی الله  
 علیه وآله وسلم فرمودند این نداد را بشنیدم شادمان شدم

باب سی و هفتم در بیان روان شدن آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم از بهشت عنبر برشت  
 در سیدن در اعراف و گذشتن از هفت طبقه زمین و دیدن گا و واهای و دیدن  
 عجائب و غرائب دیگر که در نظر خواجه علیه الصلوة والسلام در آمده است

مستقل است این باب بر شش فصل

فصل اول در ذکر دیدن آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم اعراف را

در کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجه احمد بغدادی آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة  
 والسلام چون در شب معراج سرای جنان و بهشت باغ رضوان را مشاهده نمودم خطاب ب الارباب  
 بجزیریل علیه السلام در رسید که محمد علیه الصلوة والسلام اعراف و هفت طبقه زمین و گا و واهای بنا  
 و هفت طبقه دوزخ را نیز بنا که بندگان مرا خبر کنند و آنچه آماده کرده ام از بر سر دشمنان خود عذاب و  
 خوار می ایشان را مشاهده نماید پس براق را اشارت کردم و باجزیریل علیه السلام روان شدیم چون  
 از بهشت بیرون آمدیم رضوان را رخصت دادیم فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم بعد از ساعتی  
 نظر کردم زمین از آهن دیدم عمارت آن زمین همه از فولاد بود و درازی هر یک عمارت صد ساله راه بود



چون نزدیک آن زمین رسیدیم باد مخالف برخاست گاهی باد گرم از جانب دوزخ میوزید همه آن عمارت آتشین بود چنان گرم میشد که گویا آتش می باریده باشد و گاهی باد سرد از جانب بهشت میوزید آتشان سردی شد که گویا برف می باریده باشد چون در آن خانه ها نظر کردیم همه جا غلما می خام بریدیم و در هر خانه دیگر و طبق و همه چیزهای دنیا بود و لیکن یک آدم نبود از جبرئیل امین علیه السلام پرسیدیم که این کدام مقام است گفت این مقام را نام اعراف است حق تعالی این مقام را در پایین بهشت و دوزخ آفریده است کما قال الله تعالی و بینهما حجاب گاهی از هوای بهشت سردی شود و گاهی از هوای دوزخ گرمی شود هر کافر که مطیع الاسلام است او را جای در اعراف است و در روایت امام مالک رح نه کافرونه مسلمان را جای در اعراف است در حضر الا عیان آورده است که چون اهل بهشت در بهشت و اهل دوزخ در دوزخ فرستاده شوند گریه می از اهل ایمان بالا اعراف موقوف باشند بدتی که خدای تعالی خواسته باشد قال الله تعالی و علی الاعراف رجال یعرفون اختلاف کرده اند که اینها کیانند عبداللہ ابن مسعود رضی اللہ عنہ گوید که گریه می باشد که طاعت و معصیت ایشان در پله ترا دو برابر باشد اگر طاعت زیاده آید و می ناسوخته از آتش دوزخ برسد و گناه او را باز بخشد و اگر گناه او بر طاعت زیاده آید مستوجب آتش دوزخ گردد و قومی که طاعت و معصیت او برابر باشد از جمله اصحاب اعراف باشد و انجا می کنند اهل بهشت را بسلام و اهل دوزخ را بسرنش یا الله العالمین لا تجعلنا مع القوم الظالمین بعد از آن فرمان شود که در بهشت در آیند و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون این دلیل است که دعای قیامت مومن را نفع نکند

## فصل دوم در ذکر کرامات کاتبین

آورده اند که بیک روایت کرامات کاتبین چنان است که در بالا مذکور شد بر روایت دیگر چنین است که از ابوالمظفر منقول است که گفت من از خضر علیه السلام پرسیدم که مدت دیری است که درین اندیشه ام که کرامات کاتبین کیانند و آنچه کرده اند بنده می نویسمند کجای می نهند گفت ای مظفر چنان سوال کردی که در دوزخ دنیا کس نگرفته است ترا جواب گویم گوش دار حق تعالی یک درخت آفریده است در میان بهشت و دوزخ نام آن درخت شینه و نیخ آن درخت تا تحت الثری است و شاخ آن درخت در زیر عرش است و جمله اوراق آن کاغذ بوده و هر ورق را قدر و مسافت از شرق تا بغرب بوده حق سبحانه و تعالی چون بنده را بیا فریند سه فرشته نیز همراه آن بیا فریند و یک دیو و دو فرشته کرامات کاتبین بود چون بنده بالغ شود آن یک فرشته برود از آن درخت دو ورق بیاورد یک ورق بفرشته دست راست میدهد و یک ورق بفرشته



دست چپ را میبرد و دود و دوات بدست راست آن فرشتگان دریا میسرت که نام آن شودان است و هر دو دست ایشان بجای قلم اذان بنویسند و چون هر دو ورق اذان درخت که کاغذ دست تمام پر شود آن فرشته باز رود ورق دیگر اذان درخت بیارد اما آن هر دو ورق تمام نوشته شده را در خریطه میهند و در گردن آن دیومی بندد و یو آن خریطه را با خود دارد تا روز قیامت

## فصل سوم در ذکر کسانی که جای ایشان در عرف است دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نوشیروان عادل و حاتم طائی

در کتاب حیرت الانسان آورده که چهل یک گروه می باشد که جای ایشان در اعراف است جبرئیل علیه السلام یک بیک بیان کرد که یا محمد علیه الصلوة والسلام آنها طامان و نجیلان و همسایه آزار و هندگان و قمار بازان و کبوتر بازان و شطرنج بازان و کاذبان و سوگند دروغ خورندگان و بی نمازان و نوحه کنندگان و سخن چینیان و تکبر کنندگان و بی حیایان و پادشاهان و انصاف و مال حرام جمع کنندگان و جاهلان و فقهه کنندگان و نوحه شنوندگان و سرود شنوندگان و لوطیان و خونیان و وعده خلاف کنندگان و فاسقان و چشم کنندگان و بغض کنندگان و حسد کنندگان و شراب خواران و شراب فروشان و آفتاب پرستان و ماه پرستان و ستاره پرستان و درخت میوه دار برندگان و مال پرستان و نوشیروان عادل و حاتم طائی و در باب شطرنج بدگویند و بر وایت صح از کتابهای معتبر منقول است که علما گفته اند که شطرنج باختن درست است برای سپاه که ایشان را دعوی شمشیر باشد بیازند و رای این گروه جمیع خاص و عام را حرام است و در باب کبوتر بازان چنین دارد گشته که کبوتر نگاه داشتن و پرورش کردن ثواب است اما پرانیدن و بازی کردن حرام است و عذاب است القصه حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام پیشتر شدند در اعراف صندوقی دیدند از نور و دو شخص در درون آن صندوق نشسته اند چنانچه نقل از کتاب بی نظوم نظم

و دو شخص دیگر دیدند در درونشان  
از ایشان ملک باز میداشته  
بگفتا که بر ما است حکمت عیان  
که اندر جهان عدل فرمود کار  
و اگر حاتم است آن سپه دار طی  
ز بهر سخاوت عمار و عذاب

هناده بصندوق از نورشان  
به پرسید کاینها چرا آن چنان  
یکی زین دو شخص است نوشیروان  
اگر چند در کفر عمرش گذشت  
که غیر از سخاوت نبود کار وی

چو آتش دانه برافراشته  
که آتش ندارد و بایشان زیان  
نباشد با و بس عذاب بی زار  
بگرد و ظلم هرگز نگشت  
ز کفر از چه دید آتش تیز تاب

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند چون فطر کردم و در اعراف



یک صندوق دیدم آویخته چنانکه ته اواز آتش و بالای آن پرازد آتش و هر پاره آتش که اذان صندوق جدا میشد در میان اعراف می افتاد گفتم یا جبرئیل علیه السلام درین صندوق چیست گفت یا رسول الله درین صندوق حاتم طائی است و این پرکالهای آتش که از وجود ایمی شود سبب این است که او در دنیا اگر سینه گان را طعام میداد و برهنه گان را جامه پوشانیدی از سبب اعمال نیک پرکالهای آتش از وجود ایشود یا رسول الله خدای تعالی ریخ نیکو کاران را ضایع نکند پس ریخ مسلمانان را چگونه ضایع کند اگر کسی سینه را طعام میدهد حق تعالی سکرات موت و هیبت ملک الموت آسان گرداند و هر که برهنه را جامه پوشاند خدای تعالی میان آن بنده دوزخ حجاب بقدرت خود پیدا گرداند که سطرپی آن حجاب پانصد ساله راه باشد و دیگر آنکه خدای تعالی چنین کریم و رحیم است بنده گان خود را از اعراف چه باشد که از دوزخ بیرون می آرد فاما بنده را باید که همیشه بر کرم او امیدوار باشد زیرا که ناامیدی کفرست

### فصل چهارم در ذکر میل صراط

فرمودند حضرت رسول الله علیه الصلوة والسلام چون از مقام برآمد بعد از ساعتی نظر کردم و پیشتر شدم بیابانی دیدم که درختان آن بیابان سیاه بود جبرئیل علیه السلام گفت بجانب دست راست خود نظر کن چون نظر کردم تاریکی دیدم که سیاه تر از شب بود و در میان آن تاریکی هیچ معلوم نمی شد چون بجانب دست چپ نظر انداختم تمامی روی من پرورد دیدم از جبرئیل امین علیه السلام پرسیدم که این چه جای است گفت یا رسول الله این که بجانب دست راست شما تاریکی و سیاه است درینجا میل صراط است و از می آن سی هزار ساله راه است پانزده هزار ساله راه بالا میرود و پانزده هزار ساله راه نشیب بروایتی ده هزار ساله راه بالا میرود و ده هزار ساله راه هموار و ده هزار ساله راه نشیب از موسی باریک و از شمشیر ترواز برگ بید لرزن ترواز شب تاریک سیاه تر و بروایتی در کتاب قیامتی آورده است که نام فرشته که مؤکل صراط بوزن امیل است و این صراط را هفت ستون است قوله تعالی فلا تقحموا العقبة و ما ادبرك ما العقبة حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند چون صفت پل صراط را شنیدیم گفتم خداوند امتان ضعیف من اذین پل چگونه گذرند فرمان آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام چندین هزار مرغان را که در هوا نگاه میدارم هست ترا بر پل صراط بچنین نگاه خواهم داشت فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم چون ازینجا پیشتر شدم یک فرشته بزرگ دیدم سر و پای آن فرشته هیچ معلوم نمی شد گفتم یا جبرئیل امین این کدام فرشته است گفت یا رسول الله نام این فرشته عذائیل است که در وقت سخن گفتن این فرشته مار و کژدم بر می آید



و بر سر این فرشته زمین قیامت است که خدای تعالی آن زمین را از مس آفریده است چون روز قیامت شود  
آن زمین را بکسترانند و از هول قیامت زمین از تاب آفتاب سُرُخ گردد اهل هر ذره هزار عالم درین زمین  
جمع شوند فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون این ندا را بشنیدم در تعجب بماندم

فصل پنجم در ذکر نزول کردن آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم با سمان ششم  
و دیدن مالک دوتخ و دیدن عجائب و غرائب طبقات زمین و گاو و ماهی

فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم بعد از آن من و جبرئیل علیه السلام هر دو از انجا روان  
شدیم از آسمان هفتم نزول کرده با سمان ششم رسیدیم در انجا فرشته را دیدیم که بر بالای تخت آتش نشسته  
است و آن تخت را هفتاد هزار پایه بود آن فرشته هیبت منطری شدید المنظری و ترش روی تاجی  
از آتش بر سر نهاده و گره در پیشانی انداخته و عمودهای آتشین در پیش او نهاده و آن عمودها را چنان می یافتند  
که اگر یکی از آن عمودها را بر هفت آسمان و زمین نهادی همه از حرارت او بگداختی و در اطراف و جوانب  
او فرشتگان سیاه رویی تاجهای سیاه بر سر و شعله های آتش از دهان ایشان بر می آمد و کسی را یارای  
دیدن آنها نبود گفتم یا جبرئیل امین این کدام فرشته است که از دیدن او چنین ترسیدم جبرئیل علیه السلام  
گفت یا رسول الله این عجب نیست که از دیدن وی هیبت در دل شما افتاده است مگر فرشتگان هستند  
از وی ترسیم این فرشته مالک علیه السلام است خازن دوزخ خرمی در وی نیا فریده اند از آن روزی  
که خدای تعالی این را آفریده است گره از پیشانی خود نکشاده است و هر گز غصه از دل او بیرون نرفته است منظر

در آمد و در آن نظر یک ملک که او ششم افکنده چن در چین بنی گفت با جبرئیل امین از و در هر اسیم اندر فلک بزدیک او رفت شاه کرام و را آتش کرد روح الایمن نمود حمد بسیار با کردگار	بشتم سما کرد آن دم نزول که او ترش رو بود بس خشکین بیا و حن داوند مشغول بود بگفتا که ما جملة اهل ملک مؤکل باین دوزخ برنج هست نشده واقف از حال سلطان دین تکبریم اعزاز از افرو داد	ز معراج در وقت رجعت رسول رخش بر که دیدی بگشته ملک تخت ز آتش نموده قعود مراد شد از دیدن او حزین یقین آن که این ملک دوزخ است تواضع نمود و بگردش سلام ز حاجت تقسیم نمود او بر دیدم جمال ترا آشکار
---	---	---

فرمودند چون قریب اور رسیدم جبرئیل علیه السلام گفت یا مالک هذا  
محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم این محمد پیغمبر آخر الزمان است صلی الله علیه و آله وسلم



چون مالک نام مرا شنید بادب برخواست سلام کرد گفت الحمد للہ کہ دیدار حبیب خدا سے تعالیٰ را  
دیدم بر من ثنا گفت و بہ بہشت بشارت داد چون استماع نمودم تسبیح مالک علیہ السلام این بود کہ سبحان  
من لا یجور فی قضائہ سبحان الجبار المنتقم من اعدائہ سبحان المعطیٰ من یشاء من نعمہ  
سبحان الذی لیس کمثلہ شیء و هو السميع البصیر و ہر بار کہ تسبیح گفتی آتش از دہان او برآمدی  
ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ روایت می کند از رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام کہ حق سبحانہ و تعالیٰ چون مالک دوزخ را  
بیا فرید بزرگی او چندانی کرد کہ در میان دو ابرو سے او ہفتاد ہزار کوہ آتشین بیا فرید و از ہر تار مژگان او  
یک کوہ آتشین آونخت اور از انہا ہیچ ضروری نیست بعد از ان مالک علیہ السلام را گفتم کہ صفت دوزخ  
را با من بگوی گفت یا رسول اللہ ہزار سال دوزخ را تا فتنند تا سرخ شد ہزار سال دیگر تا فتنند تا سفید شد  
و ہزار سال دیگر تا فتنند تا سیاہ شد اکنون بچنین سیاہ ست و کوہ کوہ آتشین بر زہر ہم افتادہ یا رسول اللہ  
اگر یک حلقہ از ان سلسلہ های آتشین بر کوہ ہای دنیا بنهند ہمہ گداختہ گردد و در پنج زمین سفلی فرو رود باد گفتم  
یا مالک طرفی از ان بمن بجا کہ تا بہ بینم پس گوشہ از ان را کرد و شاخی از ان شاخہای آتشین بر آمد و از دود  
آن ہمہ آفاق تاریک شد و ہولی عظیم و کاری قطع دیدم چنانکہ از وصف آن درماندم و از دیدن غشی و طبیعت  
من واقع شد باز جبریل علیہ السلام را گفتم بفرمای مالک را تا دوزخ را یکدم بد مالک علیہ السلام دمی دست  
داشت کہ بزرگی آن از ہفت آسمان و زمین در گذشتہ مالک علیہ السلام آن منہاخ را برد و دوزخ ہنہاد و یکدم  
بر مید فی الحال دلم از جای برخاست و چشم من تاریک شد من و جبریل علیہ السلام و ہمہ فرشتگان بہوش  
گشتیم پنداشتیم کہ آسمان و زمین ہمہ پارہ پارہ خواہد شد و کوہ ہا در ہم خواہد شکست چون بہوش آمدم جبریل  
علیہ السلام گفت یا رسول اللہ این نے طاقتی چیست کہ حالا ہنوز ہیچ ندیدہ پس جبریل علیہ السلام گفت  
یا مالک حبیب خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میخواہد کہ این زندان ترا بہ بیند بجای آنچه حق سبحانہ و تعالیٰ بقدرت  
خود ساختہ است نقل ست کہ چون جبریل علیہ السلام از مالک استدعای تفرج دارم مالک از بر لے حضرت  
سلطان محاک علیہ الصلوٰۃ والسلام نمود مالک گفت یا رسول اللہ روزیہ قدم خود نظر انداز آن حضرت  
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نظر کرد دید کہ آسمان ہا ہمہ منشق گشت و زمین بہت المقدس ظاہر شد خواجہ ہر دو سر فرمودند  
کہ فرشتہ دیدم کہ طول اوبین السماء والارض و بغایت محیب و شعاع آتش از سوراخ ہاے بینی او بر می آید  
و در دست او اخگر ہای آتش بود کہ می گردانید مالک با وی خطاب فرمود کہ یا ضوحائیل گفت لبیک گفت ایچ  
در دست داری بجز علیہ الصلوٰۃ والسلام بجای حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند کہ آنگاہ جبریل  
علیہ السلام مرا بر کتف خود ہنہاد و از انجا پرید و پریدن او را حق تعالیٰ داند و از بیم عقل آدمی بر رفت جبریل



علیه السلام گفت مترس ترا خدا تعالی ایمن گردانیده است القصه جبرئیل و مالک علیهما السلام را بطبقه زمین  
 اول آوردند مالک گفت یا رسول الله نظر کن چون نظر کردم دیدم که زمین اول شبکافت و در زمین اول مشاهده  
 کردم دیدم که قومی سکونت دارند که ایشان را بر ششم خوانند برایشان امر و منی است چنانچه بر ماست و ایشان  
 را ثواب و عقاب است بعد از آن زمین دوم شبکافت و آن را نام خلد است و را بنامش آمده نمودم که سلاسل  
 و اخلال آتش بود و غذاهای گوناگون از برای دوزخیان آماده کرده و سکنه این زمین گروهی اند که  
 ایشان را طمس خوانند و ایشان گوشت یکدیگر را بخورند و خون یکدیگر را آشامند چنانچه مردار پد را از  
 آب آفریده و باور از بخار آب آفریده و باور از آب است که عدوان کسی نداند و بهفتاد هزار گام بسته  
 و هر گام بدست هفتاد هزار فرشته است و این باد را الله تعالی فرمان داد تا آب را برگرفت و باد فرمان  
 را اطاعت نمود اول عرش بر آب بود و آب بر باد حق تعالی از نور فرشتگان آفرید و ایشان را کسی  
 نه بیند و همچنین بر باد باشد زیرا که لطافت نور بیشتر از آب است و این باد در زیر زمین دوم است بقیاس  
 سوراخ حلقه انگشتری را باشد بود و یک فرشته است که بزرگی او را خدای تعالی داند و می بآن سوراخ  
 دست نهاده و حق تعالی آنقدر که میخواهد در دنیا میفرستد این فرشته را ازین حال خبر نباشد بعد از آن  
 بر زمین سوم رسیدم آن زمین شبکافت و این زمین سوم را نام عرفه است و درین زمین کوهها اند بقیاس  
 شتران و دوما بمانند نیزه است و در هر دم سی صد شخصت مهره است از هر اگر یکی از آن در هر بر زمین نهند  
 تمامی روی زمین هلاک شوند و درین زمین گروهی سکونت دارند که ایشان را فیس خوانند طعام و شراب  
 ایشان زمین نمناک است و بر وایتی آنکه در زمین سوم خلقانند که رویهای ایشان مانند آدمیان و دهبان  
 ایشان مانند دهبان سگان و پایهای ایشان مانند گیاه و گوشهای ایشان مانند گوش گوسفند و مویهای ایشان  
 مانند موی خوک هرگز بطرفه العین از یاد خدای تعالی غافل نباشند بعد از آن بر زمین چهارم رسیدم  
 زمین چهارم شبکافت و زمین چهارم را نام جبراست هرگاه که در دنیا رود باشد آبخاشب باشد زیرا که  
 فلک گردان است آفتاب را میگرداند و درین زمین مارانند برای خدای اهل دوزخ و بزرگی هر ماری  
 کوهی است و ساکنان این زمین گروهی اند که ایشان را طهام خوانند ایشان را نه چشم است و نه قدم  
 ولیکن پرها دارند بمانند پر عقاب و ایشان آنگاه میزند که پر شوند بعد از آن من و جبرئیل علیه السلام و  
 مالک و دوزخ بر زمین پنجم رسیدیم زمین پنجم نیز شبکافت و این را مشاهده نمودم نام این زمین کیاست و درین  
 زمین سنگ و گوگرد است که در گردن کافران خواهند آویخت و چون آتش در خواهند زد و سینه های  
 ایشان را خواهند سوخت و زبانه آن در روی ایشان در خواهند گرفت قوله تعالی فاتقوا النار التي



وقودها للناس والعبادة اعدت للكافرين در تفسیر آورده است که آن سنگ گوگرد است زیرا که آن  
 ویرگدازد و آتش او سخت باشد و ساکنان این زمین گروهی اند که ایشان را بخاطر خوانند و ایشان را  
 بجز آفریدگار دیگری ندانند و ایشان یکدیگر را بخورند بعد از آن بزمین ششم رسیدیم و آن زمین شکافته شد و  
 در آن مشاهده نمودیم زمین ششم را نام عجیب است و درین زمین دیوان آتشی اند و کردارهای ایشان باطل  
 و ساکنان این زمین گروهی اند که ایشان را قضا با خوانند و بر صورت مرغانند و ایشان حق تعالی را چنانکه  
 حق عبادت است می پرستند بعد فرمودند که من و جبرئیل علیه السلام و مالک بزمین هفتم رسیدیم و زمین هفتم  
 نیز شکافته شد و زمین هفتم را نام سبحین است و در قرآن مجید از آن خبر می دهد که کلابان کتب الفجاء  
 لفی سبحین این زمین جای بودن ابلیس لعین است از مهر موسی صلوات الله علیه رسیدند که در  
 هفتم زمین از مخلوقات چیزهست یا نه گفت آری هفت زمین از آتش است هفت دریای از آتش  
 است و درین زمین گروهی سکونت دارند که ایشان را چشم خوانند سیاه و کوتاه اند و چنگها دارند چون  
 چنگل درندگان اینها گروهی اند که بقوم یا حج و یا جوج مسلط خواهند شد تا ایشان را هلاک گردانند و گفته اند  
 که ابلیس در بند است یکدست او در پیش او بسته و دوزخ و هر دو پل او پیمان و لشکر او خبرهای عالم  
 باو میرسانند چنانچه در حدیث نبوی وارد شده است که ابلیس تخت خود را بر آب نصب می کند و سران  
 شیاطین را در عالم نام زد می کند و نزدیک ترا و دیوی است که فتنه بزرگ می انگیزد چون هر شبان گاه  
 شیاطین بازمی گردند و کارهای کرده خود را باو گویند و اگر یکی از شیاطین گوید که من میان من و شوهر جدای  
 افکندم ابلیس می گوید که تو نیکو کسی و مراد از تخت بر آب نصب کردن آن است که او جای ساکن می گردد  
 که آواز لا حول و لا قوة و لعنت نشنود و پریان و دیوان و سرکشان گرد بر گرد گرفته میباشند و ارواح بکار  
 در زیر تخت ابلیس لعین است و اخبار المملکت آورده است که این زمین در جنبش بود چنانکه کشتی بجنبید  
 و در محلی و در جای قرار و آرام نداشت خدای تعالی فرشته آفریده است که نام او روحائیل است فرمان  
 در رسید تا در زیر هفتم زمین در آمد خدای تعالی این طبقات زمین را بر سر او نهاد و بغایت عظمت و قدرت  
 گردانهای زمین را بگرفت یکدست او بسوی مشرق است و دوم سوی مغرب است قرار گرفته است اما هر دو  
 قدم او را قرار نبود تا باری تعالی در فردوس سنگی آفرید چهار گوشه و لیکن بزرگی آن خدای تعالی داند و آن  
 سنگ ادیاقوت سرخ است و در میان آن هفت سوراخ است و از هر یکی سوراخ دریای ظاهر شده که صفت  
 آن بجز الله تعالی دیگری نداند پس آنگاه قدمهای آن فرشته در آن سنگ قرار یافت و در زاد الاخرت  
 آورده است که فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام بعد از آن من و جبرئیل علیه السلام و مالک دوزخ



بران سنگ رسیدیم و آنجا مشاهده کردیم که این سنگ را قرار بنود آنگاه خدای او را بالای شاخهای گاو نهاد  
 تا قرار گرفت و آن گاو را هشتاد هزار شاخ است هرزده هزار عالم را الله تعالی بر شاخهای او نهاده است نام  
 او لبو ثاست و این گاو را حق تعالی در فردوس آفریده از یاقوت کج است چهل هزار سردار و در قصص الانبیاء آورده  
 است که از سر و فی تا سر و فی دیگر آن گاو پنجاه ساله راه است و چهل هزار روی دارد و بر هر روی چهل هزار  
 چشم دارد و در کتاب حسینی آورده است که حکمت بالغ او درین آن است که قدرت الله تعالی ظاهراً هر شود  
 که هر چیز عظمت هر چیز بداند و بشناسد که یکی از یکی غالب است و حق تعالی این چنین جانوری را در بزرگی  
 آفریده است چون این زمان با خورشید آنگاه جبرئیل علیه السلام را فرمان دهد که آب جمله دریاها را به پر خورش  
 بردارد و چنانکه هیچ کس در جهان نماند فرمان شود که این همه دریاها را در حلق گاو بریزد و دهان باز کند جمله آبها  
 را فرو برد و دهان تا حلق او نرسد گاو بدرگاه حق تعالی مناجات کند که آئی خلق من ترشد نیکو شکر و بشنو که الله  
 تعالی چنین آفریده است آورده اند که در هر شش ماه یک نفس آواز می آید و فرشته که نام او  
 وقایل است این هفت طبقه زمین را بهر دو دست گرفته ایستاده چون حضرت را بدید سلام گفت و صلوات  
 فرستاد آنحضرت جواب سلام داد و در تحت پای آن فرشته سنگی است از یاقوت سبز که آن سنگ  
 بر شاخهای گاو قرار گرفته و پایهای آن گاو بر پیشانی ماهی است و آن ماهی بر آب دریا است و نام  
 آن دریا غیشور است و آن دریا بر سر دریای دیگر است که نام او عقیق است و آن دریاها با مرضی تعالی  
 راه دادند بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و جبرئیل علیه السلام اذان دریا گذاشتند و آن دریا  
 بر باد است و آن باد را بسلسله از نور بسته اند و آن سلسله را بساق عرش بسته اند و ما بین آن تارکی  
 است و زیر آن دوزخ است در آنجا چندان عذاب دیدم که دوزخ از وی و عذابهای وی بفریاد آمد  
 و کوهها دیدم سخت عظیم و بر هر کوهی هفتاد هزار وادی بود از آتش و در هر وادی هفتاد هزار شهرستان  
 بود از آتش و در هر شهرستانی هفتاد هزار محله و در هر محله هفتاد هزار کوشک و در هر کوشک هفتاد هزار سرای  
 بود و در هر سرای هفتاد هزار خانه و در هر خانه هفتاد هزار زن و پسر و در هر زن و پسر هفتاد هزار بانیه و در دست  
 هر زن بانیه هفتاد هزار گونه سلاح اند عذاب و عقاب بیانی بشنو علما گفته اند که اگر عاصی را در روز قیامت  
 غیر از بیم و ترس دوزخ نبودی وی را تمام بودی چه جای عین عذاب و انواع عقاب و خمر است که  
 اگر دوزخی یک نفس بر کشد اگر برابر کنی همه ملتهای و بیارسیا عالم را آن یک نفس بر همه فرو نهد اگر دوزخی  
 از دوزخ بیرون آید هر که او را ببیند در حال از هول و سیاهی او بمیرد پس چگونه بود حال کسی که ابد الا باد  
 در دوزخ بماند ای غافل از عوافی ترسی و از نفی صور ترسی از خشم سلطان ترسی و از غضب یان ترسی و از زندان



شعله و عس ترسی از حلقه از زندان دوزخ ترس ایضا فرمودند که دریای دیدم از آتش موج میزد و بهم  
در میگرفت فرشتگان دیدم بعد و موسی گو سفندان از میان آن بیرون می آمدند گفتم یا اخی جبرئیل ایشان  
کیانند گفت یا رسول الله ایشان فرشتگان عقوبت اند و این دریای لعنت است لطیفه درین  
باب بنو حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم از آتش امین بود و جبرئیل علیه السلام با و همراه  
بود از نظاره آتش دوزخ ترسید و بهوش شد فکیف حال العاصی در پیش دوزخ و آتش تابان و زبانیه  
دوزخ آویخته می برند قوله تعالی فخلوه ثم اخرجهم صلوٰه تعالی سلسله ذریعها سبعون ذراعا فاسلكوه

### فصل ششم در ذکر تعداد درهای دوزخ

در کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین آورده است که قال الله تعالی وان جهنم لموعدهم  
اجمعین لها سبعة ابواب لكل باب منه جزء مقسوم بدانکه ابو عثمان می گوید که حضرت رسالت  
پناهی صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که پس نگاه کردم بر در دوزخ نوشته بود که وان جهنم الى اخره فرمودند  
که هفت در که دوزخ را بیکبار دیدم جهنم کلمه حطیم سیم سقر با ویه بریکه نوشته که وویل للمشرکین الذین  
لا یؤتون الزکوة و دیگر نوشته که وویل للمطففین الذین اذا کتالوا علی الناس لیستوفون  
و بر در دیگر نوشته که وویل لكل همزة ملزمة الذی جمع مالا وعددا و بر در دیگر نوشته که فویل  
للقاسية قالو بصح عن ذکر الله و بر در دیگر نوشته که وویل لكل قالوا انتم بعضه چنین گفته  
اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که درهای دوزخ را دیدم که یکی از یکی فروتر نخستین را جهنم خوانند  
نام دربان آن را ضوحائیل گویند و دوم را الطی خوانند نام دربان آن طوم فحائیل سوم را حطه خوانند نام  
دربان آن سوطیائیل چهارم را حیم خوانند نام دربان آن خوخیائیل پنجم را سعیر خوانند نام دربان آن  
صوفیائیل ششم را سقر خوانند نام دربان آن اصطا فحائیل هفتم را با ویه گویند نام دربان آن طوفطوئیل  
ست این همه دربانان دوزخ باشند و زیر دست مالک علیه السلام اند همه سیاه رو و ازرق چشم و  
قامت هر یک چندانکه از زمین تا آسمان و ازین دوش ایشان تا بدوش دیگر هفتاد و هزار ساله راه است  
و چون سخن گویند از دهان و گوش و بینی ایشان آتش بیرون می آید ابن عباس رضی الله عنهما روایت  
می کند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمودند که بر در اول دوزخ نوشته اند که لعنت بر دروغ گویان و نجیلان  
با و چون بر در دوم رسیدم بر آن در نوشته که هر که از فرخندای تعالی تیرسد نجات یابد بر سوم نوشته بود  
که آنکس که می خواهد که در روز قیامت تشنه نماند باید که او تشنگان را آب دهد و آنکس که می خواهد که در روز قیامت



برهنه نماند یا بد که بر هندگان را جامه بدید بر چهارم نوشته بود که خوار باد آنکس که اسلام را خوار دارد و بر پنجم نوشته بود که ای بنده تابع هوا و هوس مباش و در مقاصد سخن گوی و ظالم مباش که بهشت را بظالمان ننیدهند بر ششم آدم نوشته بود که من که دوزخم حرامم بر آنکه نادمیگندارند و حرامم بر صدقه دهندگان بر هفتم نوشته بود که ای بندگان حساب خود بکنید پیش ادا که حساب شما بکنند و اعمال خود وزن کنید پیش ادا که اعمال شما وزن کنند و نیز در کتب مسطور است که در دوزخ در که نیست که مگر بروی این کلمه متبرک را نوشته اند که لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم

## باب سی و هشتم در بیان دیدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم طبقه اول دوزخ را که از اجهنم خوانند و آنچه در نظرخواجیه علیه الصلوة والسلام آورده است

از آنجمله بست یک چیز درین باب مبین میگردد اول آنکه در کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجیه احمد بغدادی و در جنت الفردوس آورده است که فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم مالک را گفتم که مراد دوزخ اول بنا مالک دوزخ گفت یا رسول الله پیشتر مرد که گرامی دوزخ عظیم است نذا در رسید که ای مالک آنچه حبیب ما بفرماید بکن و از گرامی دوزخ مترس که نگاهارمده محمد علیه الصلوة والسلام منم آنگاه مالک علیه السلام دست مرا گرفت و از آنجا پیشتر شدم نذا در رسید که یا میکائیل بر خیز باد و باران را بگیر و همراه خود ببر بگرد محمد علیه الصلوة والسلام حلقه کن آنگاه میکائیل علیه الصلوة والسلام با هفتاد هزار فرشته روان شد بمقام مالک دوزخ رسید باد و باران بگرد من حلقه کرد تا بر سیدم بطبقه اول دوزخ که آن را جهنم خوانند و بلند می در او هزار ساله راه می باشد و بران در نوشته که وی اللهم طغفین و فریب آن در یک چو تره آتشین دیدم گفتم ای مالک این چو تره اذان کیست گفت این مقام من است و مالک در نزد خازن ازان درون گفت تو کیستی گفت منم مالک آنگاه در را بکشا دان درون رفتم یک فرشته دیدم گفتم این فرشته کیست گفت ضو حایل است آنگاه مالک گفت ای خازن این محمد علیه الصلوة والسلام است بروی سلام کن خازن پیش آمده سلام کرد و جواب سلام او و او هم همراه خازن هفتاد هزار فرشته بودند همچون شب تاریک سیاه گفتم یا مالک این همه فرشتگان داخل تو اند گفت در هر دوزخ این مقدار فرشتگان هستند حق تعالی ایشان را در فرمان من کرده است و مسافت این طبقه تا طبقه دیگر هفتاد هزار ساله راه است دوم آنکه فرمودند جناب حضرت علیه الصلوة والسلام مالک را گفتم که صفت این دوزخ را با من یک یک بیان کن گفت یا رسول الله طاقت نیارم و غمناک شوی



از حضرت اب الغرث نادر رسید که بنامی محمد علیه الصلوة والسلام را هر چیزی که از برای دشمنان او  
آلوده کرده ام مالک گفت یا رسول الله حق تعالی دوزخ را آفرید و او را نگاه بانهما آفرید که ایشان را زبانی  
گویند بر آنکه ایشان بپای چنان گیرند که دیگران بدست و اگر الله تعالی فرمان دهد یکی از ایشان  
را که انگشته در آسمان نهد در هم شکند و اگر یکبار آواز کند همه مخلوقات از هیبت او بیزد و هر یکی چیزی  
دارند که دوزخیان را بدان عذاب کنند و هر چه دارند که بر سر دوزخیان زنند قوله تعالی و لخصم  
مقامع من حدید اگر چه هر چه دوزخیان را بدان عذاب کنند و هر چه بخیر را هفتاد و سه  
و هر رکن را هفتاد حلقه اگر یکی از آن حلقه بر کوه باشد عالم نهند بگردان و آن را بخیر را بدان کافران  
اندازند و از دبر او بیرون آرند و هر دوسرا را با هم ببندند که هرگز جدا نشود قوله تعالی ثم فی  
سلسله ذرعی سبعون ذراعا فاسلکوا فیها فی النار و کثر دمان آفریده است که هر را  
چون شتری هر یک را هفتاد هزار مهره باشد و در هر مهره هفتاد هزار سیوی نه هر که اگر یک قطره ازان  
بر تمام آبها و دنیا نهند چون زهر گردد هر که آن را رویا کند دم بگذرد هفتاد سال از در دنیا و نفعی  
بالله منها سوم آنکه نوع اخر من عذاب الله تعالی در دوزخ جمیع از قوم آفریده است اگر یک قرح  
از آن بر همه دنیا افکند زهر شود چون آن قرح را بدست گیرند و در پیش روی آرند پوست گوشت بریزد  
چون بخورند اندامهای ایشان را ریزه ریزه کند قوله تعالی یصهر به صافی بطونهم و گویند که از قوم از  
خارست لقوله تعالی لیس لهم طعام الا من ضیج چون از قوم بخورند از آن گوشت گرم شود و رودهای  
ایشان را خوردن گیرند و از شکم ایشان بیرون آید اگر از آن جمیع بر سرهای ایشان ریزند پوست گوشت درگ  
من ایشان فرو ریزد و استخوان سوخته بماند آنگاه ندا آید که جد لهم العذاب فانی لا جد لهم الا بدان  
الله تعالی در دوزخ و او میاید و قح روان کرده است دوزخیان فریاد کنند از عذاب دوزخ و  
وران و ریای بجای ما هیان ماران و کثر دمان هستند هر روزی هفتاد بار دوزخی را بگزند چهارم آنکه نوع  
اخر من عذاب الله تعالی در دوزخ دریاها و کوهها آفریده شده است از آتش و سراییده بانی ایشان از ایشان آتش  
وزیر ایشان آتش قوله تعالی لهم من فوقهم ظلل من النار و من تحتهم ظلل آتش دوزخ چنان آتشی است که آتش دنیا  
بر روزی هفتاد بار از خدا تعالی پناه بخوراند از آن آتش چون خدای تعالی آتش دوزخ را بیا فریزد او میاید بر  
هنادند پس میدند و هزار سال بتافتند تا سفید شد و هزار سال دیگر بتافتند تا سرخ شد و هزار سال دیگر بتافتند تا  
سیاه شد و فرستگانی که در وی هستند همه سیاه باشند و دوزخیان همه بران صفت باشند در روز قیامت بر مذمت با دشمن  
الله تعالی بر خیزد بر آتش زند موج از آتش بر خیزد و ازان زبانی آتش بر آید و بخشم با کافران حمله کنند و



کافران پناه خواهند و بانیه در ایشان در آویز و لبوی و دوزخ کشد و عذاب کنند و صحن جهنم مهاده  
من فوقه غواش و تفسیر کنز العلوم امام ابو شعل سمرقندی آورده است که چون قلم بگرفتند و لا الضالین نام  
شد ظلمتی ازان ظاهر شد حق تعالی ازان ظلمت فرشته آفرید چنان بزرگ که هفت آسمان و زمین و در میان  
وی لقمه خواهد شد آن فرشته را فرمان شد که در کات دوزخ را بردار آن فرشته هفتاد هزار سال فرود رفت تا  
تحت الثری رسید و آتش دوزخ را در انجا ودیعت نهاد و باد بر تحت آن آتش دیگر نهاد و همچنین هفت طبقه  
بزرگ بر مگر طبق نهاد باز فرشته آفرید که طول او هفتاد هزار ساله راه بعد ازان فرشته دیگر آفرید ازان فرشته هزار  
مرتبه بزرگ تر از نگاه آتشی آفرید و این آتش بسوی فرشته حمله آورد آن فرشته سر بسجده نهاد و گفت الا امان  
حق تعالی صحفه آفرید بر آن آتش نهاد تا حرارت آسمان و زمین را نسوزد و حجم آنکه نوع اخر من عذاب  
الله تعالی روی دوزخیان سیاه باشد و سوخته و یک لب بر رسیده و لب زمین بسینه افتاده و اگر یکی  
از دوزخیان سر از دوزخ بیرون کند از مشرق تا مغرب همچون شب تاریک شود و چشم کور باشد قوله تعالی  
و یوم نحشر المجرمین ذرقاتاً و نحشرهم یوم القيمة اعمی و دست و پای ایشان برنجیر بسته بود قوله تعالی  
ان لدیننا انکالا و حیثما جائه ایشان قطران بود قوله تعالی سر بیلجه من قطران چون مس گداخته شود  
و کافران را پهل پوست بود و هر پوستی را پهل ارش سطبری بود و در میان هر پوستی آتش بود که بسوزد و دوزخی  
می گزود و مار می زهر میزند تا استخوانهای ایشان ریزه ریزه گردد و ندانند که اے مالک از سر گیر که ما نفس  
را از سر گرفتیم قوله تعالی كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیر لها لید و قوا العذاب ثم انکم و راخبار  
آمده که دوزخیان فریاد خواهند کرد و هر بار جزو میروی جواب نیابند اول بانیه نالند و آن چنان  
باشد که چون دوزخیان را بدوزخ در آرد ایشان را هزار سال عذاب نمایند بعد ازان بانیه نالند که او  
از الله تعالی درخواست نماید که عذاب ایشان را سبک تر کن قال الله تعالی و قال الذین فی النار کفرنا  
بجهنم ادعوا ربکم یخفف عنا یومئذ ما من العذاب بانیه جواب ندهند تا هزار سال بعد از هزار سال  
جواب دهند گویند که اهل تک تا تیکم و سلکم بالبیت چون از ایشان نوسید شوند هزار سال دیگر در عذاب  
صبر سازند آنگاه بملک دوزخ بنالند که قوله تعالی و نادوا یا مالک لیقض علینا ذلک گویند اے مالک از  
خدای تعالی درخواست نماید تا ما را ببیراند باشد که ازین عذاب برهمیم جواب ندهد و نوسید شوند بعد از هزار سال  
مالک جواب دهد که انکم اکنون ای بسا که درین عذاب خواهید بود چون از نوسید شوند و عذاب  
صبر نمایند آنگاه بخدای تعالی بنالند که ربنا ابصرنا و سمعنا فارجعلنا لعلنا نعمل صالحا و یدیم و دانستیم که آنچه  
پنجمین ان علیهم السلام گفته بودند راست بود است اکنون ما را بدینا باز گردان تا عبادت تو کنیم بعد از هزار



سال جواب آید که ولاتکلمون دور باشید و با من سخن گوئید و مرا برنخوانید بعد از آن همه  
 گنگ شوند و کور شوند و هیچ نه بینند که بدان بیایند و هیچ نشوند که بدان شاد شوند و نوبت شوند و دیگر  
 هیچ امید ایشان مانند خود بالله منهار تاج القصص آورده است که مالک گفت یا رسول الله  
 امت گنگار تر از دین در که دو چیز بود روی ایشان سیاه بود و گزین مار که دم نبود طعام ز قوم و شراب  
 حیم نبود و لباس قطران نبود و جاوید آن نباشد و فرقت و قطیعت و لعنت نبود و نامه ایشان بدست  
 چپ بود چون زبانیه بر روی ایشان برسدند آید که یا نادر کفی عن وجوه سجده کلا سبیل لك علی  
 مساجد هم هفتم آنکه در کتاب حیرت الانسان آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
 چون از اینجا پیشتر شدم غلغلۀ و باغی شنیدم هرگز این چنین شور و غوغا نشنیده بودم پرسیدم که این  
 چه شور و غوغاست گفت یا رسول الله غلغلۀ آتش و دوزخ است که هفتاد گروه را عذاب می کنند گفتم یا  
 مالک آنها کدام گروهند که در عذاب گرفتار می باشند گفت ظالمان و بخیلان و ربلو خوران و همسایه آزار  
 دهندگان و قمار بازان و کبوتر بازان و شطرنج بازان و کافران و سوگنده و غوغا کنندگان و بی ثادان  
 و روزه خواران و غیبت کنندگان و زنا کنندگان و حرام خواران و نوحه کنندگان و سخن چینیان و تکبر  
 کنندگان و بی حیایان و پادشاهان و انصاف و مال حرام جمع کنندگان و جاهلان فقهه کنندگان  
 و نوحه شنوندگان و لوطیان و مخنثان و خونیان و وعده خلافان و فاسقان و خشم کنندگان و بغض  
 کنندگان و حسد کنندگان و شراب خواران و شراب فروشان و برده فروشان و آفتاب پرستان  
 و جادوگران و بد مذهبان و کافران و گاو پرستان این طائفه را عذاب می کنند چون این سخن بشنیدم  
 در گریه شدم جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله بجانب راست راست خود نظر کن چون نظر کردم سه  
 قوم را دیدم یکی را روی چون روی سگ بود و دوم را روی چون روی خربود سوم را روی همانند  
 خوک بود ایشان را بنجرهای آتشین بسته اند و عذاب می کردند گفتم ای مالک اینها کدام قوم اند که این  
 چنین عذاب می کنند مالک گفت یا رسول الله اینها که روی سگ دارند خمر خوارانند و اینها که روی خوک  
 دارند ربلو خوارانند و اینها که روی خربود دارند پدر مادر آزار دهندگانند که باین عذاب گرفتارند هفتم آنکه  
 فرمودند چون از اینجا پیشتر شدم شعلهای آتش که دیدم چون بالا نظر انداختم تمامی آسمان از آتش بود  
 چون پایان نظر کردم تمامی روی زمین از آتش سرخ دیدم گفتم مگر جهنم همین است جبرئیل علیه السلام گفت  
 هنوز در میان تو دوزخ هفتاد هزار پرده حجاب است ازین سخن در تعجب شدم گفتم یا مالک سرپوش  
 دوزخ را بردار ببینم که چگونه است مالک گفت اگر مقدار سرسوزن بکشایم هفت طبقه آسمان و زمین



بسوز و حق سبحانه و تعالی هفت طبقه دوزخ را در دهان مار آتشین نهاده است و عرض هر یک دوزخ هفت  
 کس ساله راه است و بر وایتی در قصص الانبیا آورده است که مسافت هر طبقه دوزخ هزار ساله راه است  
 و لیکن در انبی آن بحضرت خدای تعالی و گیر می نماند یار رسول الله گرامی دوزخ عظیم است نماند رسید که یا مالک  
 یک پرده از آتش دوزخ بردار چون مالک یک پرده برداشت گفت ای حبیب خدا به بین چون نظر کردم  
 از هیبت آن بهوش شدم چون بهوش آمدم نظر بر دست چپ افتاد در طبقه اول وادی دیدم و در آن  
 وادی هفتاد هزار خانه بود و هر خانه پیرایه عذاب بود از مار و کژدم و هزاری مثل شتری و در آن وادی  
 جو میا دیدم پهنای هر یک هزار ساله راه بود کوه کوه آتش می جوشید و می خروشد آواز آن وادی در  
 گوش من می آمد گفتم یا جبرئیل امتنان مرا ازین وادی نصیب هست گفت یا رسول الله این وادی نصیب  
 کسی است که بخدای تعالی شرک آورده باشد و با تو ایمان نیاورده باشد و آنکه رسول صلی الله علیه  
 و آله و سلم فرمودند یک صندوق در میان دوزخ آویخته دیدم چنانکه تحت آواز آتش و بالای آن از  
 آتش هر پاره آتش که از آن صندوق جدا می شد در میان دوزخ می افتاد گفتم این چگونه صندوق  
 است مالک گفت درین صندوق حاتم طائی و نوشیروان عادل است و این پر کاهمه آتش  
 که از و جدا می شود سبب آن است که حاتم در دنیا گرسنگان را طعام دادی و بر بهمنگان را جامه  
 پوشانیدی و نوشیروان در دنیا عادل و انصاف کردی از سبب اعمال نیک عذاب ازین  
 هر دو کم می شود خدای تعالی بهیچ نیکو کاران را ضائع نکند هر که گرسنه را طعام می دهد حق تعالی سكرات  
 موت را بر وی آسان گرداند و هر که بر بهمنه را جامه پوشاند خدای تعالی میان آن بنده و آتش  
 دوزخ حجاب پیدا کند که سطرپی آن حجاب یا نصد ساله راه باشد بر وایتی آنکه آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم حاتم طائی و نوشیروان عادل را در اعراف دیدند چنانکه مذکور شد و هم آنکه فرمودند  
 چون پیشتر شدم و ملک را دیدم که بقومی موکل بودند و ایشان را بسلاسل و اغلال کشیده اند و  
 بانگ ایشان مانند برق خاطف و بدست هر یکی گرز آتشین بود اگر بر کوه زنند سر می شود و ایشان را  
 بان گرز ها میزدند و می گفتند که خدای شما کیست و پیغمبر شما کیست ایشان می گفتند که نبی و انعم آن  
 فرشتگان را گفتم که اینها چه کسانی گفتند اینها کسانی اند که در دنیا شک داشتند در بهشت و قیامت  
 و عذاب دوزخ و نعم بهشت و صراط و میزان و حشر و نشر و حوض کوثر فرمودند ازین نوع عذابها  
 گوناگون دیدم که صفت آن نتوان کردن چون در طبقه اول جهنم نگاه کردم با وجود آنکه عذاب و  
 از در کات مغلی سبک است نو هزار دریای آتش دیدم و بزرگی هر دریای چندان که اگر هفت آسمان



وزمین را در آن اندازند فرشتگان هزار سال بخیند نیابند و زبانیه درین دوزخ بظلمت تمام چنانکه اگر  
یکی از ایشان خواهد هفت آسمان و زمین را در یک جانب دهان خود پنهان سازد و جانب دیگر را خبر نشود  
یا زوهم آنکه در خبر است که مالک گفت یا رسول الله در جهنم وادی است که جهنم از سختی عذاب او هر  
روز هفتاد بار پناه بخدای تعالی ببرد و در آن وادی چاهی است که این وادی هر روز هفتاد بار از آن  
چاه بخدای تعالی پناه ببرد و در آن چاه ماری است که جهنم و وادی و چاه هر روز هفتاد بار بخدای تعالی  
پناه ببرد حق تعالی آن را معدود داشته از برای طائفه که قرآن خوان باشند از امت تو و بفسق  
مشغول باشند و را بخا ایشان را عذاب کند و ازوهم آنکه فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه  
و آله و سلم در دوزخ وادی دیدم پوشیده حق تعالی با مالک گفت تا آن را با من نمایم بر پوشش آنرا بر دست  
و از و آتش می ریخت حیات عقارب می گرختند من از جبریل علیه السلام پرسیدم که این چیست گفت  
و در چاه است یکی و یکی فلق و آن پوشیده است تا روز قیامت مالک گفت یا رسول الله اگر ازین  
و و مقدار سوزنی آتش بدنیار سده همه عالم سوخته گردد و هر چه در دنیا از کوه و سنگ و آهن است برآید  
یک حلقه از زنجیر دوزخ نباشد و اگر یکی از سگان دوزخ در دنیا آید هزار سال بر بالای آتش دنیا  
نشیند هرگز از خواب راحت بیدار نشود و هم آنکه در تفسیر معنی آورده که فرمودند حضرت پیغمبر علیه  
الصلوة والسلام در دوزخ قومی دیدم که لباسی ایشان را می بریدند گفتم اینها کیانند جبریل علیه السلام  
گفت اینها دانشمندان امت تومی باشند که در دوزخ گویند و قومی دیگری را دیدم که زبان ایشان می بریدند  
پرسیدم که ایشان کیانند گفت شاعرانند چهار و هم آنکه در کتاب معارجین آورده که فرمودند حضرت  
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در دوزخ آتشی دیدم از قیر سیاه تر ماران دیدم که هر یک چون مناره  
و کژدمان دیدم که چون شتر مرغی جو پهای صدید و حمیم غسلین روان شده و در خان ز قوم بار آورده  
چندان اقلال و نکال دیدم که مرا طاقت دیدن نماند مالک گفت یا رسول الله تو مترس که پوست  
گوشت تو بر آتش حرام است چون در آن آتش نظر کردم جماعته دیدم که می کشتند و باز دنده میگرداند  
گفتم یا مالک اینها کیانند گفت خونیا نند پانزدهم آنکه فرمودند گرده دیگر را دیدم که روی آنها سیاه و  
چشمهای کور گفتم اینها کیانند گفت آنها بیند که چشم از حرام باز نداشته اند و باخی تاکی خود را غرق گناه  
باید داشت و دین یوسف عقل را بچه باید داشت و اگر میخواهی که بچ دل کم بینی و هر جا که روی چشم نگه باید  
داشت شانزدهم آنکه فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گروهی دیدم که چشمهای  
ایشان از رق در دیاه و ایشان سیاه و لبهای زبرین بسینه افتاده و لبهای زبرین بر پیشانی



چسپیده در عذاب افتاده بودند و بانگ خردگامی کردند گفتم اینها کیا نند مالک گفت سرودگویانند  
و شاعرانند که از برای دنیا مردمان را مدح کرده اند رباعی تا چند ازین مدح شنای دگران با آنست هنری  
هنرستای دیگران با جنت طلبی خوش نجیبی بر خیزد کان ره نتوان رفت بیای دگران هم قدم آنگه  
فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم گروہی دیدم کہ طلبہاے آتشین بر سینہ ایشان ہنادہ  
و پیراہنہای قطران پوشانیدہ و عذاب سخت ایشان را می کردند گفتم اینها کیا نند مالک گفت یا رسول الله  
اینہا کسانے اند کہ با و از چنگ و رباب و طنبور و دف و نشا و درقص کردہ اند رباعی از چنگ و رباب  
اگر تو مسرور شوی با دررقص زبانگ و دف و طنبور شوی با بر سینہ طبول آتش بزنند ہائے آب شدہ  
ز قرب حق دور شوی ہمزو ہم آنگہ فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم گروہی را دیدم کہ آتش  
نگون سار می انداختند گفتم اینها کیا نند گفت کسانے کہ طاعت و عبادت بریا کردہ اند رباعی

تا چند دای زرق ازرق پوشی	وز بہر فتوح و فتون حق پوشی	در آتش و وزخت نگوئسار کنند
اغلال سلاسل مطوق پوشی	رباعی تا چند اسیر معصومہ زرق شوی	مشہور جہان ز غرب تا شرق شوی
گیرم کہ بز ہر شہرہ گشتے بہمان	در بحر عذاب حق مگر غرق شوی	مزد و ہم آنگہ در کتاب ارشاد

العارفین آورده است کہ فرمودند حضرت پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام مالک بن گفت یا رسول الله درین  
جہنم سہ ہزار چاہ ست از آتش و در اندی ہر چاہی سہ ہزار سالہ راہ ست فرمودند در انجام مردی را دیدم  
کہ از دہان و بینی او آتش بر می آمد پرسیدم این کیست مالک گفت این مردی ست کہ چون از  
خانہ بر آمدی دروغ گفتی دیگرے را دیدم کہ در جوی خون شناوری می کرد گفتم این کیست مالک گفت  
یا رسول الله این عالمی ست کہ علم خود را از بہادران دریغ داشتہ است و بعلم خود عمل نکردہ است مرد  
دیگری را دیدم کہ زبان آتش در دہان و نعلین آتشین در پایے و تاج آتشین بر سر و جامہ آتشین  
در بر گفتم این چہ گونه کس ست گفت این مرد و زبان ست دیگرے را دیدم کہ او را از زبان آویختہ اند  
حد میزدند گفتم این کیست مالک گفت این مردی ست کہ زن و فرزند خود را بے وجہ دشنام داد  
بستم آنگہ فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم نے را دیدم کہ از دہان او آویختہ بودند  
و دوست او از پشت بیرون کشیدہ قطران در حلق او میرنجاند زن دیگرے را دیدم کہ گوشت از تن  
خود جدا می کرد وزن دیگرے را دیدم کہ دوست او را بزبان او بستہ بودند و دو پایے با پیشانی او بستہ بودند  
ماران و کژدمان بر و گماشتہ وزن دیگری دیدم کہ تباوت آتشین گنگ و کمر بود وزن دیگرے دیدم کہ نگون سار  
در تنور آتش آویختہ بودند وزن دیگرے دیدم کہ از پیش و پس گوشت و پوست او را بنخن آتشین



بر میداشتند و او سیاه بود و زن دیگر دیدم که سر او چون سر خوک بود و دست پایی او مانند خر بود و زن دیگر دیدم که بصورت سگ بود و آتش از زیر او بر می شد و از زبان او بر می آمد فرشتگان ضربتها بر سر او میزدند و زن دیگر دیدم که دست پایی او در بند و سگان را بر دگماشته بودند و زن دیگر دیدم که زبان او از پس سر او بیرون کشیده بودند و ماران بزبان او آویخته از مالک پر سیدم که این زنان کیانند گفت یا رسول الله آن زن که بموے آویخته بودند زنی بود که موی خود را از ناحیه مانخی پوشیده و آن زن که بزبان آویخته بودند زنی بود که فرزند خود را رنجیده داشته و آن زن که از پستان آویخته بودند زنی بود که بی دستوری شوهر فرزند دیگری را شیر دادی و آن زن که گوشت خود را می کند و می خورد زنی بود که خود را بسیار استه تا ناحیه مان او را بیدری و آن زنی که دست پایی او را بسته بودند زنی بود که طهارت را نیکو نگردی و آن زن که کور و گنگ و کر بودند زنی بود که فرزند از زنا آورده و با شوهر خود گفته که از ان تست و آن زن که بختخن گوشت از تن خود جدا میگرد زنی بود که خود را از ناحیه مان نگاه نداشته و آن زنی که در تنور آتش آویخته بودند زنی بود که مرد و زن بیگانه را با هم جمع آورده بود و آن زنی که بصورت سگ بود فرزند از زنا آورده بود و آن فرزند را کشته بود و آن زن که سر او چون سر خوک بودند زنی بود که سخن چینی کردی و آن زنی که زبان او را از پس سر او کشیده بودند زنی بود که او فرزند از زنا آورده بود و سوگند بد و غ خورده بود که این فرزند من از زنا نیست

بست و یکم آنکه نظم

امام اتم صاحب یاسین	رسول خدا تحت طه نشین	کسان دیدار آتش کباب	نظر کرد ز دوزخ بر عذاب
شکسته شدی ز دندی دگر	یکی دید شکی ز دندش بسر	کلام خداوند بر باد داد	انخی گفتش این مرد قرآن نپاد
همی بختندش بسور اخ گوش	یکی دید قلعی ز گرمی نجوش	دمی گوش بر قول رحمن نکرد	انخی گفتش این حفظ قرآن نکرد
سبک ز آتش آنگس بپا خواستی	یکی دید کاتش بر دخواستی	بپا خواسته ز احترام تمام	انخی گفتش این پیش اهل کلام
یکی خشت پیش سپر ساختی	یکی دید کاتش بر دوافتی	بمسجد باین خشت برده بکار	انخی گفتش این طالب بخت یار

بگفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و فاطمه هزار هزار بگریه درآمد و زاری نمودند بگفت این چهار رسول خدا بنالید یا فاطمه مرخصی در اشک از دیده انداختند که از ترس حق گریه می ساختند فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باید که خود را ازین کار بمانگاه دارید و اگر از کسی گناه بوجود آمده باشد باید که توبه نصوح کند تا توبه او قبول افتد و از آتش دوزخ نگاه دارد آنگی بر حله امتان محمد علیه الصلوٰة والسلام توبه نصوح کرامت فرمای در همه رحمت نمای آمین یا رحمن بر جنتک یا ارحم الراحمین

باب سی و نهم در بیان دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم طبقه دوم دوزخ را که نطفی



## نام ست و آنچه در نظر خواجیه الصلوة والسلام در آمده است از عذابهای آن

از انجمله پنج چیز درین باب مبین می گردد اول آنکه در خبرست که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم  
 من و اخي جبرئیل علیه السلام و مالک دوزخ ازینجا پیشتر شدیم بطبقه دوم رسیدیم بلندی در او هزار ساله راه  
 بود و بران در نوشته بود که ویل للمشرقین مالک در نزد خازن از اندرون گفت کیستی گفت منم مالک آنگاه  
 در را بگشاد و اندرون رفتم یک فرشته دیدم گفتم نام فرشته چیست مالک گفت نام این فرشته طوحایل است  
 پس مالک گفت ای خازن این محمد علیه السلام است بروی سلام کن خازن پیش آمده سلام کرد و جواب  
 سلام او داد و همراه خازن هفتاد هزار فرشته بودند چون شب تاریک سیاه بودند گفتم این همه تابع تواند  
 مالک علیه السلام گفت همه فرمان بردارند و مسافت این طبقه تا طبقه دیگر هفتاد هزار ساله راه است و در  
 هر دوزخ هفت دروازه است و میان هر یک دروازه هزار ساله راه است و دران دروازه چندان  
 خلق بود که صفت آنها بجز الله تعالی دیگر نداند و دوم آنکه فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله  
 وسلم گفتم لے مالک صفت این دوزخ بامن یک یک بیان کن مالک گفت یا رسول الله طاقت نیاید  
 و نمکین شوی از حضرت اب الغر نداد و رسید که یا مالک هر چه حبیب ما گوید همان کن آنگاه مالک  
 گفت یا رسول الله در هر طبقه عذابهای گوناگون است و طبقه دوم ازان قوم نوح علیه السلام است  
 بعد از ان مالک گفت لے فرشتگان بروید و تماشا لے دوزخ با آنحضرت نمایند و ملائکه بر فستاد هفتاد  
 هزار طناب از حلقهای دوزخ انداختند و هر طنابی را هفتاد هزار فرشته بکشیدند ماران و کژدمان  
 سر بر آورده و درین دوزخ هفتاد هزار وادی از آتش است و هر وادی را هفتاد هزار شهرستان  
 می باشد از آتش و در هر شهرستان هفتاد هزار سرای است از آتش و در هر سرای هفتاد هزار ایوان  
 است از آتش و در هر ایوان هفتاد هزار حجره است از آتش و در هر حجره هفتاد هزار صندوق است  
 از آتش و در هر صندوق هفتاد هزار نوع عذاب است اگر یک سوراخ در دنیا کشانید همه جهان بسوزد  
 و دوزخ را چهار دیوار است و مسافت هر دیوار صد ساله راه است و درین دوزخ نیز هفتاد هزار  
 وادی دیگر است و در هر وادی هفتاد هزار کوه است از آتش و در هر سال دوزخ دو مرتبه نفس بیرون  
 می کشد یکبار نفس گرم بد شدش ماه گرم شود و یکبار نفس سرد می شدش ماه سرد می شود سوم آنکه  
 در قصص الانبیاء آورده است که الله تعالی نزد زبانیه آفریده است و در دوزخ گماشته و در فرمان  
 مالک کرده قوله علیها تسعة عشر و هر یک ازین زبانیه هفتاد هزار دست دارند بجانب راست



و هفتاد هزار دست دارند بجانب چپ و بر هر دست هزار کف و در هر کف هفت هزار انگشت  
 دارند و بر هر انگشت هزار اثره است و بر سر هر اثره یک ماری است و از سر آن هفتاد هزاره  
 ساله راه است و بر سر هر ماری یکصد و یک ساله است اگر یک زخم زده از دور آن هفتاد سال بمالد و بر هر  
 انگشت عمودی و از آتش اگر ازان عمود بایک رابر عرصات افکند همه مخلوقات خواهند که بردارند  
 نتوانند جنبانید پس این نزده فرشته را بدین صفت که یاد کردیم فرمان شد در دوزخ بروید گفتند  
 آنجا نتوانیم رفتن جبرئیل علیه السلام را ندانند و رسید که از بهشت خاسته بیار و بران خالم نوشته که لا اله  
 الا الله محمد رسول الله این خاتم را بر پیشانی هر فرشته نهاد و داغ محمدی صلی الله علیه و آله و سلم بر پیشانی  
 ایشان پدید آمد و این نزده زبانیه بیکبار در دوزخ درآمدند تا بروی قیامت و این زمان هر یک در دوزخ  
 و ایشان را از آتش دوزخ المی میرسد نگشته بشنود که داغ محمدی علیه الصلوة والسلام بر پیشانی  
 او بنهند آتش با و تا اثر نکند پس مؤمنی که هفتاد سال داغ احمدی علیه الصلوة والسلام بر دل او نوشته  
 باشند که اولی کتب فی قلوبهم الا یمان چه عجب که آتش دوزخ ویران نوزد چهارم آنکه در روضه  
 الاحباب آورده است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که دران دادی سگان دیدم بر مثال شتران  
 از آتش و گریگان دیدم بر مثال گاو و از آتش که دوزخیان را بدان عذاب می کردند و هفتاد هزار  
 دریل از آتش دیدم بزرگی هر دریای چندان که اگر هفت طبقه آسمان و زمین را دران اندازند و  
 فرمان شود که درآمده هزار سال طلبد او را نیاید و زبانیه باورین دوزخ بعطرت تمام چنانکه روایت کرده اند  
 که اگر یکی از ایشان خواهد که هفت آسمان زمین را در یک جانب دهان خود پنهان سازد و جانب دیگر را  
 خبر نشود چه آنکه فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در اینجا دریای دیدم که موج میزد  
 و میخروشید اگر خروش او بدینا رسید یک کس از آدمیان زنده نمانی الا می همه مومنان را از آتش  
 دوزخ نجات دهی بحرمه النبی صلی الله علیه و آله و سلم آمین یا ارحم الراحمین

خداوند امیدم رحمت تست	خداوند امیدم رحمت تست
مرا من لغای حضرت تست	مرا من لغای حضرت تست

کریمی کریان راست احسان	مرا نو مید ازین درگاه مگردان
------------------------	------------------------------

باب چلم در بیان آنسر و صلی الله علیه و آله و سلم دیدن طبقه سوم دوزخ را از احاطه گویند  
 و آنچه از عذابهای الهی درین دوزخ در نظر خواجه علیه الصلوة والسلام آورده است  
 از آنجمله هشت چیز درین باب مبین میگردد اول آنکه در روضه الاحباب آورده است که فرمودند حضرت



پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون من و جبرئیل علیه السلام و مالک دوزخ از اینجا پیشتر شدیم تا بر سیدیم بطبقه سوم دوزخ که آن را حطه گویند باندی در او هزار ساله راه است و بران در نوشته که ویل للمکذبین مالک در نزد خازن ازان درون گفت کیستی گفت منم مالک آنگاه در را بکشاد و اندرون رفتم یک فرشته بزرگ دیدم گفتم اے مالک این کیست گفت این فرشته را نام طریفیل است بعد ازان مالک گفت ای خازن این محمد علیه الصلوة والسلام است برو سلام کن خازن پیش آمده سلام کرد و جواب داد باز دوم همراه خازن هفتاد هزار فرشته دیدم همچون شب تازی یک سیاه بودند گفتم این همه فرشتگان داخل تواند مالک گفت آری همه در فرمان من می باشند و مسافت این طبقه تا طبقه دیگر هفتاد هزار ساله راه است و این طبقه سوم از کافران و از یاجوج و ماجوج است دوم آنکه در اخبار الملکوت آورده است که در هر دوزخ دری است و هر دری را بگردی از کافران قسمت کرده است که ازان در خواهند درآمدن و در هر دری هفتاد هزار کوه است از آتش و در هر کوهی هفتاد هزار رود و باز خشک است از آتش و در هر رودی هفتاد هزار وادی است از آتش و در هر وادی هفتاد هزار قصر است از آتش و در هر قصری هفتاد هزار خانه است از آتش و در هر خانه هفتاد هزار گونه عذاب است سوم آنکه فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام بعد مالک را گفتم که صفت این دوزخ را با من یک بیک بیان کن مالک گفت غمناک شوی از حضرت اب الغرنداء در سید که هر چه حبیب ما بگوید یا همچنان کن مالک گفت یا رسول الله چنانکه از جنس قید و بند و زنجیر و درخت زقوم در قرآن مذکور است و این دوزخ را هفت طبقه است و هفت سرت و در هر سری سی سی دهان است و در هر دهانی آن مقدار زبان است عدو آن بجز خدای تعالی دیگری ندارند بآن زبانها خدا را تسبیح می گوید و درین دوزخ درختانند که از آتش و خارهای آن مانند شیشه با آتش زبانه میزند و درین درختان میوه هست از آتش و در درون هر میوه ماری است پنهان چون کافران بجهت خوردن بلب رسانند آن مار هر دو لب او را خواهد گرفت و درین دوزخ کثرت سیاه اند و سگانش از آتش دوزخ و در فرشتگانند که ایشان را زبانی خوانند و خلقت ایشان از آتش و نیز بر دست گرزها دارند از آتش و بر سر هر گرز سی صد شخصت ستون است از برای عذاب دوزخیان چهارم آنکه در جنت الفردوس آورده که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند در دوزخ هفت دره دیدم کلانی هر دره هفت برابر زمین و آسمان بود دره اول قلق است فرمودند قلق وادی است در دوزخ که آنجا چاه است قعر آن هزار ساله راه است دور آن هزار چاه است و در هر چاهی هزار ساله راه است و در هر تابوتی



هزار مار و هزار می را در دهان هزار و دندان و در هر دندان هزار سبوی زهر است این وادی جای فاسقان  
 است دوم سحین است سوم عنی چهارم اثنای نجم اسفل سافلین و یک گروه دیگر دیدیم که در آن چاه اساده  
 و سنگ عظیم بر بالای او بود مالک گفت یا رسول الله درین چاه نظر انداز چون نظر کردم اگر سنگی بیرون آن  
 اندازند بعد از هزار سال تجت آن چاه برسد گفتم درین چاه کیانند گفت شراب خوارانند که از دنیا بی توبه  
 رفته اند بهیچ آنکه در کتاب معارجین آورده که فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در دوزخ  
 گروهی را دیدیم که آتش با طراف ایشان افتاده بود گفتم اینها کیانند گفت آنانند که تضرع و ضو میکردند و دست  
 تو و گروهی دیدیم که آتش بموی ایشان افتاده بود گفتم اینها کیانند گفت آنانند که غسل جنابت نکرده اند  
 گروهی دیدیم که سرهای ایشان را به تپکهای آهنین می کوفتند گفتم اینها کیانند گفت آنانند که در تر از و اندازه  
 تنقیص کرده اند و گروهی دیدیم که در پشت ایشان آتش بود گفتم اینها کیانند گفت آن کسانی که رکوع و سجود را  
 بجا نآوردند و گروهی را دیدیم که سرهای ایشان را بسنگ می شکستند گفتم اینها کیانند گفت آنانند که سرها  
 بنماز فرو دنی آورده اند و گروهی را دیدیم که از پستان آنها آویخته بودند و مارها بر ایشان گماشته بودند گفتم اینها  
 کیانند گفت اینها شیر بفرزندانشان خود نمی دادند تا نافر به شوند زنی را دیدیم که دست پای او را بسته بودند و مار  
 کشدم بروی مسلط کرده بودند گفتم این کیست گفت زنی است که در نماز کاهلی میکرد و گروهی را دیدیم که ایشان را  
 باره می بریدند گفتم اینها کیانند گفت آنها اند که راه بفرق زکریا پیغمبر نهاده اند و گروهی را دیدیم که در  
 خندقهای آتشین می انداختند گفتم اینها کیانند گفت اصحاب اخذ و دهند قوله تعالی قتل صاحب الاخذ و  
 التادعات الوقود و گروهی را دیدیم که دست پای ایشان را می بریدند و بر وایتی بردار میکردند گفتم اینها  
 کیانند گفت سحرانند قوله تعالی لا صلیبکم فی جذع النخل و گروهی را دیدیم که سرهای ایشان را می بریدند  
 گفتم اینها کیانند گفت آنانند که کار و بخلق بحی علیه السلام نهاده اند و گروهی را دیدیم که گوشه و در دوزخ  
 می انداختند گفتم اینها کیانند گفت آن کسانی اند که حق را بیا زارند **ششم آنکه** در خبر است که فرمودند  
 حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که چون دوزخ با من معروض شد اغلال و سلاسل و عقاب و غماق  
 و غلین آن را دیدیم و عم خود ابوطالب را در اینجا دیدیم که در ضحاح آتش بود یعنی آتش اندک چنانکه  
 نعلین آتشین در پای او بود که دماغ او می جوشید اگر حرمت من نبود می جای او بدر که اسفل بود  
 اما بگمان ابوطالب آنکه عذاب او از همه دوزخیان زیاده باشد **هفتم آنکه** در اینجا بشارت بشنود دوزخ  
 صعب است و لیکن کافران راست اعدت للكافرين و بهشت عظمت است و لیکن مرتقیان راست  
 اعدت للمتقين رحمت بسیار است و لیکن مومنان را دیدار حق است و لیکن سنیان راست

نادر

نادر



فساكتهم بالذین يتقون ويؤتون الزكوة والذين هم بايتنا موحدا وچيز است که آن آتش دوزخ را بکشد آب طهارت و آب چشم و دیگر خاک سجده و خاک تیمم قوله تعالى فلم تجده واما فتيهم و اصعبها طبيا کافران را و چيز است که آتش بدان افروخته شود که آن آتش که او را پرستیده اند و دیگر آن بت که او را پرستیده اند لاجرم چون کافران با آتش رسد در حال سیر و دوا فرون گردد چون مومن بدان رسد فرو نشیند هشتم آنکه نقل است که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند در انجام روزه را دیدم او را عذاب می کردند چون آتش بزبان او میرسد فرشته با و موکل بود آتش را از زبان او دور میکرد و میبست یکی را بدوزخ بدید آنجناب را در آتش نشسته اسیر عذاب را رسیدی چو آتش در ابر زبان او بگردید ملک دور اندر زمان او رسیدم که این کیست گفت این مرد و دست دران و سقته ابراهیم علیه الصلوة والسلام را و تحقیق نهاده در آتش انداخت بلطف خدای تعالی آتش گلستان و بوستان اگر دیدم مرد و از آن تعب نموده گفت الله اکبر ابراهیم علیه السلام معبود تو بے بزرگواریست چون او بزبان نام ملک دیان را اندیشرفت آن آتش از زبان او دور شدی میبست تعالی خدای کبیر کریم را که ضائع نگردانند از لیم را زهی حق بر حق رحیم لطیف را که ضائع نگردد ابر مور ضعیف را کجا ابر صلوٰة ضائع کند را طلبکار صلوٰة قانع کند را آنگاه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بطبقه چهارم آمدند

باب چهل و یکم در بیان دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بطبقه چهارم دوزخ را آنرا  
چشم گویند و آنچه از قهر و غضب الهی بین دوزخ در نظر نور حواجه علیه الصلوة والسلام در آمده است

از آنجمله سیزده چیز در اینجا مبین می گردد اول آنکه در جنت الفردوس آورده که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام من و اخي جبرئیل امین و مالک علیه السلام از اینجا پیشتر شدیم به سیدیم بطبقه چهارم دوزخ که آن را جیم خوانند قوله تعالى اذا النجيم سعرت و بلندی در او هزار ساله راه است و بدان در نوشته فویل للمصلين الذين مالک در نزد خازن اندرون گفت کیستی گفت منم مالک آنگاه در را بکشاد و اندرون رفتم یک فرشته عظیم دیدم گفتم نام این فرشته چیست گفت صمطائیل است پس مالک گفت ای خازن این محمد علیه الصلوة والسلام است بر من سلام کن خازن پیش آمده سلام کرد جواب او باز دادم همراه خازن هفتاد هزار فرشته دیدم همچون شب تاریک سیاه بودند مالک گفت یا رسول الله الله تعالی حرام کرده است آتش دوزخ را بر آن کسانی که با تو ایمان آورده اند و و هم آنکه فرمودند گفتیم مالک صفت دوزخ چهارم را با من یک بیک بیان کن مالک گفت یا رسول الله غمناک شو



حضرت ب العزت ندا در رسید که محمد علیه الصلوة والسلام هر چه گوید بشنوا مالک گفت یا رسول الله در هر طبقه  
 دوزخ عذابهای گوناگون است در قصص الانبیاء چنین آورده که مسافت هر طبقه هزار ساله راه است میان  
 این دروآن در دیگر هزار ساله راه است گفتم یا مالک طبقه چهارم ازان کیان باشد گفت ازان منافقان  
 است سوم آنکه در اخبار الملکوت آورده است که کبایر یعنی گناهان بزرگ هفده است چهار ازان بدل  
 تعلق دارد یکی کفر است و آن اکبر کبایر است دوم پیوسته بودن بنا فرامی خدای تعالی سوم نومید  
 بودن از رحمت خدای تعالی چهارم از عذاب خدای تعالی ایمن بودن و چهار دیگر بزبان نسبت دارد  
 یکی گواهی دروغ دادن دوم دشنام دادن بدینچه موجب حد باشد سوم سوگند دروغ خوردن ناتی یکی  
 پایمال شود چهارم فنون سحر خواندن و سه در شکم می باشد یکی خمر خوردن و یا آنچه مست کنند بود دوم  
 مال یتیم خوردن سوم ربا خوردن و دو در فرج است یکی زنا دوم لواط و دو بدست یکی خون ناحق ریختن  
 دوم وزدی و یکی در پای چنانچه از جنگ کفار گریختن مثلاً اگر یکی از دو گریزد و ده از دست اماند صورتی  
 که خصم غالب بود چنانچه یکی از چهار گریختن و بال نیست چنین گفته اند که الفلارم صلا یطاق من  
 سائر المسلمین و یکی در تن و آن نافرمانی کردن پدر مادر بود و جز این هفده کبایر دیگر هم هست در کتب  
 فقه گفته اند بر سبیل اختصار است و آنچه باری تعالی نمی فرموده است همه کبایر است و کافران و منافقان از  
 اصحاب مائده و آل عمران چهارم آنکه در احوال والدین حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 در سوره بقره فرموده که ولا تستغی عن صاحب الجحیم امام مهدی در تفسیری گوید که قرائت نافع و یعقوب  
 بفتح تاست و نهی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از سوال پدر مادر است و موجب نزول این آیه آن بود که  
 روزی رسول علیه الصلوة والسلام می گفت لیت شعری ما صنع ابوا س کاشکه بدانستم که  
 حال پدر مادر من بکار رسیده باشد رب العالمین گفت ولا تستغی عن صاحب الجحیم یعنی اے محمد  
 علیه الصلوة والسلام پیسن از حال ایشان که دوزخیانند چه کنم آنکه در خبر است که آن شب که سید عالم صلی الله  
 علیه و آله و سلم را بمعراج بردند زنی را بید زانیه شوریده که در دنیا جز بعصیت مشغول نبود و در سنه دس  
 اعلی بنام آن زن در جات دید گفت خداوند این زن بچه خدمت باین جایگاه رسیده است ندا در رسید  
 که آن زن روزی سگ را تشنه دید بر کنار چاهی افتاده آن چاه را نه دلو بود و نه رکن موزه خویش  
 از پاکشید و چادر خود را بر آن بست و ازان چاه آب بر کشید و آن سگ را سیراب گردانید و او را از انحال  
 بگردانیدم و بنام وی در علین در جات آراستم چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از معراج باز گشت در  
 کناره دوزخ گذر کرد و آواز ناله و زاری بسمع مبارکش رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام ادر کنی مرا در یاب



رسول علیه الصلوة والسلام نزدیک شد مادر خود را دید که در دوزخ بغداد بود رسول علیه الصلوة والسلام  
شفقت فرزندی در دل در حرکت در آمد خواست تا گوید که آئی دن فاحشه باین اعمال بد بیک شربت  
آب که سگ را داده گناهان او را عفو کردی چه بود که مادر را بشفاعت من در کار من کنی جبرئیل علیه السلام  
گفت که یا رسول الله نه جای سخن است ولا تسئل عن اصحابی بحیث شئت **ششم آنکه** امام سورا بادی در  
تفسیر سبحان الذی اسدی می گوید که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که مردی را دیدم در دوزخ  
معلق آویخته نعلین آتشین در پاها بود دل من از دیدن وی بهیچید گفتم یا خنی جبرئیل این مرد کیست  
گفت یا رسول الله بگذرد و میرس گفتم بگو که دل من در حدیث و بی بیچید ه ما ند جبرئیل علیه السلام گفت ولا تسئل  
عن اصحابی بحیث شئت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند بسیار الحاح کردم جبرئیل علیه السلام گفت بی اذن خداوند  
تعالی نتوانم گفتن گفتم دستوری بخواه جبرئیل علیه السلام گفت بروم دستوری نخواهم در حال غائب شد باز  
آمد گفت یا رسول الله خداوند تعالی می گوید که این پدر تو عبد الله است گفتم یا جبرئیل دلم یاری نمیدهد که بگذارم  
چه گوی روی دارد که شفاعت کنم جبرئیل علیه السلام گفت صواب نیست که او را شفاعت کنی اگر شفاعت  
او مبادرت نمای مبادا از شفاعت گنهگاران است باز مانی **هفتم آنکه** فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله  
علیه وآله وسلم چون نظر در دوزخ کردم آواز حزین شنیدم گفتم یا جبرئیل این آواز کیست گفت آواز  
پدر مادر است که گرامت تو درین شب معلوم کرده اند از تو امید شفاعت داشتند که در شان ایشان کنی  
پس چون تو باز گشته و شفاعت نکردی از تو نا امید شدند گفتند آه ازین انقطاع که میان ما و فرزندان است  
ازین سخن محزون شدم خداوند تعالی خطاب فرمود که ای محمد علیه الصلوة والسلام محزون مباش اگر  
حکم یافته بودی که مشرکان را بیا مرزم پدر مادر ترا می آمرزیدم ولیکن مقام شفاعت در شان امتان تو  
داده ام حتی ترضی و فوق لرضا قال الله تعالی یوم یفر المء من الذیخیه و امة و ابیه و صاحبیه و بنیه **هشتم آنکه**  
احمد بن عبد الله قبری در خلاصه السیر آورده که روایت میکند عائشه صدیقه رضی الله عنها گفت پیغمبر علیه الصلوة  
والسلام روزی بگورستان رفت بسیار طول بود بعد از آن رجوع کرد خرم و مسرور بودند فرمودند  
از خداوند تعالی طلب نمودم پدر مادر مرا زنده گردانید بمن ایمان آوردند و باز بر دند در خواشی بعضی از  
کتاب چنین یافته ام که نقل است از شیخ سعد الدین حموی که او با استاد خود رسانیده که فرمودند پیغمبر  
علیه الصلوة والسلام در شب معراج خداوند تعالی پدر مادر مرا با من نمود طلب تخفیف عذاب ایشان کردم ندا  
در رسید که با تو هر دو را بخشیدم پس ایشان را زنده گردانیده بدست من مسلمان کرد بعد از آن با سلام  
متونی گشتند **نهم آنکه** در کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین آورده که حضرت پیغمبر صلی الله



علیہ وآلہ وسلم در دوزخ بجای رسیدند کہ آتش موج میزد و را بخا جوان نو خطی وزنی را دیدند کہ در آتش میجوشیدند چنانچہ خود در و یک آب بجوشد ہر چند آن عورت می خواست کہ منحنی با حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گوید آتش اورا می ربود و در زیر آتش ناپدید می شد باز بروی آتش ظاہری شد بالاخر آن عورت خود را بمشقتی نگاہ داشت روی بان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کردہ گفت ای نوز دیدہ مادر وای سرور سینہ مادر بدانکہ من آمنہ مادر تو ام و این جوان پدر تو عبد اللہ ابن عبد المطلب است ماہر و بعداب دوزخ گرفتاریم حق تعالی ترا چنین مرتبہ عظمی و دولت معراج دادہ است چہ شود ما را شفاعت کنی و از عذاب دوزخ نجات یابیم حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دادل بایشان بسوخت خوست تا شفاعت کند نہادر رسید کہ اے حبیبم از دو امریکہ را اختیار کن اگر پدر مادر می خواہی از شفاعت امتان خود در گذر و اگر امتان را می خواہی از پدر مادر خود در گذر آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت از بہر پدر و مادر من نباید کہ ہمہ امتان بدوزخ روند پس گفت آئی از پدر مادر خود گذشتم امتان را اختیار کردم نہادر رسید کہ ای حبیبم تو از پدر و مادر خود گذشتہ و امتان را اختیار کردی من نیز پدر و مادر ترا رحمت کردم بعضی چنین گفتہ اند کہ درینجا مراد از رحمت

تخفیف در عذاب ایشان است فطم	شب قریب سلطان عالی جناب	گذر کرد بدوزخ پر عذاب
نظر کرد و آغاشہ آتش و جان	یکی عورتی دید با یک جوان	ہمی بود آن ہر دو اندر عذاب
بمثل خودی کہ جوشد آب	کہ در زیر آتش برفتی بجوش	شدی باز بیرون نمودی خروش
بسوی محمد نظر ساختند	بنوعی کہ خود را نگہ داشتند	بزاری در آمد زن نیک فن
کہ اے جان مادر نظر کن بمن	منم آمنہ مادر زار تو	بدنیاسہمے بودہ غوار تو
بود این جوان با تو صلہ پدر	گرفتار گشتہ بنا بر فقر	چنین مرتبہ با تو دادہ خدا
شدی پیشواے ہمہ انبیا	بید از لعل کسرت تاج را	عطا کرد حق با تو معراج را
ترا این چنین قسرب نزد رحیم	کہ ما یم اندر عذاب مجسم	چہ باشد کہ ما را شفاعت کنی
بیابیم ازین رہنما ایمنی	از تو این چنین سرت امید ما	حبیب خدا خواہد دوسرا
بدین حال دید او اب تمام خویش	مبارک دل او بشد ریش ریش	ہمی خواست تا خواہش از خدا
کہ از بہر ایشان کند التجا	نداشت بسوی رسالت مآب	ولا قسلس کرد او را خطاب
سوالے مکن بہر اہل حجیم	بود مزد ایشان عذاب الیم	نجات اعم خواہی ای بہرہ ور
گذر ساز از مادر و از پدر	اگر والدینت بخواہی امان	بدوزخ روند جملہ امتان
بنی گفت من امتان خواستم	کہ از والدینم گذر ساختم	دہم آنکہ در اخبار الملکوت



آورده است که فرمودند حضرت محمد مصطفیٰ صلی الله علیه و آله وسلم چون از بنجا پیشتر شدم وادی دیدم و در آن  
 وادی صد هزار کوه از آتش بود و ماران و کژ دمان همچون شتران و در آنجا دریای بود سیاه مسافت آن  
 پنجاه ساله راه بود گفتم این کدام دریا است مالک گفت این دریای است که وصف کرده است خداوند تعالی  
 اگر قطره ازان در دنیا بافتد هر آینه هلاک شوند تمامی اهل جهان و در کنار او درختی بود مرا و در آنجا بود  
 و میوه های او چنانچه سر با س شیطین گفتم این کدام درخت است گفت درخت زقوم است و جینی دیم  
 از آتش و روی ریم و خون روان بود و پولیش گنده تر بود از هر مرداری گفتم این کدام دریا است گفت  
 این دریای غسلین است خدای تعالی در قرآن مجید یاد کرده است و لا طعام الا من غسلین لایا طله  
 الا بالمخاططون و درین دریا گنهگاران را اندازند ریزه ریزه گردند با تبارک تعالی زنده شوند یا زود هم  
 آنکه فرمودند در آنجا و بیابان دیدم کشاده خازن در آتش گفت به بین یا رسول الله بسوے عظمت  
 پروردگار خود و اینچنان بود که میان آسمان و زمین و دران وادی ماران و کژ دمان بسیار بودند  
 چون اینها را دیدم هر چه قبل ازین دیده بودم همه را فراموش کردم و دران وادی فرشتگان بودند که میگفتند  
 یا رب ضائقنا مکاننا و تحیت مقادیرنا و زاد قرینا فوعزناک و جلالک لیتقمینک من عصلک فینا دیم الحیا  
 جل ثناؤه عز وجل و جلالی و ارتفاعی فاعلموا مکلا لا یضیک طوعلی گفت یا رسول الله سو گند یا آنکس که ترا به پیغمبری  
 فرستاده است اگر گمارد خدای تعالی ازین مانند سوراخ سوزن بر اهل زمین هر آینه خاکستر گردند و بر دروا  
 قطها بود از آتش گفتم این چه قتلهاست گفت این خانه های ظالمان است که درمی آیند و درین خانه ها و انداخته  
 شود و زنجیرها و اگر گمارد خدای تعالی عز وجل ازین قطره بر کوه های بزرگ هر آینه پاره پاره شود و حسمانه و تعالی  
 ازان در قرآن مجید میفرماید که ما خا علیهم موعده فی عید محمد و و از دهم آنکه در خبر است که آدم صلوٰه الله  
 علیه آ و خیر کرد و جبرئیل علیه السلام مقدار ذره از آتش دوزخ آورد و همین که بر زمین گذاشت هفت طبقه  
 زمین را سوراخ کرده بجای خود رفت جبرئیل علیه السلام بار دیگر آورد و هفتاد بار آب شست هم مانند تا هفت  
 بار بقولی هفتاد بار می آورد و باد میرفت جبرئیل علیه السلام در ماند فرمان حضرت اب العزت در رسید که  
 ما از برای کار سازی آدمیان در چوب و سنگ آفریده ایم آنرا بیرون کن و بخیان کرد و پیغمبر علیه السلام فرمودند  
 که اگر ذره از آتش دوزخ نزدیک بر آمدن آفتاب بر آید از نفسش آن آفتاب بسوزد باز گفت اندک  
 ترین عذاب دوزخ آن است که نعلین آتشین در پای او کنند که داغ او در جوش در آید خاصیت آتش  
 دنیا آن است که گنهگار را بسوزد و هم می گناه را چنانچه متر جرجیس علیه السلام را بسوخت و زبان مهر  
 موسی علیه السلام را بسوخت و خاصیت آتش دوزخ آن است که نسوزد مگر گنهگار را سوزد و هم در



خبرست که آتش دوزخ چنان باشد بر مومنان که آب ماهی را فاما آتش دنیا آب کشته شود آتش دوزخ کشته نشود مگر بد و چیزیکه بنور مومن در خبرست که فرمای قیامت بعضی از مومنان مناجات کنند و گویند که آئی اگر فرمان باشد ما در دوزخ در آئیم و احوال دوزخیان را به بنیم و شکرانه نمایم که ما از چنین مقام رستیم فرمان آید که در آئید چون مومنان در آیند در دوزخ و تماشا کنند و بر هر ذره آتش فرمان حضرت حق سبحانه و تعالی در رسد که جوایم مومنان <sup>فانوار المظفی</sup> حقایق دوم آتش سوزان دوزخ آب چشم گنگار آن کشته شود

**باب چهل و دوم در بیان دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم طبقه پنجم دوزخ را که آنرا**  
**سعی خوانند و آنچه از قهر و غضب الهی درین دوزخ در نظر خواجه علیه الصلوة والسلام در آمده**

از آنجمله شش چیز درین باب مبین می گردد اول آنکه در حجت الفردوس آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که من و انجی جبرئیل علیه السلام و مالک دوزخ چون از آنجا پیشتر شدیم تا به سیدیم بطبقه پنجم دوزخ که نام و سعیرست و بلندی در او هزار ساله راه است و بر در او نوشته که وبل لكل همنه مالک در نزد خازن از اندرون گفت کیستی گفت منم مالک آنگاه در را بگشاد و اندرون رفتیم یک فرشته بزرگ ویدم گفتیم نام این فرشته چیست مالک گفت نام این را طوفطایل می گویند بعده مالک گفت ای خازن این محمد علیه الصلوة والسلام می باشد برو می سلام کن خازن پیش آمده سلام کرد و جواب او داد و همراه خازن هفتاد هزار فرشته دیدم همچون شب تاریک سیاه ازین طبقه تا طبقه دیگر هفتاد هزار ساله راه بود و میان این در تا در دیگر هزار ساله راه بود و این طبقه از ان یهودان و تارک نمازان است دوم آنکه گویند که درین دوزخ سنگهاست که خدای تعالی در قرآن مجید یاد کرده است که قوله تعالى وقودها الناس و النجاسة علیها ملئکة غلاظ شداد کایعصون الله ما امرهم و يفعلون مایعصون در سراج القلوب آورده است که رسول علیه الصلوة والسلام پرسیدند مالک را که چگونه است احوال این ملائکه مالک گفت یا رسول الله فرشتگان مقرب را از ترس الله تعالی چشمها خشک شده است نمی بینند بیچاره فرزند آدم که غافل ازین احوال اند و هیچ خبر از ان ندارم سوم آنکه علمای دین گویند که اهل دوزخ هزار سال بنالند هیچکس بفریاد ایشان نرسد بعد از ان با خود گویند که در دنیا بودیم اگر بلا میرسید صبر میکردیم فرج می یافتیم در اینجا با صبر کردن پس هزار سال دیگر صبر سازند هیچکس بفریاد ایشان نرسد عذاب ایشان دور نشود و آنگاه گویند که سوائ علینا الجزعنا ام صبرنا ما لنا من محیص یعنی برابرست بر ما خواه بنالیم و خواه صبر نمایم ما را رستگاری نبود پس هفتاد و سال دیگر بنالند آنگاه ابر سفیدی پیدا شود ایشان آنرا به بینند پندارند



که باران خواهد باریدن از تشنگی خلاص خواهیم شد حق تعالی خطاب کند که یا مالک چه میخواهند گوید آنگاه تو دانایی که ایشان باران میخواهند حق تعالی خطاب کند از آن ابر بجای باران کثرتان برایشان بارند و نیش زنند هزار سال از درو آن بنالند پس از آن ابر سیاه پیدا شود باز پندارند که باران است بامر خدا تعالی از آن ابر باران بیارند اگر مردمان دنیا بکسی از آن باران به بینند همه بمیرند و اگر کسی را بگذر هزار سال در دوزخ ساکن نشود قوله تعالی نذرناهم عذابا فوق العذاب بما كانوا فاسدون

بنالست هفتاد سال اهل نار	کنند گریه و زاری بی شمار	رسد ناگهان قطعه ابر سفید
و را دیده سازند باران امید	کنند خرمیها که باران رسد	که از تشنگی جان ماواریه
مالک ند آید از دوزخ الجلال	چه در خست و در ناله ضلال	بگوید که این جمله باران طلب
که از تفت و وزخ شده تشنه لب	بنا که بامر خدا جهان	از آن ابر بار دوزخ کثرتان
ز نیش باهرس از اهل نار	بنالند از آن درو سال هزار	رسد بعد ابر سیاه ناگهان
و را نیز سازند باران گمان	ببارد ز قهر خدا مارها	زند ز جسم بر جان انگارها
به بینند از آن مار اهل جهان	که از هتیش جمله بهند جان	پیش هر که حشر و نشر دوزخ را

براند و بشناسد که حال برین جمله خواهد بود بر طاعت جهد کند و دل را درین دنیای فانی بی بقانه بندد و شب و روز از غضب الله تعالی ترسان باشد و در دنیا محبت نکند و از معاصی دور باشد و از شهوت و رغبت خود را هوشیار سازد چهارم آنکه مالک گفت یا رسول الله میان خدای که ترا برستی بخلق فرستاده است اگر مقدار سوزنی سوراخی از دوزخ بکشایند هر چه در دنیا باشد همه را بسوزد و اگر یک جامه دوزخی را از آسمان فرو آویزند از بوی گنده آن اهل جهان همه بمیرند حق تعالی بر قرآن یاد کرده است اگر کوه ها بنهند همه آب شوند اگر کسی را بغرب عذاب کنند آنکس که در مشرق باشد سوخته گردد و گرمی دوزخ عظیم است و قدر دوزخ دور و همین دم دوزخ سنگ و آدم بود و شراب او حمیم بود و طعام او زقوم بود چنانچه خدای تعالی میفرماید که ان شجرة الزقوم طعام الاثیم کلها لعل یغلی فی البطون و جامه دوزخیان سیاه بود و هفت دوزخ را قسمت کرده اند بر مردان و زنان و غیر آن پنجم آنکه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم از مالک پرسیدند که درهای دوزخ کثاده اند گفت آری و بران دری که بالاست هفتاد بار گرم تر باشد دشمنان خدای تعالی را بسوی آن در و با میرانند و زبانهها از دهان بیرون و طوقها بر گردن دوست بیارند و دست ایشان را از پس پشت ایشان بیرون و زنجیرهای آتشین بر بندند رسول علیه الصلوة والسلام بگریست مالک گفت یا رسول الله چشمهای ایشان از رق نشود سلاسل و اغلال نباشد مردان را



از ریش گرفته و زنان را بگیسو بکشند و ایشان فریاد نمایند و دراز را برینا کنند ششم آنکه چنن آورده اند که فرمودند پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مناجات کردم که یا مالک تعالی دوزخ را از برای چه آفریدی ندا آمد که دوزخ را از برای آن آفریدم که هر که بر من عاصی شود او را بدین دوزخ عذاب کنم گفتم یا مالک پادشاه اگر دوزخ بر تو عاصی شود و دوزخ را بر چه عذاب کنی ندا در رسید که ای حبیبم اگر دوزخ عاصی شود و دوزخ از آتش محبت که اندر دل نجبان ست بر دوزخ گمارم و دوزخ را عذاب کنم

باب چهل و سوم در بیان دیدن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم طبقه ششم دوزخ را که آنرا سقر گویند و آنچه درین دوزخ در نظر خواجه علیه الصلوة والسلام در آمده

از انجمله سه چیز درین باب مبین میگردد اول آنکه در تاج القصص آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم من و انخی جبرئیل علیه السلام و مالک دوزخ ازینجا پیشتر شدیم تا برسیدیم بطبقه ششم دوزخ که آنرا سقر خوانند و بلندی در او هزار ساله راه است و بران در نوشته که فویل للقاتیة قلوبهم عن ذکر الله مالک بر دوزخان از اندرون گفت کیستی گفت منم مالک آنگاه در را بگشاد اندرون رفتم یک فرشته عظیم دیدم گفتم نام این چیست گفت نام این فرشته شمس طایل است مالک گفت ای خازن این محمد علیه الصلوة والسلام است بروی سلام کن خازن پیش آمده سلام کرد و جواب او دادم همراه خازن هفتاد هزار فرشته دیدم همچون شب تاریک سیاه و مسافت این طبقه تا طبقه دیگر هفتاد هزار ساله راه است و میان این در تا در دیگر هزار ساله راه است این طبقه از ان ترسایان نصاری و مشرک پرستانست که با پیغمبر خود ایمان نیاورده اند و دوم آنکه در تفسیر آورده که می پرسند اصحاب یمن از گنهگاران چون بینند ایشان را در دوزخ قوله تعالی یتساءلون عن المجرمین تساءلون فی سقرهم منی چه چیز در آورده شمارا در سقر این سوال از برای سرزنش باشد قالوا لم ذک من المصلین لم نرک نطعم المسکین جواب گویند و دوزخیان که نبودیم مادر دنیا از نماز گذاران و نبودیم از دهندگان مر مسکینان را و کنا منحوص مع النخاضین و نبودیم مادر دنیا در می آمیدیم بکارهای باطل و آنچه نباید در آمدن و کنا نذکب ببیوم الدین حتی انا انالیقین و نبودیم مادر دنیا دروغ میداشتیم آمدن روز قیامت را تا آمدن ما مردن پس یقین شد که روز قیامت حق بوده است و دوزخیان چهار جواب گویند سبب در آمدن دوزخ را یکی آنکه نماز را ترک کردن و دیگر آنکه در و ایشان را طعام ندادن و دیگر باطل بطلالت یار بودن و دیگر آنکه قیامت را منکر شدن نصیب تو این ست که نماز را ترک کنی و حق خدای و صدقه و طعام از فقیران باز نداری و باطل بدعت و فاسقان یار نشوی و باشیخان و دانشمندان خیال و امرای ستمگاران را نشوی و از امیر المومنین علی رضی الله عنه روایت کرده اند که مراد از اصحاب یمن طفلان مومنان باشند که از گنهگاران پرسند که چه در آورده شمارا در دوزخ



ایشان گویند که ما نماند نمی گزاریم و طعام بدر و ایشان نمیدادیم و در باطلها شروع میکردیم طفلان گویند که ما نیز این همه را نمی کردیم و اما بر روز قیامت انگار نکرده بودیم فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ پس سو وندار و ایشان را در خواست شفاعت کنندگان و شفاعت کنندگان پیغمبران باشند و فرشتگان و شهیدان و عالمان و مومنان و نیکوکاران گنهگاران را شفاعت کنند مگر چهار گروه را نکنند یعنی نماز را و زکوة را و باطلان را و دروغ دارندگان روز قیامت را چنانچه مذکور شد سوم آنکه در کتاب واعظ المذکرین آورده است که در روز قیامت چون عاصیان را بدوزخ اندازند مالک دوزخ گوید که آتش بگیر ایشان را آتش بگیر و ایشان در آید گنهگاران در آن هول الله الله گویند آتش از ایشان بگیریز و تا بهفتاد و فرسخ مالک بانگ بر آتش زند بگیر این عاصیان را باز آتش قصه ایشان کند باز ایشان الله گویند باز آتش پس شود باز مالک بانگ بر آتش زند و گوید که بگیر این عاصیان را ای خاکسار سیاه روی من فرمائی می کنی آتش گوید ای مالک ازان روزی که الله تعالی مرا آفریده است با من شرط کرده است که اگر بگویند الله آسیده رسانی بفرایم تا بهفتاد هزار سال ترا آتش محبت دوستان بسوزند و خاک ترا بباد انتقام دهند پس مرا چه قدرت و زهره آن باشد که گرد و ذکر گویند گان کلمه الله ایم باز مالک در غضب گردد بانگ بر آتش زند نه بانی همه در شور آیند ماران و کثر دمان سرها بر آرد بیکبارگی بانگ نماید و حمله آرند و از هول آن کلمه الله گفتن ایشان را فراموش شود و آتش گردد ایشان در آید پس هر یک را در کنار گیر و غریب از اهل عرصات و صراط برخیز و مادران که فرزندان خود را از آفتاب بچاب میداشتند و بسند نازی پروریدند آن روز پدر مادر را در دوزخ بینند فریاد بر آرند سپرد و دختر و طفلانی که یک زمان از سینه مادر فرو دخی آمدند آن زمان ایشان را در آتش معاینه کنند و فریاد فغان برارند و خود را در آتش اندازند بدست پایی پدر و مادر آویزند باز آتش دوزخ بدین ایشان سی هزار ساله راه بگیریز و ایشان فریاد کنند گویند خداوند اگر مادران و پدران ما را در دوزخ انداخته ما را نیز در دوزخ فرماید ای ایشان انداز و اگر ما را بطفولیت از ایشان جدا کردی در عقبی ما را از ایشان جدا کن هر یک مادر و پدر خود را گرفته فریاد کنند از ناله وزاری ایشان غریب در ملکوت و شور در جبروت افتد ملائکه عرش و کرسی همه در گریه در آیند و جسم خلایق زمین و آسمان نزاری کنند و گویند خدا و ندا اگر بر این گنهگاران قهر میکنی کی رحم و کرم در باره این طفلان کن در حین آن نوحه وزاری بناگاه جبرئیل علیه السلام از حضرت رب العزت در رسد همه خلایق چشم با و دارند که مگر فتح یابی پیدا شود چون جبرئیل علیه السلام آید چند شیشه آب از زیر عرش بیرون آرد بدان طفلان بدهد گوید که این آب را بسمت دوزخ اندازید طفلان آن آب را بسوی دوزخ اندازند آتش



از خوف آن گریزد و قطرات آب چون شهاب دنبال آتش را بگیرد تا تمام آتش افسرده گردد و جمله حقایق ازان متحیر مانند و پرسند که این چگونه آب بود جبرئیل علیه السلام گوید که این آب چشم گریه مصیبت زدگان می باشد که مادران و پدران در مصیبت مرگ فرزندان از خوف گناهان خود اشک از دیدگان بر رخساره عذار روان کرده اند و آن کودکان هر یکی چون دانه مروارید در نظر ایشان در دنیا می گشتند ناگاه عتاب اجل بر سر ایشان پرواز کرد و هر یکی در پنجه مرگ گرفتار شده و شعله آتش فراق سینهای ایشان کباب کرده و جویهای آب از چشمهای خود روان کرده اند آن آب را در شیشه کرده در زیر عرش مجید بزرگوار حق سبحانه و تعالی میداشتنند تا امروز دستگیر وقت آن در ماندگان و بیچارگان شد

**باب چهل و چهارم در بیان آنسر و صلی الله علیه و آله و سلم دیدن طبقه هفتم و دوزخ را که آنرا باویه گویند و آنچه درین دوزخ در نظر خواجه علیه الصلوٰه و السلام در آمده است**

از جمله شش چیز درین باب مبین خواهد شد اول آنکه فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم من و انخی جبرئیل و مالک از آنجا پیشتر شدیم تا برسیدیم بطبقه هفتم دوزخ که آن را باویه گویند و بلندی در او هزار ساله راه است و بران در نوشته که فویل للذین یکتبون الکتاب باید یصحرا ملک و بر بزدخان از اندرون گفت کیستی بر در گفت منم مالک انگاه در را بکشاد اندرون رفتم یک فرشته دیدم گفتم نام این فرسه چیست مالک گفت نام این فرشته طمطایل است گفت ای خازن این محمد علیه الصلوٰه و السلام است برو سلام کن خازن پیش آمده سلام کرد جواب او باز دادم همراه خازن هفتاد هزار فرشته دیدم همچون شب تاریک سیاه بودند و دم آنکه در اخبار الملوک چنین آورده که فرمودند مالک دوزخ را گفتم که احوال کافران و عزازل در دوزخ چگونه است گفت در ازی روز قیامت پنجاه هزار سال است و کسانی که دران روز در دوزخ روند در قعر فروروند باز به بالا آیند باز در قعر فروروند همچون ماهی که بر و غن نخسته شود باز پوست گوشت تازه شود ابدال آباد و عذاب باشند و باز بگردانند و تازه و فریاد بر آرند قوله تعالی و نادعی اصحاب النار اصحاب الجنة ان افیضوا علینا من الماء و هم اذن قحوا الله ای بهشتیان آب سوز ما بریزید فرمان آید که نعمتهای بهشت بر شما حرام است اگر شمارا مقام سردی باید در دوزخ نیز مقام سرد آفریده ام آنگاه مالک دوزخ ایشان را در وادی سرد فرود آراند آن وادی را نام زهریه است از برف و سرماست پس در سردی آبخان بگردانند که استخوان هم در گداز آید و باز گوشت و پوست تازه شود فریاد بر آرند که یا مالک باز ما را دران آتش



انداز محسن دایم در عذاب باشند سوم آنکه در اخبار الملکوت آورده است که حق تعالی باد و زخیان  
تشنگی را و گرسنگی را گمارد و فریاد برارند که ای مالک از گرسنگی حیران شده ایم مالک از میوه درخت زقوم  
ایشان را بخوراند چنانچه حق تعالی فرموده است که فَمَالَتُونَ مِنْهَا الْبَطُونَ چون نخوردند بزور بخوراند  
باز از تشنگی فریاد برارند در دوزخ دریا های ریم است اذان ریم بخلق ایشان بریزند تا شکم ایشان  
پر شود و فلیند و قواحمیما و غساقا و آنچه در شکم است همه فرو افتد آن لیستغیثوا یغاثوا جماع کالمهل یشوی  
الوجوه بئس الشرب بر تهید المعرفت آورده که بعضی دوزخیان را از بانها از قضا بیرون آورده قلابها  
آتشین در گلو کرده بدوزخ آویخته باشند بعضی را ماران و کژدمان فرو نمایند چهارم آنکه در اخبار آخرت آورده که  
رویهای بعضی دوزخیان سیاه و دندانهای ایشان مانند کوه احد و لب بالا تا نیم سر باشد و لب زیرین آویزان و سطلری پوست  
چهل دو گز باشد گویند که در دوزخ بمقدار هفتاد هزار کوه آتشین می باشد بران کوه سوار سازند و باز فرو آورند و هفتاد و  
هزار سال باید که بالا بروند و روغنهای سوزان بر روی هر کی بریزند بجز درختن گوشت روی فی الحال بریزد  
و بگذارد استخوان سفید پدید آید و فغان بر آرد از گریه ایشان جو بهای آب شور و تلخ در دوزخ روان  
شود و هم در آن غوطه خورند خازنان دوزخ گویند که لے خاکساران با شما یان یسج پیغمبر نیامده بود  
که ازین روز و ازین عقوبت شمارا خبر دادی گویند آری پیغمبران آمده بودند و بیم کردند و لیکن  
ما استوارند اشتیم و ایشان را دروغ گوی پنداشتیم و تکذیب کردیم خازنان گویند که پس این دعا و فریاد  
شما گمراهی است شمارا ازین عذاب خلاصی نیست باز فریاد برارند که لے پروردگار ما را پیشینان  
دین کفر تعین کردند و در خاطر با نقش کفر را نشانند فرمان در رسد که کحل ضعف بر هر کی از شما و هلاک  
شما یکے بر دو عذاب است پنجم آنکه در تفسیر سوره ابراهیم علیه السلام مسطور است که در دوزخ کافران  
شیطان را ملامت کنند که تو ما را بفریفتی و تلقین کفر و صلاک کردی و ما را در بلا انداختی شیطان از  
مالک اجازت خواهد که تا خطبه کند بر اهل دوزخ که یا ذرعة الشقاوة ان الله وعدکم وعد المحق لے  
گروه بدجنان و گمراهان و ای دین بر باد دادگان بدانید که خدای تعالی وعده کرد شمارا که مرا به یگانگی  
خوانید و شرک نیارید بعد از مردن شمارا زنده خواهیم کرد و مکافات بر گردانیم شما خواهم داد  
و وعدتکم فاخلفتکم و عدایتی داشتیم با پدر شما آدم علیه السلام وعده کردم شمارا وعده باطل که پرستیدن  
بت کنید و شرک آرید تا این بتان و سنگیر شما یان شوند خلاف کردم خدای تعالی را که او خالق انس  
جن است اطاعت او را نکردید اجابت نمودید سخن مرا که مردود ملت و ملعون و ملعون بودم بوسوسه  
و فریب من مغرور و فریفته شدید و از وعده رحمانی غافل شدید و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان عوتکم



فاستجبتم لی و بر شما قهر و جبر نبود کفر و ضلالت بزور نمی فرمودم بلکه ترغیب بوسوسه و تلبیس باعث  
 می شدم شما چرا پرده غفلت در پیش عقل خود افکندید و حق را از باطل فرق نکردید و وعده دوست  
 را از فریب دشمن نشناختید پس باختیار خود در کفر و ضلالت افتادید فلا تلمونونی و لوموا انفسکم  
 پس ملامت نکنید مرا بلکه ملامت کنید نفسهای خود را که این همه باختیار خود و باراده خود و تکلیف من  
 کرده اید ما انما بعصمکم و ما انتقم بصرخی من شما را فریاد نتوانم رسید و نه شما را فریاد توانید رسید  
 من کافر شدم در روزی که سجده نکردم آدم علیه السلام را کافران گویند که رست می گوئی با فریب تو مغرور  
 شدیم و از فرمان انبیا علیهم السلام غافل شدیم و این کفر و ضلالت باختیار خود کرده ایم پس پنج صد  
 سال دیگر نوحه و زاری نمایند و باز گویند سوا علینا اجر عنام صبرا ما لنا من محیی الاکون خواه نوحه کنیم و  
 خواه صبر نمایم ما را ازین عذاب خلاص نبود **ششم آنکه** چون دوزخیان را طاقت نماند فریاد  
 بر آرند که یا مالک لیقض علینا ربک ای مالک بگو با خدا که خود تا بمیرانند ما را که ازین عذاب خلاص  
 یا بهم قال انکم ما کثون مالک گوید که بعد ازین شما را مرگ نیست و همچنین دایم در عذاب خواهید  
 بودن باز زاری نمایند و هزار سال دیگر بنالند و گویند که خداوند اعلیٰ علینا شقوتنا و کما قومنا ضالین  
 شقاوت بر ما غلبه کرد و عذبتهم ما را ازین عذاب بیرون کن و بدینا فرستان اگر طرفه العین نمایم  
 فرمانی یک بصد عذاب کن فرمان در رسد که خوار مانید در دوزخ و سخن گوئید با من و خاموش باشید  
 پس نا امید شوند آورده اند که در دوزخ چاهی است مهیب نام جباران را در آن چاه بیاویزند و بعد  
 از آن دوزخ را اندر رسد که هل امتلأت آیا پر شدی یا نه دوزخ گوید که هل من صهید هنوز چیز دیگر  
 افزون کن ابدالا بد حال کافران این باشد از هزار یکی را گفته نشده است آنچه در کتب و در تفسیر است  
**هفتم آنکه** آورده اند که در کتاب ریاض المذکرین بعد از آن مالک دوزخ گفت یا رسول الله امتان  
 خود را بگو تا گناه نکنند من بر هیچ کس رحم نکنم این جای ظالمان است و این جای خمر خواران است و این  
 جای نماندان است و جای زنا کاران و ربوا خواران است خواه عالم صلی الله علیه و آله و سلم  
 چون این حال بدید در یاس شفاعت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از باطن موج زد و چشمهای اشک  
 از جویبار دید و مبارک روان شد تبصرع و زاری بحضرت کرد گاری عرض داد و شفاعت امت  
 مبارک نمود گفت ای جبرئیل این عمامه از سر من بگیر تا یک مرتبه سر خود را بر آستانه دوزخ نهسم  
 و حاجت از حضرت عزت در خواهم که ایشان را طاقت عذاب دوزخ نه و سر مبارک را برهنه ساحت  
 بر آستانه دوزخ نهاده می نالید و آب از دیده مبارک می بارید و می گفت امتی امتی خداوند امتان



عاصی من پر گناهند به همانکه گویند ه لا اله الا الله اند بوحانیت تو و بر سالت من اقرارند ایشان را بمن  
بخش خواجه عالم علیه الصلوة والسلام بهمان طریق می گریست و جبرئیل علیه السلام نیز می گریست و ملائکه  
سماوات نیز میگریستند و قطرات اشک ملائکه از اوج فلک در گذشتند و غلغله در ملکوت افتاده خواجه عالم  
علیه الصلوة والسلام گفت خداوند اگر امتان مرا بخشی من برای آستانه دوزخ بر ندارم و از ناله و گریه  
نیا سایم ناگاه خطاب ب الارباب در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام اراده ما آن است که چون  
روز قیامت شود خلق اولین و آخرین سر خود از گور بردارند و در محشر قیامت بیایند انبیا و اولیا حاضر  
شوند و تو بر بالای مقام محمود بر آئی و عاصیان امت را از من درخواهی و من ایشان را با تو بخشم  
آوران روز عزت و شفاعت تو ظاهر شود و دهم فضل و رحمت من تومی طلبی و من می بخشم چندان عاصی  
با تو بخشم که توازن را ضعیفی شوی قوله تعالی ولسوف يعطيك ربك فترضه

## فصل در ذکر بیرون آمدن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از طبقات دوزخ و با جازت حضرت حق سبحانه و تعالی بجانب زمین نزول فرمودن

در دلیل العارفین آورده که چون سرور عالم علیه الصلوة والسلام از معاینه طبقات دوزخ فارغ شدند پرسیدند  
که حق سبحانه و تعالی طبقات دوزخ را بر چه چیزها داشته است گفت حق تعالی ماری آفریده است و در آن  
روز که دوزخ را آفریده بود فرمان آمد که ای ماری چنانچه با تو میدهم نگاهدار مار گفت بنده فرمانم نداد و رسید  
که دهان خود را باز کن مار دهان باز کرد حق تعالی با فرشتگان فرمود تا دوزخ را در دهان مار نهادند مار  
در دهان خود دوزخ را گرفت لب بالاسی او به قسم آسمان است و لب پایانی او به قسم زمین است اگر دوزخ  
در دهان مار نبودی جمله جهان از نفس او سوخته شدی چون روز قیامت بر ندامت شود حق فرمان  
دهد که فرشتگان دوزخ را از دهان مار بیرون آرند دوزخ را هزار سلسله باشد و بر هر سلسله فرشته بود و  
فرشته را بزرگی چنان بود که اگر حق تعالی فرمان دهد جمله آفریدگان را یک لقمه کند آنگاه دوزخ را ببندد  
یک دم زنده جمله حشرات قیامت پر دو و گرد و در قصص الانبیا آورده است که رسول علیه الصلوة والسلام  
فرمودند چون دوزخیان را معاینه کردم حال بر من گشت جبرئیل علیه السلام را گفتم که مرا بمقام عز  
نویس برسان پس جبرئیل علیه السلام مالک گفت که درهای دوزخ را واکن مالک گفت ای خازنان  
درهای دوزخ را داسازید چون ایشان کشاوند مالک گفت یا رسول الله فی الحال از اینجا بیرون شو  
که از شرافت تو آتش دوزخ سرونی شود پس جبرئیل علیه السلام دست مرا گرفت و برگرفت خود



انداخت و از آنجا پرید عقل از من پرید گفت مترس که ترا الله تعالی ایمن گردانیده است پس فرمودند که  
من و جبرئیل علیه السلام و مالک از هفت دوزخ بیرون آمدیم و از دریای رحمت نیز بیرون آمیم و در آنجا  
رسیدیم که هفت طبقه زمین بر کتف آن فرشته است جبرئیل علیه السلام بانگ زد که ای ساکنان  
هفت طبقه زمین درهای زمین را بکشاید ایشان و اگر ندید جبرئیل علیه السلام از آنجا نیز پرید و بیرون  
آورد و شکر باری تعالی بجا آورد و بعد از آن بر بالاسی براق سوار شده روان گردیدیم در طرفه العین  
خود را بمقام عز خویش دیدیم چون بحجاب اول رسیدیم از پس پرده آواز آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام  
ویدی نعمتهای من گفتم دیدم گفت دیدی عذابهای که از برای کافران و عاصیان نهاده ام گفتم دیدم  
آورده اند که در آن مقام رسول صلی الله علیه و آله و سلم این دعا را بخوانند که اللهم انی اعوذ بک واعوذ  
برضا بک من سخطک واعوذ بک منک لا احصى ثناء علیک انت کما انتیت علی نفسک بزرگان در شرح این  
و عا گفته اند که چون حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم را در بهشت و دوزخ بگذرانیدند از نعم  
بهشت و از عقوبات دوزخ خبردار کردند همه آثار عفو اندر بهشت دید و همه نتائج عقاب اندر دوزخ  
دید ازین گریزان و در آن آویزان شد فرمود که اللهم انی اعوذ بک بعفواک من عقابک ای بجنبتک من فناءک  
بعد از آن بر رف استار بر و مکشوف کردند که امی محمد صلی الله علیه و آله و سلم عنان اختیار از دست بهشت  
و تار بیرون کرده ام و هر دو را از گدازش و نوازش معزول کرده ام اگر بهشت نوازنده بودی آدم علیه السلام  
را بنواخته و اگر آتش سوزنده بودی ابراهیم علیه السلام را بگداخته و سوزنده آتش نیست بلکه سخطا است  
و نوازنده بهشت نیست بلکه رضا است اگر بر تو رضا خود بر آتش سرکش دوزخ افکنیم بوستان و  
گلستان گردد و اگر صاعقه از صواعق سخط خویش را بر بوستان و گلستان بهشت باغ رضوان گذرانیم دوزخ  
مالک و برنج مهالک گردد چون این معنی بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مکشوف گردانیدند گفت اللهم  
اعوذ برضائک من سخطک یعنی پناه می خواهم بر رضای تو از خشم تو بعد از آن ازین مقامش گذرانیدند با و  
نمودند که رضا و سخط و صفت اند تا موصوف اظهار صفت نکنند فعل پدید نیاید فریاد خواستن از صفت یکسو  
نهاده گفت اعوذ بک منك فریادی خواهی که از تو با تو بزرگان گفته اند که شکایت کردن بر سه وجه است  
از دوست بغیر دوست و یا از غیر بدوست و یا از دوست هم بدوست اما از دوست بغیر دوست شکایت  
کردن تبرا است تا از دوست بالکلی مبرا نگردد و بغیر دوست شکایت نکنند و از غیر دوست بدوست  
نالیدن شرک است و از دوست بدوست فریاد خواستن عین توحید است چرا که او باری ناید که جز تو  
کسی ندارم **بیت** دارم گله بسیار مرا نیست رفیق چندین گله جز با تو ندارم بکه گویم نظیر این قصه یوب



علیه السلام است که از شکایت وی حکایت فرمود که قوله تعالی انی مَسْنِی الضُّرَّ باین شکایت او را صابر خواند  
 که انا وجدنا صابرا و نگفت که یا ایها الناس انی مَسْنِی الضُّرَّ بلکه گفت دبت انی مَسْنِی الضُّرَّ این سخن  
 وقتی گویند که عجز خویش پیش قدرت آرند و ذل خویش از غیر باز بر ندیشیت بیا بیا که مرا طاقت جدائی نیست  
 را ما کن که دلم را از غم رهایی نیست ۲ دلم بر وی و اگر سر جد کنی ز تنم ۲ بجان تو که دلم را از سر جدائی نیست تا بعد ازین ازین  
 مقام نیز بگذرانید و بسراوندان دادند که فریادی خواهی از فراق بوصول خواه خواه اگر فراق خواهم هزار  
 فریاد کن تا آنگاه که عقد وصال می بستیم و قطیعت فراق می انگندیم تا بوده احوال میدیدم و ناگفته  
 فریادی شنیدیم القصه هر چه باراده از لیه خواستیم بقدیم رسانیدیم فریاد چه سود دارد چون این معنی بر  
 آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مکشوف گشت گفت لا حصی ثناء علیک انت کما اثنت علیک خداوند  
 من نمی توانم که ترا بتایم و ندانم که چون ستایم ای درویش این تعجب به بین که همه خلق ثنای حق تعالی  
 از وی می آموزند و اینجا از ستایش او دم زدند و نمی یار و تا بحد ثنای دیگران چه رسد فقیر بچاره را چون ازین  
 مقامش بگذرانیدند و در سرش ندادند که لا حصی از تو اقرار عجز است چنانچه گفتا راعود بک  
 دعوی قدرت این عجز صفت تست هنوز نظر در آینه صفت خویش داری تا از نظاره همه کون مارانه بینی  
 گفت انت کما اثنت علی نفسک یعنی ستایش خود هم تو دانی و هم خود توانی بزرگان گفته اند که لا حصی  
 تجرید است کما اثنت تفرید است تا بنده غیر از حق مجرود گردد حق را فروماند چنانچه حضرت شیخ فرید الدین  
 عطار قدس سره درین باب فرموده است غزل

تا ترا نقاش صورت از میان آید پدید  
 نور چشم خویش نهانی اگر پیدا شوی  
 تا پدید آرند اصل عیان آید پدید  
 خار گل چون مختلف فدا حیران مانده ایم  
 نور تاب سیر و رنگ و آن آید پدید  
 چون تو نام کرد حل این داستانک

بگذار از نقش دو عالم خواه نیک خواه بد  
 در میان جان تو گنج نهان آید پدید  
 چونکه اصل کار راه را هر هر دو کی  
 آچار خار گل آن گلستان آید پدید  
 اگر تو نشنودی من بشنو که شاهی دو کون  
 زانکه در هر نکته صلستان آید پدید

بر کناری شوز هر نقشی که آن آید پدید  
 تا زنی نقشیت نقش جاودان آید پدید  
 تا پدید آید از عشق از هر که پیوسته بهر  
 اختلاف از بهر چه در کار و آن آید پدید  
 باز کن چشم به بین کنز نشانی جسم را  
 میزبانی کرده عمری میمان آید پدید  
 فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله

علیه و آله وسلم چون بآن دولت مشرف شدم با من خطاب کرد که یا محمد علیه الصلوة والسلام نعیم بهشت  
 و شاید دوزخ چون دیدی گفتم خداوند نعیم جنت چنان دیدم که شمار ندارد و وصف شاید نارتو توانی  
 نمودن فرمود یا محمد علیه الصلوة والسلام تو و امتان تو فرمان بردار از شاید عذاب آن در حصن امن امان  
 و کف عصمت ما خواهید بودن اکنون باز گرد و خلق را بایمان و نعیم جنت و لالت نما و ادشاید



عذاب آتش اجتناب فرمای بعد از ان چند نصیحت مرا آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را بخودی خود از زانی داشت اول آنکہ چون ترا حزن و اندوہی پیش آید مرا یاد کن کہ در ان وقت من نزدیکترم از نفس تو دوم آنکہ از دعای مظلومان ترس کہ میان من و دعای مظلوم حجاب نیست اگر چندی کہ کافر باشی سوم آنکہ بے محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام صبر کن بر شداید از تجرب و عناد و استکبار متحرز باش و بدینا مغرور نباشی و با او افتخار مکنی کہ دنیا در معرض زوال است و با هیچکس و فائزہ است من گفتم ترا می پرستم و از تو میترسم و با تو امیدوارم و یقین میدارم کہ توئی پروردگار من و تو آفریدی مرا و مکرّم گردانیدی بخلعت نبوت در تفسیر کبیر آوردہ است کہ تقریر این معنی فرمودہ اند کہ چون خواجہ علیہ الصلوٰۃ والسلام از جناب قدس مراجعت می فرمود گفت الہی این نصیب امتی من هذا الشرف ازین دولت و سعادت کہ مستعد گشتہ ام نصیب امت من چه خواهد بود خطاب آمد کہ معراج اصطک المجماۃ یعنی معراج امت تو نماز با جماعت است حضرت خواجہ علیہ الصلوٰۃ والسلام خواستند کہ باین عالم نزول فرمایند باز خطاب آمد کہ یا محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام بر تو باد کہ نماز ہارا در وقت ادا کنی امر معروف و نہی منکر نامی کہ قوام دین بر این است من گفتم الہی سیدی و مولائی قوم من تصدیق این امر از من خواهند کرد امشب آنچه از حضرت تو شنیدہ ام برایشان عرض کنم از من قبول خواهند کرد یا نہ حق تعالی گفت یصلی علیک یا بکر الصدیق رضی اللہ عنہ در کتاب معراج تصنیف مولانا عبد الرحمن بن جنید واعظ شیرازی آوردہ کہ در وقت مراجعت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خطاب آمد کہ یا محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام بامت خود باز گرد و ایشان را بشارت دہ بختہائے من و ترسان از عذابہائے من و صبر کن ہرچہ بالتورسد از یخ و خار بے من پادش تمام نہادہ ام از بزلے صابران قوله تعالی فاصبر کما صبر اولو الغرم من الرسل یا محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام چون کار سخت پیش تو آید دعا کن و مرا بخوان من بالتونزدیک ترم از رگ شہرگ قوله تعالی ونحن اقرب الیہ من جبل الوردیل یا محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام کہے کہ با خلاص مرا بخواند دعای او مستجاب کنم و ہر کہ مرا یاد کند من اورا یاد کنم فا ذکر فی ذکرک و اشکر والی و لا تکفرون یا محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام سرفرو د آر کہ متعجب و خرامان رفتار ان را دوست ندارم چون روی آہستہ باش امام نشا بور می گوید کہ فرمودند رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باز گشتم تا رسیدم بآسمان ششم از انجا بآسمان پنجم آمدم و بآسمان چہارم عبور کردم از انجا بآسمان سوم گذر کردم از انجا بآسمان دوم آمدم چون بآسمان دنیا رسیدم در زیر آسمان دنیا نظر کردم گرد غباری دیدم و شورش چند شنیدم از جبریل علیہ السلام پرسیدم کہ این چیست گفت یا رسول اللہ اینہا شیاطین اند کہ در پیش دیدہ فسرزند آدم ایستادہ اند



دراة تفکر و اندیشه بر ایشان بسته اند تا در ملکوت و اسرار جبروت تفکر نکنند اگر اینها بنودی بنی آدم عجائب  
و اسرار ملکوت میدیدند و می دانستند امام قشیری گویند که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام از آسمانها  
بانشیب آدم بدریای رسیدم که آنرا دریای اخضر گویند

**باب هفتم در بیان دیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم واقعه‌ای**  
**که بعد از نزول از سفر معراج بنظر پیوسته و رفتن آن سرور اصلی الله**  
**علیه وآله وسلم در شهر جابلقا و جابلسا و دیدن یاجوج و ماجوج و جنیان**

مشمول است این باب بر شش واقعه در کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین در کتاب معراج  
تصنیف مولانا عبد الرحمن بن جنید و اعطای شرازی آورده که علما را در طریقه نزول معراج اختلاف است  
بعضی گویند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بر ابراهیم نشانیده بر اطباق سماوات گذرانیدند بعد  
از آن بر زمین آوردند و **واقعه اول** روایتی است که جبرئیل علیه السلام آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم  
را در شهر جابلقا و جابلسا و یاجوج و ماجوج گذرانید تا ایشان را با سلام دعوت کند فرمودند آن حضرت  
صلی الله علیه وآله وسلم یاجوج و ماجوج را بعبادت خدا و مصلحت جلاله خواندم اجابت نکردند و قبول دین  
اسلام ننمودند ایشان حشره جهنم خواهند بود و آنرا که یاجوج و ماجوج از اولاد یافث ابن نوح  
علیه السلام اند خدای تعالی در سوره کهف از ایشان حکایت کرده است که قوله تعالی قالوا یا ذا القرنین  
ان یاجوج و ماجوج مفسدون فی الارض فمصلح لک خرجا علی ان تجعل بیننا و بینهم سدا ان تضیق عبد الله  
روایت می کند که گفت از رسول علیه الصلوة والسلام سوال کردم از احوال یاجوج و ماجوج فرمودند که یاجوج  
قومى اند و ماجوج قوم دیگرند و هر یک ازین دو قوم چهار صد هزار طایفه اند که هر یک از ایشان تا هزار مرد  
جنگی از نسل خود نه بیند نیز و چون هزار بچه بیارند و اند که وی را مرگ نزدیک است اصحاب گفتند که  
یا رسول الله اوصاف ایشان از جهت ما بیان فرمای فرمودند که ایشان سه صنف باشند یک صنف  
چون درخت آزرست که در جانب شام می باشند طول ایشان صد بیست گز است و این صنف را  
هیچ مانع و جواب ده ایشان نیست و صنف دیگر یک گوش خود را فراش سازند و گوش دیگر را لحاف خود  
سازند و بر خود می کشند و میخورند هر کس که از ایشان ببرد او را میخورند مقدمه ایشان در شام است و ساقه  
ایشان در خراسان و آبهای مشرق زمین را خواهند خورد و امیر المومنین در وصف ایشان گفته که کس  
هست که از حد گذشته بدریای آدمی اند و لیکن موی دارند و بعضی نیش دارند چون پلنگ و هر چه



از حشرات زمین در نظر ایشان در آید همه را ناچخته بخورند در میان مردم با جفت خویش جمع شوند و آنچه دویم  
فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون جبرئیل علیه السلام مرا بدینا آورد دیدم که دو جمود نور از  
سوی عرش فروزمی آید یکی بجانب مشرق میرود و یکی مغرب میرود و از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این نور  
چیست و کجا میرود جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله دو شهرست یکی بسوی مشرق دوم بسوی مغرب  
و آنکه بسوی مشرق است آنرا جابلقا گویند و آنکه بسوی مغرب است جابلسا گویند بعد از آن جبرئیل علیه السلام  
مرا بر در شهر گذرانید که در مشرق بود و آن شهر داده هزاره در وازه بود و بر وایتی و وازده هزار  
در وازه داشت از در واده تا بدر وازه دیگر یک فرسخ راه بود اصل آن شهر از اقلای قوم عاد بودند  
از نسل مومنان بصلح پیغمبر ایمان آورده بودند و نام آن شهر بزبان سریانی بر قیامت بعبیرانی جابلقا است  
و بر هر در واده هزار دربان دارد هر در واده مقررند که مسلح باشند و در روز دیگر نوبت ده هزار کس دیگر شود  
باین طریق تا بر روز قیامت مردم اولین را نوبت رسد فرمودند حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم این  
قوم را بدین و عبادت خدای تعالی خواندم قبول اسلام کردند همه گرویدند سوره فاتحه ایشان را تعلیم نمودم  
ایشان همه امتنان من اند بعد از آن جبرئیل علیه السلام مرا در سه طائفه دیگر برد که عدد ایشان خدا تعالی  
داند و بر ولایتی چهار طایفه اند یک طایفه را منگ نام است و دیگر فرقه را تاویل و فرقه دیگر را تارس  
و فرقه چهارم را باویل گویند این چهار طایفه را بدین اسلام خواندم قبول نکردند در دوزخ با کفار قرن ششم  
واقع شد سوهم فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام بعد از آن حضرت جبرئیل علیه السلام مرا در شهر  
جابلسا برد که بزبان سریانی بر جیا گویند و بزبان عبرانی جابلسا گویند و آن شهر نیز ده هزار در وازه  
دارد و از در واده تا بدر واده دیگر یک فرسخ راه است هر شب ده هزار مرد جوگی بدر وازه آن هستند تا  
بر روز قیامت حضرت رسول علیه الصلوة والسلام سوگند یاد کرد که بآن خدای که جان محمد علیه الصلوة  
والسلام در قبضه قدرت اوست اگر کثرت غوغای آن شهر نبودی هر آینه اهل دنیا از هیبت افتادن  
آفتاب بشنودندی و همه هلاک شدند و واقع شد چهارم فرمودند رسول علیه الصلوة والسلام بعد از آن  
جبرئیل علیه السلام مرا بقومی گذرانید که رب الفزت در سوره اعراف حسب حال ایشان می فرمایند که  
قوله تعالی و من قوم موسی امتیحدن بالحق چه بعد از آن سه یابن جمیع و جماعتی از مفسران بر آنند که  
اینها قومی اند که مسکن ایشان بسوی مغرب است از اقلیم چین که روی بقبله اسلام دارند و از قوم موسی  
علیه السلام اند و سبب افتادن ایشان بآن جایگاه آن بود که بنی اسرائیل پیغمبر را بقتل میرسانیدند  
و اینها یک سبط بودند از جمله و وازده سبط طاقت دیدن آن نداشتند از ایشان بیزار می کردند و



برگشتند و عاگردند تا رب الفترت میان این قوم و بنی اسرائیل جدائی افکند در زیر زمین راهی برایشان  
 گشاده گردانید تا بران راه درآمده راهی شدند از دیار مغرب بیرون آمدند و دران مقام مسکن نمودند  
 امام نشا بوری میگوید که اصل این قوم طائفه بودند از ابقای قوم موسی علیه السلام و عمرایشان در ازش  
 و بماند تا زمان حضرت عیسی علیه السلام بعد از آن که حضرت عیسی علیه السلام را با آسمان بردند معاصی  
 و فواحش در میان مردم بسیار شد و فوق اشکارا گردید این طایفه باین معنی عزرون شدند خدای تعالی  
 در زیر زمین راهی پیدا کرد که ایشان دران راه بدر رفتند و عمو و سی از نور پیش ایشان پیدا شد و دران  
 راه خدای تعالی مانده و طعام پیدا کرد و میخورد و نیم سال بدان طریق راه میرفتند تا از زمین چین سر  
 برآوردند و در اینجا مسکن کردند فرمودند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در میان آن قوم درآمد و برایشان  
 سلام کردم جواب سلام مراد او و ند جبرئیل علیه السلام بایشان گفت هل تعرفون من تکلمون یعنی آیا می  
 شناسید که بکه سخن می گوید ایشان گفتند که نهی و اینم جبرئیل علیه السلام گفت هذا محمد بنی الامی صلی الله  
 علیه و آله و سلم فامنوا به ایشان با پیغمبر علیه الصلوة و السلام ایمان آوردند گفتند یا رسول الله موسی  
 علیه السلام ما را وصیت کرده بود که هر که ادا با تو رسد سلام موسی علیه السلام را با تو رساند حضرت  
 مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که علی موسی علیه السلام چون آن قوم دانستند که من محمد  
 علیه الصلوة و السلام پیغمبر آخر الزمان هستم که نعوت جلال و صفت کمال من در کتب ما تقدم مطالعه نموده اند  
 و از انبیای پیشین علیهم السلام شنیده اند همه بخدمت من مبادرت نمودند و یکدیگر را بشارت رسانیدند  
 و بر حوالی من مجتمع شدند عرض دین اسلام را برایشان کردم قبول نمودند و بمن ایمان آوردند و نبوت  
 و رسالت من گواهی دادند گفتند یا رسول الله حق تعالی موسی علیه السلام را از بعثت تو و رسالت  
 تو خبر داده بود ا و ما را وصیت کرده بود مدتی است که انتظار دارم قدم شریف تو برده ایم الحمد لله که این  
 دولت از و رای پرده غیب روی نمود فرمودند بعد در میان آن قوم چند چیز مشاهد کردم اول آنکه  
 گوشت آنها زرد و سینه ایشان سلیم دیدم و جامهای ایشان همه شبنم بود و در اینجا داری و در بندی نبود و سرهای  
 ایشان بگورستان نزدیک بود و در میان ایشان غنی و فقیر نبود همه مساوی بودند و دو کاهنای ایشان  
 در بازار گشاده همه در مسجد متکلف بودند چون در میان ایشان فرزندی متولد شود می گریستند و چون  
 کسی از ایشان فوت شدی اظهار بهجت و سرور نمودند و در میان ایشان قاضی و والی نبود و بخت و  
 قامت بلند و توانا بودند از ایشان پرسیدم که شما بر چه دین می باشید گفتند که ما بخدای تعالی ایمان  
 داریم و ملائکه و کتب و رسل ایمان آورده ایم و ادای فرائض می نمایم و صلوات بر محمد و آله و بر  
 بقضای



خداوندی را ضی می باشیم و در نعمت او شاکر و در بلا می او صابریم و هرگز با یکدیگر دشمنی نداریم مال ما و دین ما یکی است رضای خدای تعالی را بر هوائ نفس خود برگزیده ایم و آنچه می دانیم آن عمل می نمایم و آنچه نمیدانیم در تعلیم آن می کوشیم و همه طلب علم می کنیم که رضای خدای تعالی در آن است و هرگز غیبت برادر مومن نمی کنیم و بفضل تکلم نمی نمایم و روزها بر دزد و شبها بنمازی گذرانیم کشت ماصوم و صلوة هست و درون اجتهادات در عبادات است و دیگر آنکه در امر معروف و نهی منکر ما امکان می کوشیم و بهر نوع که میدارد بدان قانیم امر و زفق را بغنا اختیار کرده ایم تا بنیمم باقی مستعد گردیم وصیت موسی علیه السلام را باین صفت متصف داشته است اکنون عزیمت چنان می باشد که تا باشیم برین صفت مصمم باشیم بعد از ایشان سوال کردم که ای قوم گونه شما چرا ز دست گفتند که از ترس خدا تعالی گفتم جامهای شما چرا پشیمین است گفتند از برای آنکه لباس انبیا علیهم السلام اکثر پشیمین بوده است گفتم خانهای شما چرا بے درست گفتند در از برای دفع خاین است در میان مایان خاین نیست گفتم دو کاهنای شما چرا در کشاده کسی بخیرید فروخت مشغول نه گفتند هر چه گاهی که یکی از ما را بخیزی به بازار مهم شود و بازار را و دهر کالای که خواهد بردارد و بهای آن را در همانجا بنهد مالهای مایلی است حاجت بخیرید فروخت نیست گفتم خانهای شما از مسجد چرا و درست گفتند از برای آنکه تا گاههای مادر راه مسجد پیش و ثواب بیشتر باشد گفتم گورستان شما چرا بنجانهای شما نزدیک است گفتند تا مرگ را فراموش نکنیم گفتم بر مولود چرا میگیرید و بر مرده شادی می نمایید گفتند بر مولود اذان می گیریم که او را از عالم اطلاق بدین زندان دنیا مجوس می کنند چون بمیرد باز بد و ازین قیود آزاد گردد و دیگر در میان ایشان بیماری ندیدم سیر آن پرسیدم گفتند بیماری از برای کفارت ذنوب است چون در میان ما گنهگار نیست احتیاج کفارت ذنوب نیست و اگر احیاناً کسی از ما گناه کند فی الحال صاعقه از آسمان پدید آید و او را در آن مکان پاک بسوزد گفتم در میان شما یان چرا قاضی و دالی نیست گفتند از برای آنکه در میان ما جنگ و خصومت نیست گفتم در میان شما یان درویش نیست گفتند از برای آنکه فای دنیا را ساخته ایم در بسیار مال نکوشیم از شهر بیرون آیم هر سال و غله بکاریم چون برسد با اتفاق بدرویم و بکوشیم و در یک موضع بنهیم و باندازه حاجت خود اذان بر میداریم تا سال دیگر ما را کفایت باشد گفتم در میان شما چرا قحط نیست گفتند از برای آنکه مایان استغفار می کنیم فرمودند که در میان ایشان ماران و کژدمان دیدم که می گردیدند گفتم ای قوم این چراست گفتند یا رسول الله ما ایندای خدا تعالی نمی کنیم ازین جهت این جانوران ایندای ما نمی کنند و دیگر گوسفندان ایشان در کوههای گشت می شبان و نه گرگ آنها را پاره می کرد و نه دزدان سوال نمودم گفتند عادت ما آن است که این



گوسفندان را در کوه رها می کنیم گیاه می خورند هر کس از ما احتیاج گوشت دارد رفته بقدر احتیاج می ساند  
ازین جهت گوسفندان را محفوظ اند باز ایشان سوال کردند که تزویج و نکاح در میان شما چگونه است  
جواب دادند که هر کس که از ما دختر بخواهد و کس دیگر پسری دارد از روی صدق و اخلاص دختر را  
میفرستد قبول می کنند و با اتفاق قبول می کنند و با اتفاق مناکحت می کنند ازین جهت خداوند تعالی  
برکت به او داده بعد از آن گفتند یا رسول الله شرایع دین خود بر ما عرض کن و ما را وصیت کن آنحضرت  
صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که شرایع دین بایشان تعلیم نمودم وصیت ایشان باین طریق نمودم که  
ای قوم صبر سازید بر سختیها و بر هیچ عملی از اعمال خود متعجب نشوید و اعتماد بر رحمت خدای تعالی نمائید  
و همواره میان خوف و رجاء باشید و بدین نوع زندگانی نمائید بعده این کلمه بایشان عرضه نمودم که  
لا اله الا الله محمد رسول الله گفتند یا رسول الله از خدای تعالی بخواه تا ما از شفاعت تو بانصیب  
باشیم پس بخواستم همه بسجود رفتند و داع کرده مراجعت نمودم ایشان گفتند یا رسول الله بشما دو حاجت  
داریم از خدای تعالی درخواست نمائید تا کفایت فرماید یک آنکه زمین را از برای ما باری در لور و د  
تا هر سالی یکبار بزیارت خانه کعبه مشرف گردیم و دوم آنکه خدای تعالی ما را از نظر خلق پوشت تا خلق  
با در فتنه نیفتند فرمودند از خدای تعالی درخواست کردم اجابت فرمود اکنون ایشان هر سال  
بجایگاه می آیند چنانکه هیچ کس بر احوال ایشان مطلع نمی گردد و واقعه چشم فرمودند پیغمبر صلی الله علیه  
و آله وسلم بعد از آن بحلق کثیر از جنیان بگذشتم همه برگرد من در آمده بر من سلام کردند و شنیدم که  
بعضی از ایشان می گفتند که لا اله الا الله محمد رسول الله اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا  
عبد الله و رسوله بعد از آن گفتند یا رسول الله عرض دین خود بر ما بکن گفتیم مرا باین امر نفرموده اند  
و اقعه ششم فرمودند حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم چون از اینجا در گذشتم بابت المقدس  
رسیدم و براق را بر حلقه در مسجد اقصی برستم در آدم دو رکعت نماز شکرانه نعمت و کرامت الهی  
گذاردم بعد از آن جبرئیل امین علیه السلام طور انبیا علیهم السلام را با من نمود و صورت خود را  
نیز در میان آن صور دیدم چنانکه ابوبکر رضی الله عنه بر من و عمر رضی الله عنه بر بسیار من بودند  
چون از مسجد بیرون آمدم جبرئیل علیه السلام گفت بر براق بنشین چون بر براق نشستم پیش از آنکه  
چشمم بر هم زخم خود را بکند دیدم مروی است از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که چون از  
بیت المقدس با جبرئیل علیه السلام بصحرای ذی طوی که موضعی است در که رسیدند آنحضرت با جبرئیل  
علیه السلام گفت ای جبرئیل مرا درین معراج که تصدیق خواهد کرد از من که درین مقدار فرصت



این همه دولت و سعادت و دست داد که مرا از کونین بیرون برد و باز بدین عالم فرستاد جبرئیل علیه السلام گفت باکی نیست اگر ایشان تصدیق نکنند ابو بکر اول بار تصدیق تو خواهد کرد و او صدیق است رضی الله عنه

**باب چهل و هشتم در بیان خبر دادن آنسر و صلی الله علیه و آله و سلم از نشانیهای بیت المقدس و قواقل قریش اقرار مومنان و انکار کافران بمعراج سید انس و جان صلی الله علیه و آله و سلم**

در کتاب حیرت الانسان تصنیف نواجه احمد بغدادی آورده است که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ادا بخار روان شدند بخانه امهانی آمدند مهتر جبرئیل علیه السلام با داب تمام با ستاد و در رسید که یا جبرئیل علیه السلام یا محمد علیه الصلوٰه و السلام بگو که آن خلعت و براق را بخود خود نگاه دارد جبرئیل امین علیه السلام این ندا بشنید گفت یا رسول الله حکم الکی چنین است که این خلعت و براق را با خود نگاه داری پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت ای جبرئیل امین من در دنیا فقرا اختیار کرده ام امتنان من فقیران جهان بهتر که با فقر بسازم این خلعت و براق را همراه خود ببر جبرئیل علیه السلام از رسول علیه الصلوٰه و السلام رخصت گرفته رفت چون پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام بسوی آسمان نظر کردند ستارگان را بجای خود دیدند چون بر بستر خود دست نهادند گرم دیدند و ایر تقی که با وضو کرده بودند آب او هنوز در جنبش بود و تعجب شدند باده بسوی قبر پدر مادر روان گردیدند چون انجا رسیدند روی خود را بسوی قبله کرده گفتند خداوند ایشان را زنده گردان آنگاه در میان قبر هر دو شکافه پیدا شد بفرمان الله تعالی هر دو بیرون آمدند حضرت پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام را سلام کردند و ایستاده شدند حضرت پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام ایشان را در کنار گرفتند ایشان گفتند یا رسول الله بر ما کلمه عرض کن پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام فرمودند بگوئید که لا اله الا الله محمد رسول الله چون این کلمه گفتند تاریکی کفر از دل آنها برفت پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام فرمودند که به برکت این کلمه آتش دوزخ بشمایان حرام شد دیگر رضای شمایان چیست اگر زندگانی دنیا را می خواهید از حق سبحانه و تعالی درخواست نمایم هر دو در فریاد درآمدند گفتند ای نور دیده ما آنقدر غمناک و مرگ و عذاب دوزخ و عذاب قبر چشیده ایم که کسی چنان نچشیده باشد هر که یکبار مرگ را به بند هرگز نبوس زندگانی دنیا نکند ای نور چشم ما زود دعا کن که هر دو بدار البقا و ایم پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام دعا کردند باز هر دو ای ایشان جان بحق تسلیم کردند بدست مبارک خود هر دو ای ایشان را دفن کردند و بسوی حرم روان شدند در روضه الاحباب آورده که فرمودند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون حجره درآمد بر جامه خواب شستم شکر و ثناء باری تعالی بجا آوردم بعد از آن امهانی عمره من آمد گفت ای جان عمره



کجا بودی که من آمده بودم ترانیدیم درها بسته بود اکنون ترامی بینم و در نیز بچیان بسته گفتم یا امهانی امشب  
 نماز خفتن با خانه تو گذاروم و هم بولایت شام رفتم و در بیت المقدس نماز گذاروم و بسیار انبیا علیهم السلام  
 امام من بودم و از انجام آسمان بردند و آنچه دیده بود همه را بگفت امهانی گفت جان امهانی فدای تو  
 باد هرگز این کیفیت یا قرشیان نگویی که ایشان تکذیب تو کنند و ترا دروغ گوئی گویند و در پیکشتن  
 تو شوم و این را ساند گفتم بدان خدای که مرا بر استی بخلق جهان فرستاده است آنچه دیدم باز ندارم و همه  
 را بگویم و کتاب معارج النبوت آورده است که امام لیث کلبی و غیره چنین روایت کرده اند که امهانی  
 دختر ابوطالب گفت پیغمبر علیه الصلوة والسلام خواست که برخیزد و از نزد من بیرون رود من دست  
 در روی او سخت گرفتم تا نزد رسول علیه الصلوة والسلام زور کردم من روی او را برهائی دادم بیرون  
 رفت چون صبح رسید نماز با او را دادا کرد پشت ببحراب باز داد بلال رضی الله عنه را فرمود که منادی  
 در وید تا همه اصحاب جمع شوند بلال رضی الله عنه منادی کرد همه جمع شدند آورده اند که چون نظر  
 خواجه علیه الصلوة والسلام بر عثمان رضی الله عنه افتاد دید که پاهای او آماسیده است گفت یا عثمان  
 چرا پاهای تو آماسیده گفت یا رسول الله سی سال است که من هر شب در شوق لیلة القدر  
 ایستاده شب بیداری می کنم امشب هر چند قصد ایستادن کردم نتوانستم فرمود ندیب چه بوده است  
 گفت زیرا که امشب چنان دراز شده بود که هرگز چنین نشده بود و من تا مدت شش ماه درین شب  
 ایستاده ماندم چون پای من یاری نداد بسوی آسمان نظر کردم ستارگان را بجای خود دیدم و روشنائی  
 نور دیدم و انستم که امشب شب معراج شما بوده است بعد از آن غلبه خواب مرا در زمین انداخت و  
 در غفلت مرا چیزی معلوم نشد پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمودند که یا عثمان امشب آن عجائبات دیده ام  
 که از شنیدن آن هر دو جهان فراموش شود چون این سخن همه یاران شنیدند شادمان شدند گفتند  
 یا رسول الله را از صفت این سفر معراج که کرده سرافراز کن پیغمبر علیه الصلوة والسلام از بدایت  
 این سفر مبارک خود خبر داد عزیزان صحابه شنیده قبول کردند آورده اند که این حکایت در مکة  
 معظمه مشهور گشت که محمد علیه الصلوة والسلام چنین دعوی می کند ابو بکر رضی الله عنه در آن وقت غائب  
 بود و در پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم هنوز نیامده بود ابو جهل چون این سخن شنید گفت حاصل المراد  
 آرزو چنان می بود که محمد علیه الصلوة والسلام چنین دروغی و محالی بگوید و من بوسه بگیرم تا خلق کذب  
 و بی بداند که هر چه میگوید همه دروغ می گوید برخواست و شادی کنان در مجلس آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم  
 در آمد پیش نشست و بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بسبیل استنزا گفت هیچ امر مجذوبی پدید آمده است



و استفادۀ معنی از معانی غریبه روی نموده رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند که آری شب سفری کرده ام که  
کسی این طریقه سفر نکرده است و خبری آورده ام که کسی این نوع خبر نیاورده است گفت تا بجا سفر کرده آنسوی  
صلی الله علیه وآله وسلم جواب دادند که تا به بیت المقدس و از آنجا بر طباق سموات ترقی نمودم گفت مشب  
رفتی و صبح در مکه آمدی گفتند آری ابو جهل مصلحت ندید که تکذیب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کند از ترس آنکه  
اگر قوم بیایند مبادا که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم انکار کند ابو جهل گفت یا محمد علیه الصلوة والسلام آنچه پیش من گفتی  
پیش قوم هم ظاهر خواهی کرد یا نه فرمودند آری ظاهر کنم ابو جهل این سخن شنید با خود گفت که اگر ممکن شود ابو بکر را از اتباع محمد  
علیه الصلوة والسلام باین سبب بر توان گردانید پس برخاست و قصد کرد که تا ابو بکر رضی الله عنه را به بید در راه بوی  
رسید گفت ای پسر ابو قحافه با تو گفتم خبر رزق و افعال این مرد را کنون بحقیقت بدانکه و ای همه  
دروغ می گفته است ابو بکر رضی الله عنه گفت یا اباالحکم ترا از وی چه دروغ معلوم شد ابو جهل گفت محمد  
علیه السلام می گوید که مرادوش از اینجا به بیت المقدس بردند و از آنجا با سمانها و عرش رسیدم و بهم در شب  
باز آمدم تو باور می کنی که در یک شب کسی از مکه برود به بیت المقدس و از آنجا بر طباق سموات و بهم در آن  
شب باز آید اگر باور داری در نقصان عقل تو شک نیست ابو بکر رضی الله عنه با خود اندیشه کرد که محبر ابو جهل  
ست و او متمم است و در حق که ابو جهل تنویری کرده باشد تخلیطاً و تغلیطاً تا مرا در تصدیق امر محالی در کشد  
قوت صدق او مروی را یقینی و تعلیمی داد بکلامی مخلص چنین جواب داد که ان قال فقد صدق  
یا ابو جهل اگر آنچه تو می گوئی محمد علیه الصلوة والسلام گفته و می گوید راست باشد یا اباالحکم این ترا از وی  
عجب نیاید که من او را بیش ازین عجیب تر ازین باور میدارم و می گوید که جبرئیل علیه السلام در یک  
طرفه العین از زیر عرش خداے تعالی که پنجاه هزار ساله راه است نزد من می آید و من وحی میرساند  
و باد در یک طرفه العین در مقام خویش میرود آن خدای که با یک خویش این کند چه عجب باشد که با حبیب  
خویش بیش ازین ابو جهل گفت ای ابو بکر تو مغرور شده در قصه این ساحر من دست از تو ششتم خاک  
در دهان او باد پس ابو جهل خائب و نگون سارگشت ابو بکر رضی الله عنه بشتاب در نزد رسول صلی الله علیه  
و آله وسلم آمد باطنش بشمع شوق منور شده و ظاهرش بنور صدق آراسته گشته صادق وار گفت یا رسول الله  
مرا از سفر و دشمنه خبر ده پس بنی علیه افضل المصلوات و اکمل التحیات فرمود که دوش نماز فریضه را  
باشا گذاردم و سنت آن در بیت المقدس گذاردم جبرئیل علیه السلام براق آورد ششتم و بر فتم تا  
بیت المقدس از لوح پاک انبیا و سادات ملا الا علی را امانت نمودم و از آنجا بخطه ملکوت سفر کردم و سنت  
و وتر را در زیر عرش ادا نمودم و لفظ حدیث این است صلیت العشاء عندکم و صلیت کعتهای بیت المقدس



وصلیت الترمینب العرش فی روایة تحت العرش چنین مروی است که هر چه پیغمبر علیه الصلوة والسلام می فرمودند ابو بکر صدیق تصدیق می کرد چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که در بیت المقدس فتم ابو بکر رضی الله عنه گفت صدقت فيما قلت بعد ازان گفت مرا بر آسمانها بردند چنین و چنان دیدم و شنیدم و مرا بملکوت آسمان بردانیدند بافق اعلی رسانیدند گفت صدقت باز بدخست سدره المنتهی رسیدم و از اینجا بکرسی رسیدم و دیدم آنچه دیدم و شنیدم گفت صدقت و بعد ازان بعرش رسیدم و ججا بهای طے کردم و کمر و بیان و حاملان عرش و لوح و قلم را دیدم گفت صدقت و از اینجا نیز در گذشتم بنور جلال و جمال رسیدم و ببقای حق سبحانه و تعالی مشرف شدم و آنچه گفتمی بودنی زبان گفت شنیدم گفت صدقت باز از اینجا برگشتم و قیامت را دیدم و با بهشت بهشت رسیدم و آنچه نعمات بهشت بود دیدم و هفت طبقه زمین را دیدم و گا و و ماهی و هفت طبقه دوزخ را دیدم گفت صدقت باز ججا ببقا و ججا بلسا رسیدم و آنچه پیچ فرشته مقرب و نبی مرسل ندیده بود دیدم ابو بکر رضی الله عنه بر پایه خاست و بوسه بر پای مبارک آن حضرت علیه السلام داد گفت صدقت یا رسول الله پس پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمودند که یا ابابکر چون بر این سفر من تصدیق آوردی نشان تصدیقت چیست گفت بغت آنخدا که ترا بر استی بخلق فرستاده چنانکه در بیداری صورت ترا درین سفر از مکانی بمکانی و از مرکبی بمرکبی بعالم بالامی بردند جان در خدمت تو منزل بمنزل همراه تو بود معراج تو سفر بصورت معنی بود سیر من در خدمت تو بسرو جان بود مرا بخواب و ترا به بیداری ترا بتن و مرا بجان ترا بظاهر و مرا بباطن می بردند در معارج النبوت آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که ای ابو بکر مراد در همه تصدیق می کنی گفت چون تصدیق نکنم خدای که جبرئیل علیه السلام را هزار بار از آسمان زمین فرود تواند آورد و محمد را علیه الصلوة والسلام از زمین آسمان تواند برد از اینجا مقرر شد که اول کسی که تصدیق معراج پیغمبر نمود صلی الله علیه وآله وسلم ابو بکر صدیق بود رضی الله عنه و گویند که ازان روز باز ملقب بصدیق گشت تا در باره او آیه آمد که والذی جاء بالصدق و صدق و اول کسی که در معراج تکذیب آنحضرت کرد ابو جهل لعین بود تا در باره او این آیه آمد که فما ظلمکم انکم کذب علی الله فکذب بالصدق اذ جاء پس هر که تصدیق معراج کند متابیع ابو بکر صدیق است رضی الله عنه و هر که انکار معراج کند پیرو ابو جهل لعین است و شان بینه و ذلك و الحمد لله رب العالمین آورده اند که ابو بکر صدیق رضی الله عنه هنوز در پیش پیغمبر علیه الصلوة والسلام نشسته بود که ابو جهل لعین باگروهی از صناید قریش از در آمد گفت یا محمد علیه السلام آنچه پیش من گفتمی پیش این جماعت هم بگوئی آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند که دوش مرا در بیت المقدس



بروند و از انجا بر آسمانها بروند حاضران اذان متعجب شده بعضی دست برهم میزدند و بعضی در انکار غلو میکردند زیرا که این نزد عقول ناقصه از جمله محالات بود مردم بر تبه استبعاد نمودند که جمعی از مؤمنان که ضعیف الایمان بودند از دین برگشته مرتد شدند الحیا ذی الله من ذلک و حوض عبد المطلب جد رسول الله حوضی از چاه زمزم بمطعم بن عدی داده بود او از چاه زمزم آب برمی کشید و اذان حوض مردم آب می داد چون این سخن بشنید سوگند بلاست عزیزی یاد کرد که این حوض را خراب کنم و کسی را اذان آب ندهم از میان قوم بر جناست و برفت و آن حوض را خراب کرد و مرتد شد فعوذ بالله من الضلالة بعد الهادی من یمدی الله فلا مضل له و من یضلل الله فلا هادی له جمعی که شجره ایمان در باطن ایشان بنیخ یقین بر زمین دل هنوز فرو نبرده بود که تند باد ارتداد آن مهال بی بنیاد ایشان را از بنج بن بر کند و معراج را باور نداشتند و گریه می از منکران که در وجه حجب انکار ایشان را چیزی نیست گفتند که آن را باور نداریم اما جمعی از حاضران که مسجد اقصی را دیده بودند زبان حجت دراز کردند گفتند که یا محمد علیه السلام ما میدانیم که تو در عمر خود مسجد اقصی را ندیده اگر امشب در انجا رسیده باشی درست میگوئی نشان محاریب و درهای آن شرقیاً و غربیاً بیان فرما از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مروی است که فرمودند در انحال انواع ملال بر من طاری شد چنانکه هرگز مثل آن ملول نشده بودم زیرا که در رفتن و آمدن مرا جمال تفرج اطراف و جوانب نبود و ملاحظه علامات بیت المقدس ندشتم زیرا که شخصی که از کمال اشتیاق اورامی بردند و چندان ذوق مناجات حضرت الله تعالی و مشاهد جمال و جلال الهی داشت بجا پر وای نظاره در مسجد اقصی و نقش در دیوار داشت از بهر آنکه التفات کردن در حین توجه بدرگاه کبریا و حضرت جبروت با خیار شرط کمال ادب نیست در حال فرمان شد بجبرئیل علیه السلام که بیت المقدس را بر بالاس هوا در برابر حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم بدار فی الحال جبرئیل علیه السلام مسجد اقصی را برپه خود بیاورد و در نزد خانه عقیل در نظر من بداشت در انجا می دیدم هر چه از من می پرسیدند جبرئیل علیه السلام اشارت میکرد یک یک جواب می گفتم بروایتی آن است که حق تعالی قوت بنیای آن حضرت علیه السلام را زیاده و دیدن بیت المقدس را از که بر و آسان گردانید و جایها از نظر خواجه علیه السلام دور شد انچه پرسیدند فی الفور جواب دادند آن طائفه را تعجب زیاده شد گفتند که یا محمد علیه السلام از کار وانی ما خبر بده که با ما اهم است فرمودند که سه قافله را دیدم یکی در روحا بطلب شتر گم شده مشغول بود و من از قبح او آب نوشیدم چون بیابند از ایشان استفسار نمایند که از طلب شتر آمدند در قبح آب یافتند یا نه و دیگری در زمی مرده دو نفر از ان قافله بر یک شتر سوار بودند مرکب ایشان از مرکب من بر میدیکه اذان



دو کس از بالای شتر افتاده دست او شکست سوم قافله خاصه شمارا در تعظیم گذاشتم و فلان با فلان با شتر  
 خاکستر رنگ که در غار هه مخطط بار داشت و پیش رو قافله بودند ایضا فرمودند که در کاروان فلان مرد را  
 سرا گرفت از غلام خود جامه بخواست تا خود را بپوشانید باز کاروان گفتند که ما را دل نگران کاروان  
 خویش است بگو که بعد و چند بودند فرمودند که مرا شغل بود کلی حساب ایشان نکردم فی الحال جبرئیل علیه السلام  
 آمد که ملک تعالی می فرماید که اگر تو بحساب ایشان پرداختی اینک ما که خداوندیم ترا پیر و اخیتم پس از مکه  
 تا آن کاروان هر چه حجاب بود از سنگ و کوه جمله را برداشت و راه را پاک گردانید و آن چنان که بود  
 عدد آن بحساب بگفت که چند است و نیز گفتند که خبر شتران ما را بده فرمودند در تعظیم گذاشتم بایشان و  
 گفتند ساز ایشان چون بود گفتم چنین و چنان صفت داشتند و فلان و فلان بایشان بودند و در پیش  
 کاروان شتر سفید است و فلان مرد بران شسته است آنگاه گفتند که کاروان ما تا کی برسد گفت  
 موعده نزول ایشان طلوع آفتاب است کفار چون این سخن بشنیدند شاد شدند زیرا که خبر یافته بودند از  
 کاروان تا مکه پنج شش منزل است قریش دید با آنها بنهاندند بسوی کاروان می نگریستند و گروهی بسوی  
 برآمدن آفتاب نظر میکردند آفتاب نزدیک رسید که برآید اما کاروانی هنوز دور تر بودند و فرمان آمد مر آن  
 فرشته را که مؤکل آفتاب است زمانی زمام آفتاب را بکش و جبرئیل علیه السلام را فرمان شد که مؤکل  
 زمین را بگویی تا رگهای زمین را بکشد و زمین را در زیر پای کاروان ملی کند تا رسول ماصلی الله علیه  
 و آله و سلم کاذب نشود چون نزدیک شد که آفتاب برآید کاروان دور بودند فرمان حق تعالی شد  
 به جبرئیل علیه السلام تا که پر خویش را برگردن خورشید نهاد و تا آهسته تر برآید و از دیگر جانب زمین را می نوردیدند  
 تا کاروان وقتی رسید که سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم گفته بود چون هر دو را مقدار برآمدن موافق و مطابق  
 شد آفتاب از مشرق سرزد و از جانب دیگر کاروان در آمد مترقبان آفتاب فریاد برآوردند که واللّٰه قد طلعت  
 الشمس بخدای آفتاب برآمد و مترصدان کاروان فی الحال فریاد برآوردند که واللّٰه وصل العیر کما قال  
 محمد علیه الصلوٰة والسلام اینک کاروان در آمد همچنانی که محمد علیه الصلوٰة والسلام گفته بود اصحاب در ایستادند  
 و از کاروانان حکایت رسیدن شتر و گم شدن شتر و دست شکستن و سایر اخبار که حضرت خواجه  
 علیه الصلوٰة والسلام فرمودند سوال می کردند و جوابهای موافق می شنیدند و آنانکه شتر ایشان رمیده بود  
 یکبار افتاده دست شکسته بود گفتند که راست می گوید محمد علیه السلام در صحرا به مثال برق خا طف بگذشت  
 و کمان از دست ما بیفتاد و بدو شسته باز بدست ما بداد و در خسار مومنان از شادی افروخته می شد  
 و دیده منکران از کدورت دوخته می شد و قصه معراج آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شد و شمع



تصدیق لام گشت بمیت گردن تصدیق برافراختند و وزن تکذیب سرانداختند و القصه با وجود  
این همه شواهد قاطعه منکران جاحد در مسلک تصدیق و اقرار تسد منهنه اندوز نار انکار از خا صره  
استکبار نکشاندند و ما هدا الا سحر و مبین بمیت هزار معجزه گر پیش منکری آری و چو جابل سست  
بشعرش همی کند مسوب و بنزد بصران خوب می نماید زشت و بد پیش معتقدان زشت می نماید خوب و  
و نیز اهل مکه بسوی خادمان بیت المقدس قصه معراج را نوشته فرستادند خادمان بیت المقدس در جواب  
نوشته فرستادند که اری در فلان شب ما علامات آن را دیدیم شب همه درهای بیت المقدس را بسته بودیم  
با مرد فلان در را کشاده دیدیم و قدم او را بر صخره برآمده دیدیم بمیت ای ز تو بالا گرفته راست دین گستری  
ذات پاکت ختم کرده آیه پیغمبری و یک سواره تاختی تا قباب قوسین نبود و از رسل کس را مسلم پیش بعثت  
مهری و اشارت به نبوا اهل کاروان همه کافران بودند رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت ایشان  
در محل طلوع آفتاب برسد حق تعالی از برای صدق قول مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم راه را برای ایشان  
نزدیک گردانید اگر چه ایشان مستحق این کرامت نبودند رسول علیه الصلوة والسلام با مؤمنان گفته که  
شفاعتی لاهل الکتاب من امتی اگر بر لے صدق قول او آفتاب رحمت خود را از مطلع مغفرت بر آرد  
و درهای روضه رضوان بر ایشان بکشد و راه جنت بر ایشان آسان گرداند چه عجب نکته دیگر بشنو  
چون مہتر موسی علیه الصلوة والسلام در بیابان تیره گردان شد بنالید که خداوند ما را ازین بلا  
برهان وحی آمد که یا موسی ما ترا بدعا بے بلغم با عورا مبتلا گردانیدیم مہتر موسی علیه السلام بشنیدن این  
تجدول تنگ شد درین سخن نیز اشارتے ست با بشارت و آن آن ست که دعا را اثر تمام ست بنی بنی  
که بلغم با عور که ایمان او عاریتی بود بر پیغمبر عظیم و کلیم که موسی علیه السلام ست مستجاب شد پس حضرت  
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم در شب معراج بحضرت کریم و منان قدیم در هزار مقام شفاعت امت  
کرده دعا نمود اعتماد تمام داریم که آن مستجاب ست القصه چون حال بدین انجام رسید کفار قریش عاجز  
شدند آنگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بر منبر برآمدند و همه یاران با داب تمام ایستاده شدند و در انجا  
نشسته بودند چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم صفت معراج را بیان کردند همه مومنان در حیرت مانده  
بودند و خا هندا و عیالان خود را فراموش کردند و هیچ کس را تشنگی و گرسنگی غلبه نکرد و ضوی کسی هم نشکست  
بعضی بیوش شده بودند و تمام تن ایشان گوش شده بود و بعضی در ویشی اختیار کردند و بعضی از مستی  
راه بیابان را گرفته و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هنوز در سوز گداز بودند آورده اند که ابوهریره رضی الله  
تعالی عنه می فرماید که من از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم صد سال صفت معراج شنیدم هنوز زمت تمام



نگرده بودند من برخاستم چون بر آسمان نظر کردم همان روز قائم دیدم آفتاب بجای خود برقرار وقت ظهر هم  
نفسه بود چون بخانه رفتم عیال و فرزندان خود را همان عمر دیدم گفتم ای عورت صد سال است که از تو جدا  
مانده ام تو هنوز زنده و این کودک هنوز پیر نشده آن عورت گفت ای ابوهریره تو همین لحظه از برای  
خارج پیش حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم رفته بودی مگر از راه برگشته آمدی و بر ما نوع دیگر  
سخن می گوئی چون این سخن شنیدم بهوش شدم چون بهوش آمدم در یقین خود در آوردم گفتم که آ منا و  
صدقناک حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بهین محضره هشتاد و یک سال سیر معراج کردند ابو بکر صدیق  
رضی الله عنه چنین می فرماید که من سی صد سال پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم صفت معراج را شنیدم  
چون بخانه رفتم مردمان را پرسیدم که چند سال از عمر من گذشت گفتند که یک ساعت گذشت از شنیدن  
این سخن باقی عمر در تعجب ماندم حضرت فاروق اعظم عمر رضی الله عنه گفت من چهار صد سال صفت معراج  
را از زبان مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم هنوز تمام نشده بود عثمان ذی النورین رضی الله  
می فرماید که من پنج صد سال از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم صفت معراج را شنیدم حضرت علی  
کرم الله وجهه و رضی الله عنه می فرماید که من بدولت معراج هزار سال عمر یافته ام و صفت معراج شنیده ام  
هنوز تمام نشده بود و مرا یقین شد بر وز قیامت که آن روز بعضی هارایچنین خواهد شد و بعضی گویند که پنج روزه  
یک روز عشر کرده و بعضی گویند که صد ساله راه یک روز قیامت باشد و بعضی گویند که پنجاه  
هزار سال امر روز بود و بعضی گویند که نیک بختان در بهشت که یک روز بود و بعضی روایت می کنند که علقه  
رضی الله عنه گفت من از آن حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم صفت معراج را فرمودند  
که من از روز اول تا باین ساعت در معراج می باشم زندگانی مادر میان شما بمعراج می باشد حضرت خالد  
ابن ولید رضی الله عنه می فرماید که در میان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و حضرت حق سبحانه و تعالی  
سری است که بجز الله تعالی کس دیگر آن را نداند **نعت**

خورشید و مه از پر تو انوار محمد  
از سدره فراتر شده رفتار محمد  
از لطف ساینده زور واریا مش  
نایافته در پرده اسرار محمد  
لال ستان فضایی همه عالم  
آسوده دران پایه دیوار محمد

بر اوج دنی ثم تبتلی شب معراج  
پروانه تشریف با حضار محمد  
ارواح کرام رسل جمع ملک راه  
بر فوق مراد آمده هر کار محمد  
در حسرت آنم که ننم باردگر سر

مشک خشنه نفحه آثار محمد  
روح القدس آورده ز نزد ملک العرش  
کاین شب شب وصل است بدیدار محمد  
بر رفته بصدر غزل و آگشته بصدر ناز  
در مینه الفاظ گهر بار محمد

و ایست که چون حضرت رسول الله محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم صفت معراج را می کردند



سخن را با بنجار سانسیدند که مراد ربیت المقدس بودند یهودی در اینجا پنهان شده نشسته بود این سخنها را شنید از میان جناست روی بجانب آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم کرده گفت چگونه در یک شب بهفت آسمان رسیدی و نود هزار سخن با خدا تعالی گفتی و جواب شنیدی چه همچنین سخن دروغ رومی گوئی بعد از آن آن یهودی از نزد آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم برآمده بجانب بازار روان شد چون بی بازار رسید ماهی خرید خام بخانه خود برد باز آن خود داد گفت که آنکه غسل کرده از سر چشمه آیم این ماهی را پخته گذار این گفت یهودی بر سر چشمه رفت خولیش را برهنه کرد لباس خود را بر کنار چشمه گذاشت و در آب غوطه خورد بقدرت الهی از کنار ده دیگر سر بر آورد و صورت خود را چون صورت زنان دید حیران شد بناگاه جوان اعرابی آمد دید که زن صاحب جمالی در اینجا ایستاده او را بگرفت در خانه خود برد و عقد کرد از میان هفت سال بگذشت چهار فرزند از او و وجود آمد بعد از هفت سال باز یهودی بر سر چشمه رفت و در آب غوطه خورد بقدرت الله تعالی باز از همان چشمه اول سر بر آورد خود را بصورت اصلی چون صورت مردان دید و جامه خود را جایی که نهاده بود سلامت یافت و بهوشید و در خانه رفت زن خود را گفت ماهی را پخته یا نه زن گفت ماهی را الحال داده رفته بودی و نخته طلب می کنی در حال یهودی برخاست بجانب حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم روان شد و قتی آمد که پیغمبر علیه الصلوة والسلام هنوز در سخن معراج بودند یهودی آمده از دور آمد آن همه واقعه که دیده بود بان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم یک بیک بیان نمود بعد از آن کلمه بر زبان رانده بدولت اسلام مشرف گردید

ذکر قصه صوفی زرگر که در معراج حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خطوری دول و آمدن حق سبحانه و تعالی با و اظهار قدرت نمودن و شک او بیقین مبدل شدن

بیای گلستان بستان من بیار دبرای دولت این فقیر که چون سهروردی سرافراز شد بخدمت کس بسته بود از وفا که سجاده شیخ یاران او بیندازد آنکه یکا یک تمام	محب قدیم سخن دان من چنین دیدم اندر کتابی عزیز در کشف معنی برو باز شد چو در خدمت آن پیش بود بیشتر عزیزان سالک مریدان چو صوفی بر دوستان یار بود	که تا داستان دگر دل پذیر ز قول بزرگان علم تمیز بر شیخ دین صوفی با صفا در آدین روز آمدی بیشتر بگشاید و بسجد بر د تیز گام بر غبت همیشه دران کار بود
--	--	--



یکه جمعه رفت آن مصلی گرفت  
 که در خاطرش کرد ناگه خطور  
 که آیا چگونگی شد آن امام  
 بساط ملک در فلک در نوشت  
 از چندین هزار پرده بگذشت نیز  
 باو حق سخن گفت او با خدا  
 درین پرده نیلگون فلک  
 هنوزش بدی جامه خواب گرم  
 بمعراج هر کوشش که آورد  
 بدو دیو و سواکس بسیار کرد  
 بقتل اندرین ره نباید شدن  
 سمعنا اطعنا همه گوی بس  
 که عقل از پستی آب آتش بود  
 تو گوئی به بنی آتش اندر قتاد  
 هر آنکس که در جمعه غسل آورد  
 در آن فرض سنت مهیا بود  
 سبک صوفی از بهر غسل ثواب  
 تن خوشتن دید در رود نیل  
 کران تا کران بود صحرائی مصر  
 غریب دل انگار چون مور عور  
 بناگه یک مصری آنجا رسید  
 مگر در کین گان دروان شدی  
 نهادم در آرم می کشت زبست  
 سوی خانه برده درش بر کشاد  
 پیر زن که با دام و مغسز بود

ره مسجد آن مرد دریا گرفت  
 ز معراج سلطان دین کرد یاد  
 ز مکه در آن شب روان تابشام  
 وز آن پیشوا جبرئیل مانده باز  
 و کرسی گذر کرد از عرش نیز  
 بپا آمدن شد بباغ نعیم  
 در و کشف شد از پایک بیک  
 یقینم که حق است صدق است نور  
 براه یقین او شک آورد  
 فرو ماند صوفی فل دور بین  
 در آتش بجلدی نباید شدن  
 نباشد درین راه پاک از محال  
 تجسس درین راه ناخوش بود  
 ز ره در لب شط بغداد شد  
 گناهان یک هفته زد بگذرد  
 و اگر عید در جمعه واقع شود  
 سجاده نهاده فرو شد آب  
 برون آمد از آب کردش نظر  
 زمین تا زمان بود دریای مصر  
 برهنه بایستاد مد هوش ماند  
 چو آن صوفی آنجای عریان بید  
 باو گفت صوفی که این لحظه من  
 نمی یابم اکنون ندانم چیست  
 بصوفی چو بگذشت بس نوش نمیش  
 بمصر اندرون زرگری نغز بود

تنش صوف پوش دلش در حضور  
 دلش دین معانی بفکر افتاد  
 وز آنجا هفت آسمان در گذشت  
 اختری نکتة دان سخن سرفراز  
 چو در قاب قوسین شد مصطفی  
 وز آنجا گذر کرد اندر جیم  
 چو باز آمد آن معدن علم شرم  
 منزله ز باطل شک از نور دور  
 بهر چند با خود چنین گفت مرد  
 میان دوراه گمان یقین  
 که گشته درین بحر صدق است بس  
 ره عقل را بس نباشد مجال  
 درین ورطه صوفی بسر در قتاد  
 بے غسل جمعه دلش شاد شد  
 و اگر غسل فرض مراور بود  
 در آن فرض هر سه کفایت بود  
 چو سرب زدن از آب مرد جمیل  
 ز بغداد قطع اندیش اثر  
 دل صوفی از حیرت آمد بشور  
 ز آشفته گی سخت در جوش ماند  
 بگفت ای برادر چه عریان شدی  
 کشیدم ز خود کسوت خوشتن  
 باو مصری از خود یکی جامه داد  
 باو داد مصری یکی دخت خویش  
 بدان پیش صوفی در آورده ام



درخت و جودش بر آورد هم  
 دوران شهر صوفی بسی سال ماند  
 وزان قدرت قادر اندر شکفت  
 که تا غسل جمعه عبا آورد  
 تن خویش در شط بغداد دید  
 پوشید رخت قدم برگرفت  
 بره صوفی دیگر آمد برش  
 شکفت آمدش صوفی از کار خود  
 همان وقت هر جمعه عادت است  
 زن و بچه خانان داشتند  
 دیا دیدم این قصه در خواب من  
 قدر است حق است این قدرت است  
 مصلی فلندش سراسر درست  
 چو فارغ شد آنم در از نماز  
 حکایات خود گفت با شیخ خویش  
 باو شیخ دین پسند بسیار داد  
 قبول حق حق در ویش من  
 یکی قدرت اوست طی زمان  
 کند درج صد قرن در یک نفس  
 بمعراج پیغمبر انکار نیست  
 که بار شصت از جهان است پیش  
 غریب عجیب از حق این کی بود  
 زاعلاش در اسفل انداختند  
 محمد که از باب ارواح بود  
 ز اسفل با سله قدم در کشود

شو وزن چو بر دند با هم  
 میان عیال و درو مال ماند  
 پس از مدتی صوفی دل دلیل  
 دمی رود بر راه خدای آورد  
 دیگر در کنار شط افتاده بود  
 سبک بخی صوفیان برگرفت  
 که بشتاب در یاب وقت زمان  
 بنی زار مانده بسبب از خود  
 کجا رفتم آن سر کجا بوده ام  
 بدم زرگر آنجا دکان داشتم  
 بیک لمحہ سرمه همه بدم  
 یقینم که علام بنی علت است  
 که شیخ آمد و صوفیان نیز هم  
 بصف صفا پشت کردند باز  
 ز تیر معراج شک یقین  
 بسی باب ارشاد بروی کشاد  
 بود قدرت حق ازین بیشتر  
 چو طے مکان چو طے لسان  
 دیگر خواهد ایند بدین نوع هم  
 که بر قادر این کار دشوار نیست  
 بیک چشم زوجه آن چنان  
 که اسفل پیمبر با سله رود  
 که اصلش ز اسفل بدو فرش خاک  
 چراغ تنش شمع مصباح بود  
 چو اصل بشر خاک بود از زمین

دو فرزند از و زاد هر دو پسر  
 ولی پیش کس قصه خود نگفت  
 یکی جمعه شد در لب رود نیل  
 سرازیل صوفی چو بیرون کشید  
 همان رخت سجاده بنهاده بود  
 ز مسجد خیالی نو اندر سرش  
 چو شد شیخ در مسجد صوفیان  
 که این دم همان روز آن ساعت است  
 بمصر اندرون کد خدا بوده ام  
 مگر گشتم از هوش بر تاب من  
 بمن بگذرانند خداوند من  
 بگفت این شود و صف پیش حبیب  
 همه پاک دین و همه پاک دم  
 بر شیخ صوفی بیضا پیشش  
 ز مصر وزن و بچه آن و این  
 که ای ساده دل نوش بی نیش من  
 مرد در راه فکر ازین بیشتر  
 بقدرت خداوند فریاد رس  
 کند شرق غرب جهان را بهم  
 خدای که خورشید ز زمین کش  
 بر در راه صد ساله در آسمان  
 چو آدم صفی بوالبشر ساختند  
 ز جنت ازین رفت سوی مفاک  
 چو احوال او عکس آدم نمود  
 ز جنت بدینا شد آدم ازین



ملک روح از عالم پاک بود  
 ازین شد با علی عرش حجاب  
 سوی اصل خود باد گرد و عیان  
 که بخشش بیک روز رفتی دو ماه  
 چون شیطان مردود راغب شود  
 بیک لحظه از فرش شد سوی عرش  
 بیک چشم زد تا که بگریزد  
 بیک لمح می بگذرد بر سعید  
 بیک آصف برخیا ای فقیر  
 دو ماهه ره آورد آنجا درست  
 و نماند به بدرگاه دانای راز  
 بجای محمد نمودش طلب  
 بسی معجز آمد اذان طور نور  
 حق است آنچه کرد آنچه گفت حق  
 پس آنگاه شیخ آن ولی خدا  
 که بر رای توئی نهان ای انبی  
 عیالان او جگه زد و تر  
 عیالان صوفی برده در کشید  
 کنون در صف صوفیان شهرت  
 بر فخر نمودیم مذکور این

یکی قدسی از بام افلاک بود  
 که باب الارواح فرخنده است  
 چه آدم چه خاتم چه این چه آن  
 شد انبیا پیشوا ای رسل  
 بیک دم زمشرق بمغرب شود  
 بے روز محشر چه گردد عیان  
 بنفس مطیعان حق بگذرد  
 ز چندین هزار ساله راه طویل  
 بنزد سلیمان چه کرد آن ویر  
 اذان آمد آن کار بردست وی  
 محمد شفیع آورد اذنیاز  
 هم از معجز وی نباشد غریب  
 که اذراک آن درک مانده دور  
 ز حق باد صلوات بسیار او  
 نوشتش یک نام و دکش  
 که داماد تو این زمان پیش هست  
 بر ما فرست از طریق هنر  
 خلا می رسید دوسه بار گیر  
 کجا نام او صوفی زر گریست  
 اذان قصه تا صوفیش بود یاد

رسول خدا زین نشیب تراب  
 خرد خاک او روح خود بنده است  
 سلیمان پیغمبر دین پناه  
 بیک لمح از جزو رفتی بکل  
 عجب بنود از سید عرش فرش  
 هزار سال باشد درازی آن  
 که راه صراط طویل بسید  
 بیک چشم زد آمدی جبرئیل  
 بیک چشم زد تخت بلقیس حبت  
 که خواند اسلام آن نیک پی  
 چه کاری چنان معظم امری عجب  
 که آن شب معراج رفت آن حبیب  
 رسولی که معراج او هست حق  
 بدان جسم روح پر الوار او  
 بدان مصری متقی سخ  
 بخد مت کمر بسته در ویش هست  
 چه مکتوب مرشد بمصری رسید  
 مع القصة آمد بنزد فقیر  
 بخلق جهان گشته مشهور این  
 شب روز برخواه صلوات داد

باب چهل و هفتم در بیان تعیین نمودن اوقات صلوة خمس  
 که بعد از نزول سفر معراج جبرئیل علیه السلام آمده آموختن و خبر دادن  
 از عجائب و غرائب که در شب معراج دیده بودند

مشتمل است این باب بر پانزده فصل



## فصل اول در ذکر تعیین نمودن اوقات صلوة خمس

در کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین واعظ آورده که صبح همان شب که خواجہ علیہ الصلوٰۃ والسلام از سفر معراج مراجعت فرمود جبرئیل علیہ السلام از نماز صبح تا نماز خفتن ہر پنج نماز اول وقت نزد باب کعبہ معظمہ امامت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نمود صلوة خمسہ را ادا کردند و روز دیگر در آخر اوقات صلوة خمسہ آمدہ امامت فرمود تا آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را ابتدا و انتہای ہر وقت معلوم شد و در بعضی نمازها دو رکعت زیادہ کردند لاجرم در سفر قصر آمدہ ہمان دو رکعت اولین اختصار را فتاویٰ بدانکہ در وقت نماز کہ جبرئیل علیہ السلام امامت فرمود خواجہ علیہ الصلوٰۃ والسلام اصحابی را کہ در مکہ حاضر بودند اعلام فرمودند تا آن نماز ہا را در وقت ادا کردند حکمت در اختیار اول وقت و زاول این بود تا بعد از اخبار اصحاب آن نماز را در وقت توانند گذاردن نماز شام فوت نشود و بہاجران حبش پیغام فرستادند تا با دای نماز ہا در اوقات معینہ قیام نمایند و بعضائی نامضی تا زمان وصول خبر اقدام فرمایند و ترک نماز را جایز ندانند

## فصل دوم در ذکر سوال اصحاب آن سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از روت حق سبحانہ و تعالیٰ و جواب آن

در تفسیر معینی و در تفسیر وسیط آورده است کہ چون آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بنیافرو و آمدند از بیت تسلی خاطر اصحاب و امتان دیگر این چند حدیث را بربان و در بار شکر شمار حکم کلمو الناس علی قدر عقولہم بہر کی جواب فرمودند اول ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ در خدمت آن سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عرض کرد کہ یا بنی اللہ هل رأیت لیلۃ المعراج فقال رسول اللہ رأیت لیلۃ المعراج احسن صورۃ قولہ تعالیٰ صورۃ فاحسن صورکم چون ابو بکر رضی اللہ عنہ این آیتہ و این حدیث از زبان شریف آن سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شنید دلش قوی شد بر پای خاست و عرض کرد کہ یا رسول اللہ از برای تو از جملہ اقربا و گزشتہ و بریکانگی حق تعالیٰ بر تو کما حقہ ایمان آورده ام و تو مرا در میان یاران یار فار خواندہ بحق راستی و درستی تو خدای تعالیٰ را دیدی چون پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام افاقہ شدہ بود خاموش شد چون از ابو بکر رضی اللہ عنہ این سخن بشنید ہمہ در آن حال فرمان رب العزت در رسید کہ سرمن بابو بکر بگو تا کہ شاد شود بعد از ان بابو بکر رضی اللہ عنہ بربان و در بار فرمودند کہ رأیت لیلۃ



فی لیلة المعراج باحسن صورة شباب مرد فقال رسول الله رأیت ربی فی لیلة المعراج باحسن صورة و حسنة  
چون امام همه مسلمانان صاحب تفسیر معانی حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه این حدیث از زبان  
مبارک آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم بشنید بهوش شد چون بهوش آمد سوال کرد که یا بنی الله هل  
رأیت ربی و ربک مع صورتک فقال رسول الله رأیت ربی فی لیلة المعراج مع اجواء التام فقال  
رسول الله خلق آدم علی صورة بیده رسول علیه الصلوة والسلام بابو کبر رضی الله عنه  
فرمودند که این سری ست که بانا محرمان نمی توان گفت بعده عمر خطاب رضی الله عنه از آن حضرت  
صلی الله علیه وآله وسلم سوال کرد که یا حبیب الله هل رأیت فقال رسول الله رأیت ربی فی لیلة  
المعراج بعین ربی بعده عثمان رضی الله عنه سوال کرد که یا بنی الله هل رأیت فقال رسول الله  
رأیت ربی فی لیلة المعراج من راس الحین بعد اذان حضرت علی کرم الله وجهه سوال کرد که یا بنی الله  
هل رأیت ربی فقال رسول الله رأیت ربی فی لیلة المعراج من قلب الحین بعده حضرت فاطمه  
زهرا رضی الله عنها سوال کرد که یا بنی الله هل رأیت ربی فقال رسول الله رأیت ربی فی لیلة  
المعراج مثل الشمس بعده امیر المومنین حسن و حسین رضی الله عنهما سوال کردند که یا جد اعلی هل رأیت  
ربی فقال رسول الله رأیت ربی فی لیلة المعراج علی مثل القمر بعده اصحاب رضی الله عنهم التماس  
نمودند که یا بنی الله هل رأیت ربی فی لیلة المعراج پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمودند که رأیت ربی فی  
لیلة المعراج لا ضلله ولا ندله ولا وصف له ولا شبه له ولا حد له ولا مثله ولا کفوله ولا شریک  
له فی حکما ابداً بلکه چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بدینا آمدند عایشه رضی الله عنها از جهت تعظیم به خواست  
و استقبال نمود و گفت یا بنی الله امشب کجا تشریف فرمودی فرمودند امشب مرا معراج با خدا می تعالی  
بود و گفت یا بنی الله هل رأیت ربی پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمودند که کلاً رأیت ربی منی سراً  
انی اداه جواب انکار رویت بحضرت عایشه رضی الله عنها اذان مبر بود که او در آن وقت خرد سال بود  
اذان معنی و قوت نداشته انکار رویت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از تعین تمام بوده

## فصل سوم در ذکر خبر دادن آن سرور صلی الله علیه وسلم از اسرار شب معراج

در کتاب معارج تصنیف مولانا عبد الرحمن بن جنید و اعطاشیرازی آورده است که امیر المومنین عثمان  
رضی الله عنه روایت می کند از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که فرمودند حق تعالی از امت من سه  
شکایت کرد یکی آنکه فرمودیم خالفون معی و یصلوا لیکن مع غیرای سید امت تو با من مخالفت میکنند



و با غیر من مصالحت می کنند و ویم آنکه فرمود یا کلون ذنقی یعبدون غیر من است تو روزی مرا می خورند  
و غیر مرا می پرستند سوم آنکه فرمود یا معزهم یطلبون العز من غیری عزت دهند منم و امت تو  
عزت از دیگر می خواهند وایت می کند امیر المؤمنین علی رضی الله عنه از رسول علیه الصلوة والسلام  
که پدید آئی تو در بهشت با بندگان سخن گوئی یا نه فرمود که هر که در دنیا با من سخن گفته است با وی سخن  
گویم گفت که ام بنده با تو در دنیا سخن گفته است فرمان در رسید که هر که سرور خاک نهاد و سبحان الله دلیلا  
گفته است آن بنده با من سخن گفته است بعزم که بادی سخن گویم **بای** خرم سخت که دل بدان سوی کشد  
تا خاک درت چو لاله بر روی کشد بوی در او که مشک بو آرد از و نه جز تو که است زهره که آن بوی کشد  
روایت می کند ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها از پدر خود ابو بکر رضی الله عنه که فرمود در رسول  
علیه الصلوة والسلام من از پروردگار خود چهار حاجت خواستم گفتم که خداوند ابر قوم لوط علیه السلام  
سنگ بارانیدی و قوم شعیب علیه السلام را با تش سوزانیدی و قوم موسی علیه السلام را که  
اصحاب شنبه بودند خاک گردانیدی و قارون را بنزدین فرمودی این چهار عقوبت را از من  
بردار حق تعالی فرمود که عفو کردم ایضا در کتاب معارج مذکور است رسول علیه الصلوة والسلام  
فرمودند که حق تعالی مرا شش وصیت کرد اول آنکه فرمود اے سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم  
است خود را بگوئی که ان کنتم متخذون فانا اولی با لخدمته اگر شما کسی را خدمت میکنید  
من او را ترم بخدمت دیر که من خالق و رازق شما ام و اگر شما دوست من دارید که با کسی معامله  
کنید فانا اولی بذلك لکن اکثر صنادع الکرام من او را ترم بمعامله کردن زیرا که کرم من  
بسیار و احسان من بی شمار است دیگر اینکه اگر شما با کسی خلاف کنید کافی افتد سر  
عکس که زیرا که من قدرت آن دارم که دشما در گذرم و اگر شما وعده کسی را راست میدارید  
من او را ترم که وعده مرا راست دارد کافی امشد صادقا فیما وعدتکم زیرا که من در  
وفای عهد از همه صادق ترم و اگر شما از کسی شرم میدارید من او را ترم بدان کافی امشد  
وفاء معکم زیرا که در بیان نگاه داشتن با شما از همه بیشترم **بای** عی و وعده تو به وفای دگران  
منکر شدنت به که رضای دگران خاک در تو سرمه چو در دیده کنم به سود کند که طویا و دگران  
در اطراف القصص آورده است که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت الهی ائنتی حساب امتی  
خداوند حساب امت من بدست من نه فرمان آمد که چه گفت لا یطلع علی سیئاتهم غیری  
نما که گناهان امت من بجز من دیگر نداند فرمان در رسید که سید ایک تهمتی که با عایشه رضی الله عنها



کردند هفده شبانه روز با وی سخن گفتی بندگان من در شبانه روزی صد گناه نمایند اگر گناهان آنها  
برانی از ایشان بیزارشوی یا محمد علیه الصلوة والسلام اگر ترا امت اند مرا بندگان اگر ترا بر ایشان شقت  
رسالت است مرا رحمت الوهیت است چنانکه ترا می باید که گناه امت تو دیگر ندانند مرا می باید که گناه  
بندگان من تو نیز ندانی **پایه** من با تو هر مقام حاضر بودم تا بهر چه تو بوده ناظر بودم تا  
هر یک که تو کرده تو یا بنده من تا میدیدم نگر فستم تا در بودم تا در مشارق الانوار آورده است که ابو بکر  
صدیق رضی الله عنه از حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم سوال کرد که چه رفت در آن مقام  
گفت الله تعالی مرا امر کرد که ای محمد علیه الصلوة والسلام نه آن است که من عتاب با دوستان  
دوست دارم هرگز با مت شمار نکردم عمر ابن خطاب رضی الله عنه گفت از رسول علیه الصلوة والسلام  
سوال کردم که چه رفت در آن مقام گفت خدای تعالی با من سه چیز گله کرد از امت من یکی آنکه من  
از ایشان کردار فرودار نمی خواهم و ایشان از من روزی فرودار می خواهند و می دانم آنکه عزیز کننده و خوار  
کننده منم و ایشان عزت از دون من می خواهند سوم آنکه بنام ایشان هیچ در که در دوزخ نیافریده ام  
ایشان می گوشت تا خود را در دوزخ اندازند عثمان رضی الله عنه پرسیده از رسول علیه الصلوة  
والسلام یا رسول الله چه رفت در آن مقام فرمود که سه چیز گله کرد از امت من یکی آنکه روزی  
بیچ کس را فرا کس دیگر ندادم و ایشان کار من فرا کس دیگر بدهند دوم آنکه روزی من بخورند و شکرانه  
دیگری را گویند سوم آنکه من دوست ایشانم و ابلیس دشمن ایشان است دوست را می آزارند  
و دشمن را خوشنود می کنند حضرت علی کرم الله وجهه سوال کرد که یا رسول الله چه رفت در آن  
مقام گفت چهار حاجت خواستم از خدای تعالی مراد از یکی آنکه گفتم منازعتها که ما بین یاران  
من رو در کار من کن فرمود که آن بود که تو می خواهی گفتم آئی اطفال کافران را که پیش از بلوغ  
میرند در بهشت خدمتگار این امت من گردان فرمود که آنچه تو می خواهی سوم آنکه اگر وقتی  
تنگ دلی از سبب آید بر کسی از امت من آن را بر رحمت مبدل گردان فرمود آن بود که تو می خواهی  
چهارم آنکه گفتم خدا و ندا شمار امت من با من گذار فرمود که ای سید عالم علیه الصلوة والسلام  
هر چند تو رحمت خواه عالمیانی اما پروردگار عالمیان منم و اگر گناهان امت خود بینی از ایشان  
تبراکنی بگذار تا مطلع بر گناهان امت تو من باشم رحمت من است که گناهان ایشان را فرارسد  
شفاعت از تو و رحمت من تا امت میان شفاعت تو و رحمت من آمرزیده گردند فاطمه رضی الله  
عنها سوال کرد که یا جد بزرگوار چه رفت در آن مقام گفت خدای تعالی مرا امر کرد که سبب



و بهانه خواهند تا گناهایان امت ترا بیا مردم عا نشه رضی الله عنها پرسید که یا رسول الله چه رفت در آن مقام گفت خدای من فرمود که ای محمد علیه الصلوة والسلام بامت تو چهار گله بکنم که بامتان دیگر نکرده ایم یکی آنکه امتان دیگر گناه کردند بایشان آتش من ستادم و بامت تو شتر فرستادم دوم آنکه امتان دیگر گناه کردند بایشان را از حال گمروانیدم و امت ترا از حال نگر دادم سیوم آنکه امتان دیگر گناه کردند بایشان بزمین فرو کردم و امتان ترا بدارم و گناه ایشان را بزمین فرو برم چهارم آنکه امتان دیگر را سنگ بارانیدم و امت ترا رحمت بارانم بعضی از یاران از رسول علیه الصلوة والسلام سوال کردند که یا رسول الله چه رفت در آن مقام فرمود که هزار حاجت خواستم از خدای تعالی همه مرا بداد و هزار کرامت نا خواسته بداد و هزار کرامت امت مرا بداد عا نشه رضی الله عنها فرمود که روزی از رسول علیه الصلوة والسلام پرسیدم که یا رسول الله آن وحی چه بود گفت ای عا نشه وحی که جبرئیل علیه السلام نداست تویی خواهی که بدانی عا نشه رضی الله عنها گفت همواره الحاح می کردم تا بوقتی گفتم بحضرت پدر من بگوئی که آن وحی چه بود گفت ای عا نشه از آنچه خدای تعالی بامن گفت چیزی با تو گویم گفتم خداوند ارادتی قیامت نخست با که حساب کنی گفت با بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم گفتم خداوند عثمان مرد شرم گین است چگونه شمار تواند کردن فرمان آمد که عفو کردم و بعضی چنین گویند که آن وحی این بود که حق تعالی فرمود که یا محمد علیه الصلوة والسلام امت ترا مال بسیار ندادم تا حساب قیامت برایشان دشوار نشود و عمر ایشان دراز نکردم تا دلهای ایشان سخت نگردد و ایشان امرگ مفاجات ندادم تا از توبه محروم نمانند و آخر همه امتان گردانیدم تا در گو بسیار نمانند باز فرمان آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام امت خود را دوست میداری گفتم آری بغایت دوست میدارم گفتم بار خدا یا چون تو دوست میداری و من دوست میدارم اثر این دوستی ظاهر گردانی گفت سید گناهان ایشان از دو قسم بیرون نیست یا ترابی فرمانی کرده اند یا اگر در سنت تو تقصیر کرده اند من می گویم که فاعف عنهم از ایشان عفو کن و اگر در فریضه من تقصیر کرده اند تو شفاعت کن تا من در گذرم و استغفر لهم گفتم یا رب عنایت و لطف تو در باره ایشان زیاده است فرمان آمد که ترا برایشان حق رسالت است و ترا امت اند و مرا بر ایشان حق خدائی است و مرا بنده اند ای محمد علیه الصلوة والسلام ترا دو چیز وعده داده ام گفتم نسوزم و بیا مردم کریمم و رحیمم و اگر بیا مردم دحمن الرحیم باشم یا عی مایم چو چاره ساز و رویش



تو هم جان طیب را ریش گفتی که تو عبدی از عصفیان مندی ش و در رحمت مانگرنه در کرده خویش را

## فصل چهارم در ذکر سوال فضه کنیزک فاطمه زهرا رضی الله عنها از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم

در کتاب معارجین آورده که فضه کنیزک فاطمه رضی الله عنها و امن خواجه علیه الصلوة والسلام را بگرفت گفت ای مقتدای انبیا نصیب تو انگران را وادی حصه درویشان کو فرمودند ای فضه چه می خواهی گفت در آن شب کرامت که از خداوند تعالی شفاعت خواستی هیچ دوست فرمود که چنانکه آزادان را بیا مرزم بندگان را نیز بیا مرزم ای رسول خدا بمرست آفریدگار که ازان اسرار که حق تعالی با تو گفت با من بگوئی گفت خدای تعالی چنین فرمود که ای محمد علیه الصلوة والسلام بهانه خواهی تا گناه بیا مرزم که خواست که بخشیدم در که آمد که قبول نکردم و با عی ای عادت تو بوعده صادق بودن و ی شویه تو یار موافق بودن و بر موجب این دو وصف نغزی که ترست و جز بر تو حلال نیست عاشق بودن

## فصل پنجم در ذکر پوشیدن آن حضرت صلی الله علیه و سلم لباسی را که در شب معراج فرزندان ابوبکر صدیق رضی الله عنه را بآن لباس ویده بودند

در اسرار المعارج چنین آورده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از معراج بازگشت در آن حال از غایت شادی بشاشت عظیم نموده بمقر خود رسید و ستار مبارک خود را بهمان شیوه تفرج بود باز بست و لباسی موافق آن پوشیده در میان اصحاب در آمده همه متعجب شدند و پیش ازین هیچ وقت چنین ندیده بودند که آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم باین لباس پیش اصحاب در آمده باشند پس سیدند که یار رسول الله سبب پوشیدن این لباس چیست گفت در شب معراج فرزندان ابوبکر رضی الله عنه را دیدم که باین لباس تلبس بودند مرا خوش آمد که پوشتم فان الشیطان لا یذنب و العمامة یجان العرب و مقدار یک شبر بر دستار خود ارسال کرده و کنار دیگر را در پس قفاشکر آویز کرده بود ازان زمان الی یومنا متابعت سنت رسول الله کرده همان ورزیم و آن سنت سله ما است و گویند که علما و مشایخ خراسان بر همین سنت میروند و آن روز صدیق اکبر رضی الله عنه از غایت شادی هر چه در خانه داشت فدای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و یاران کرد



## فصل ششم در ذکر غلبه شوق آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم بعالم بالا

در اسرار الوحی آورده است که رسول صلی الله علیه وآله وسلم بارها گفتی که واشتوقا الی الملاءکة علی چه مشتاقم بطائفه بالا یعنی چون در شب معراج عالم بالا و ملائکه را بدید دنیا و زندگی دنیا را فانی دانست و مشتاق آنجا بگماه شد و اشتیاق نمودن بدان عالم اشتیاق است بجزای عز و جل و معنی شوق آن است که شیخ ابن عطامی فرماید که شوق سوختن و شعله زدن دلها و بریده شدن جگر شیخ یوسف اسباط رحمه الله علیه فرمود که شوق را نشانیهاست یکی ازان دو سبب داشتن مرگ است در وقت و دشمن داشتن حیات است در وقت و این گرفتن بذكر حق سبحانه و تعالی

## فصل هفتم در ذکر شنیدن حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها توصیف حسن و جمال حضرت یوسف علیه الصلوة والسلام را

در تاج القصص آورده است که رسول صلی الله علیه وآله وسلم سوره یوسف علیه السلام را میخواند باینجا رسید که نحن نقص علیک احسن القصص یکے از یاران سوال کرد که یا رسول الله حق تعالی قصه یوسف علیه السلام را احسن خواند و قصه های دیگر را نگفت سبب چیست فرمود از بهر آنکه گوینده نیکو گوی و صاحب قصه نیکو روی بودند گفتند پیغمبران دیگر نیکو روی نبودند فرمودند که بودند ولیکن نه چون یوسف علیه الصلوة والسلام دگویند که یوسف علیه الصلوة والسلام نمونه از بهشت بود حق تعالی خواست که از صورت بهشتیان نمونه بخلق نماید یوسف علیه السلام را بنمود که مؤمنان در بهشت چنین خواهند بود گفت یوسف علیه السلام چه کرد که این نیکو نصیب و آید فرمودند که هیچ نکرد ولیکن قسام ازل قسمت چنین کرده است چون رسول علیه الصلوة والسلام این بگفت این خبر در مدینه فاش شد و زنان این حدیث در خانه های گفتند عائشه رضی الله عنها شنید از حال بشد چون رسول علیه الصلوة والسلام بخانه آمد عائشه صدیقه را دید متغیر و آنست که چه افتاده است گفت اے عائشه اند و بگین میباش که ما از یوسف علیه السلام نیکو تریم از بهر آنکه نیکوئی یوسف علیه السلام را در روی او نهاده اند تا فتنه باشد و نیکوئی من بخوبی نهاده اند تا رحمت باشم خلق را از گفتار یوسف علیه السلام خبر دادند که توفیق مسلمان و الحقن بالصالحین و از حال من خبر دادند که و ما در سلک ارحمة للعالمین عائشه رضی الله عنها



فرمود که پس چرا صفت نیکی فرمود که من نیکویم حق تعالی فرمود که و آنکه لعلی خلق عظیم اگر صفت  
خود گفتی اینچه خدای تعالی داده است بیان کردمی درین مناظره بودند که جبرئیل علیه السلام بیاید  
گفت یا رسول الله این مباحثه که ترا با عاقله رضی الله عنهما افتاد نور تر با نور یوسف علیه السلام  
افتاده بود گفت چگونه است فقال ان نورک و نور یوسف علیه السلام اقترعا فی صلب آدم  
عليه السلام فصار الحسن الجمال لیوسف علیه السلام والقوة والشجاعة والعلم والرأفة والذكر  
والشرف والنور والخبور والضياء والعفاف والكفاف والهمة والهيبة والمحكم والفصاحة  
والعزم والسيادة الخوض والشفاعة والدعوة والاجابة والقضيب والناقة والتاج  
والعمامة والسيف والهراوة والصلبر والقناعة والشكر والامانة والرحمة والراقة والسكينة  
والوقار والشریفة والمرضية والاحكام والحنيفة والصلوة المكتوبة والزكوة المفروضة والسمع والطاعة  
والصفت والجماعة والتكبير والتحليل والتبشير والتحیة والنجاة والعمرة والبلد المحرم والمسجد والزعم  
والمقام والقرآن المحکم والخلق العظیم یا ک یا محمد یا محمد علیه الصلوة والسلام نور تو با نور یوسف  
علیه السلام در صلب آدم علیه السلام قرعه زدند حق تعالی دو چیز را یکسو نهاد آن دو چیز حسن و جمال بود  
که بهره یوسف علیه السلام آمد و این هفتاد چیز که مذکور شد بهره محمد علیه الصلوة والسلام آمد بنگر تا  
یوسف علیه السلام نیکی باشد یا حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم

## فصل هشتم در ذکر احوال حضرت یوسف علیه الصلوة والسلام

در کتاب معراج تصنیف مولانا عبد الرحمن بن جنید واعظ شیرازی امام شعبی چنین آورده است  
که رنگ یوسف علیه السلام چنان بود که سفید روی بود و موی او نیکو و زیبا بود ساعد و ساق  
سبارک او غلیظ بود و بر راست او خالی بود سیاه که مزین روی او بود و در میان دو چشم خال سفید  
بود که چون آفتاب می درخشید و گاهی که او تبسم نمودی نور از دندان او مشاهده شدی چون سخن  
می گفت از سخن او نور می تابنده شدی و این حسن از جد او اسحاق ابن ابراهیم علیهما السلام  
بوارثت رسیده بود و اسحاق علیه السلام را از مادرش ساره رضی الله عنها رسیده بود چنین روایت  
کرده شده است که خدای تعالی ساره رضی الله عنها را بصورت حور العین آفریده است و هب  
ابن منبه رضی الله عنه می گوید که خدای تعالی نیکی را هزار جزو آفریده و نهصد نو و نه جزو را با یوسف  
علیه السلام داد و یک جزو را با صاحب حسنین عالم قسمت فرمود ابو سعید خدری روایت می کند



که پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمودند که در شب معراج هفتم آسمان گذشتم بخوبی چهره یوسف علیه السلام  
 کسے را ندیدم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این کیست گفت یوسف علیه السلام است صحابه گفتند  
 یا رسول الله چگونه دیدی فرمودند که چون ماه تاب در شب بدرافش ابن مالک رضی الله عنه  
 روایت می کند که پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمودند که الله تعالی نصف حسن را با یوسف علیه السلام  
 و مادرش داده اسحاق ابن عبد الله روایت می کند که یوسف علیه السلام در کوچه های مصر  
 سیر می کرد نور روی او بر در و دیوار می افتاد کعب الاحبار روایت می کند که چون خداوند تعالی  
 بموجب نص قاطع که قوله تعالی و اذا اخذنا بك من بنی آدم من ظهورهم ذریعتهم و استشهدهم  
 علی انفسهم المست برکت کبر قدرت بر پشت آدم علیه السلام مالید تا عهد است از ایشان فراگیرد  
 و تمام ذریه بمثال مورچه کوچک پیش چشم می بکشد که در کار عالم ریخته شدند در عالم انبیا  
 علیهم السلام را با آدم علیه السلام نمود پس در طبقه ششم یوسف علیه السلام را با آدم علیه السلام نمودند  
 و دیده جهان بین آدم علیه السلام را با یوسف علیه السلام افتاد در انحال یوسف علیه السلام تاج  
 و قار بر سر داشت و مکر بند شرف بر میان بسته بود و روی کرامت بر دوش انداخته و جامه مهبت  
 و بیاب پوشیده و از دست راست او هفتاد هزار ملک ایستاده و از پشت او امم پیغمبران علیهم السلام  
 همه آواز بتقدیس و تسبیح حق تعالی برداشته و از پیش روی او درخت سعادت ایستاده و سایه  
 بروی انداخته هر جا که یوسف علیه السلام میرفت این درخت نیز همراه او میرفت چون آدم  
 صغی علیه السلام یوسف علیه السلام را با اینحال مشاهده نمود گفت آئی این کریم کیست که چنین  
 درجات عالی و مقامات فاخره بوی داده خداوند تعالی فرمود که یا آدم این فرزندت یوسف  
 نام دارد برادران در داری دنیا بروی حسد خواهند کرد خداوند تعالی فرمود که چیزی بوی بده آدم  
 علیه السلام گفت چهار دانگ حسن بوی دادم بعد از آن آدم علیه السلام وی را بر سینه خود نهاد  
 بوسه در میان چشمانش بداد گفت ای فرزند تا سفت بخور که تو یوسفی اول کسی که باین نام خواند  
 یوسف نام کرد آدم علیه السلام بود و او مشابه بود آدم علیه السلام را و صورت و حسن روز اول  
 آفرینش آدم علم تبیر خواب نیز بوی داده بودند همچنانکه علم اسما را با آدم علیه السلام عبد الله ابن  
 مسعود رضی الله عنه روایت می کند که پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمودند که جبرئیل علیه السلام آمد نزد  
 من گفت خدایت می فرماید که حسن روی یوسف از نور کرسی بود و نور روی تو از عرش با تو خواهد کرد  
 و بعضی ائمه وین سوال کردند که یوسف علیه السلام احسن است یا محمد علیه الصلوة والسلام جواب داده اند



که کان یوسف علیه السلام من أحسن الناس ومحمد علیه الصلوة والسلام من أجمل الناس  
یعنی یوسف علیه السلام از جمله نیکوترین مردمان است اما محمد علیه الصلوة والسلام نیکوترین همه مردمان  
می باشد وال براین حدیث جابر انصاری است گفت شی نظر بر رسول علیه الصلوة والسلام کردم  
جامه سرخ بر تن خود پوشیده بود پس نظر ماه کردم و حال آنکه بدر بود سوگند بالله تعالی که رسول  
علیه الصلوة والسلام نیکوتر از ان نمود و قیقه بشنو اگر چه ملک تعالی حسن با یوسف مصری داده بود اما  
ملک حسن معنوی که خلق کریم و کمال محمد صلی الله علیه وآله وسلم را داده بود اگر یوسف علیه السلام  
صورت داشت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم سیرت داشت اگر یوسف علیه السلام  
صباحت داشت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم صبحت داشت اگر چه یوسف علیه السلام کمال ظاهر داشت حضرت  
محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم کمال ظاهر باطن داشت و لهذا در شب معراج یوسف علیه السلام  
استقبال نمود و تعظیم وی کرد و ثنا و درود بر وی فرستاد

فصل نهم در ذکر آمدن ابلیس لعین بدر بار حضرت سید المرسلین صلی الله  
علیه وآله وسلم و سوال کردن او از ان جاگاه و مقام که او را در عرش مجید بود

در زهرة الریاض آورده است که آن مجور ملک یعنی ابلیس لعین مردود بر سر پرده حضرت رسالت  
پناه صلی الله علیه وآله وسلم آمد سلطان رضی الله عنه را بگفت که بر و حضرت رسالت پناه صلی الله  
علیه وآله وسلم را بگوئی که آن مردود ملک و ملکوت بر درست اجازت در آمدن هست یا فی سلطان  
رضی الله عنه در آمده عرض نمود سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم اجازت ندادند امیر المؤمنین علی  
رضی الله عنه رسید شیطان لعین گفت ای مرتضی علی پسر عمت را بگوئی تا یک ساعت مرا بنزد یک خود  
راه بدر امیر المؤمنین در آمده اجازت خواست بار نیافت درین ناموس اکبر و طاؤس اخضر از  
خداوند تعالی در رسید گفت یا رسول الله حق تعالی می گوید که آن مردود در گاه را بنزد خود راه بدر  
و بشنو که آن مردود در گاه چه می گوید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم روی بجانب مرتضی علی کرم الله  
وجه کرده گفتند که یا ابا مره بگو که آن مردود ملعون در آید امیر المؤمنین بر آمده اجازت حضرت بنفیر  
صلی الله علیه وآله وسلم را بشیطان لعین گفتند آن مردود در گاه در آمد بعد از ان گفت یا سید الخلائق  
شنیدم که دوش بر آسمان بر آمدی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفتند بله که چنین است گفت  
بهشت را دیدی فرمودند که آری دیدم گفت در ساق عرش مجید صحرای دیدی دوران صحرا منبر



شکسته دیدی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفتند که دیدیم ابلیس گفت آن صحرائی که در ساق عرش مجید دیدی مقام من بود و آن منبر منبر من بود باز گفت یا محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم در آنجا علم سرنگون دیدی فرمودند که دیدیم ابلیس گفت یا رسول الله هفت صد هزار سال در آن صحرا و بر بالای آن منبر و در پای آن علم ملائکه را علم توحیدی آموختم امروز طوق لعنت بر گردن خود می بینم و تاج لعن بر فرق تو مشا هده می کنم آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند ای ابلیس لعین همچنان دولت بر کمال را از برای چه بزبان آوردی فرمود که یا سید صلی الله علیه وآله وسلم ایدید صال ویریدید هجره فاترک ما دیدید ما دیدیم بیت

ما بهر وصال از دل و جان نیز گذشتیم

در و صل نخواهی تو از آن نیز گذشتیم

در بحر فاعسرق رضای تو چنانیم

کز جوئے مراد و جهان نیز گذشتیم

گویند که ابلیس را سبب شقاوت آن بود که از معامله خود هرگز پشیمان نشده و ندانست که آن کردار او بر بوده است که از وی بوجود آمده است تا ابد آباد خود را در آن رلے ناصواب مصیب داند

**فصل دهم در ذکر آن فرشته که در شب معراج آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم را دیده تعظیم و احترام دی بجای آورده بدان سبب از اوج عزت با خاک خواری مذلت افتاده**

در زهره الریاض آورده است که جبرئیل علیه السلام در نزد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد گفت یا رسول الله امر غریبی مشا هده نمودم فرمودند که آن چه بوده است گفت بکوه قاف رسیدم آواز ناله و گریه بسمع من رسید در پی آن آواز رفتم فرشته را در آنجا دیدم که پیش ازین او را در آسمان بعظمت و احتشام دیده بودم بر تبه که بر تخت نشسته و هفتاد هزار فرشته بر گرد تخت او بنجدمت ایستاده و همه صف کشیده و هر نفس که این فرشته بر آوردی حق تعالی از نفس او فرشته را خلق کردی امروز او را در کوه قاف شکسته بال و مخزون حال بدیدم گریان و نالان افتاده بود از حال او پرسیدم گفت من در شب معراج بر تخت خود نشسته بودم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بر من گذشت و من تعظیم او را هرگز بجای نیاوردم باین بلا و عقوبت مبتلا شدم از اوج آسمان باین مقام خاک افتادم اکنون تو شفیع من باش از جناب قدس الهی گناه مرا در خواست کن یا رسول الله من بجناب الهی تضرع نمودم حق تعالی فرمود که ای جبرئیل آن فرشته را بگوئی که اگر مغفرت و عفو خطیئت خود می خواهی بر محمد علیه الصلوٰة والسلام درود فرست تا بسعادت او بجوار ملک تعالی باز گردی آن فرشته بر حضرت تو صلوٰة فرستاد و اجنحه او تپامی برست و از سطح زمین بمعارج افلاک طیران نمود



و بر مندا عزاز و اکرام خود مستند گشت تا دانی که صلوة محمدی صلی الله علیه و آله وسلم مستلزم نجات  
و مستوجب رحمت و درجات است

## فصل یازدهم در ذکر سوال بلال رضی الله عنه از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم

در کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین آورده است که چون خواجه علیه الصلوة والسلام از  
منبر بزمین تشریف آوردند بلال رضی الله عنه آمده و در قدم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم افتاد گفت  
ای صاحب ایوان رسالت از مملکت اعلیٰ خرامیدی و رتبه و منزلت هر کس را ترقی پدید آمد اما چون بود که مرتبه  
من در حد نقصان افتاد خواجه علیه الصلوة والسلام فرمودند که بچه معنی گفت کسی که از برای دیدار تو دختر هر دو  
کون را بسطه طلاق در گوشه چادر می بندد و پنج حس را از شش جهت معزول کرده هفت فلک را  
التفات نمیکند سز چهار طاق و رواق جنان کی فرود آرد خواجه علیه الصلوة والسلام فرمودند که صدقت  
ترا بحجت و دیدار حق تعالی بشارت میدهم بلال رضی الله عنه خوش وقت شده ثنا و صلوة فرستاد

## فصل دوازدهم در ذکر سوال آنسر و صلی الله علیه و آله وسلم از چهار یار عظام کرام در امر خلافت

در معرفه القلوب آورده است که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم از معراج باز گشته بدُنیا  
آمدند بعد از مدتی چند امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه را پرسیدند که ای ابوبکر اگر جامه خلافت ربانی  
و خرقه و کلاه ترا دهم چکار کنی گفت در بندگی حق تعالی زهد و تقوی و عبادت بسیار کنم  
و در صلاحیت و اطاعت ظاهر و متابعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم  
را نگاه دارم بعده امیر المومنین عمر خطاب رضی الله عنه را پرسیدند که اگر جامه خلافت ربانی ترا  
و هم چکار کنی گفت بر اے خداے تعالی انصاف و عدل نگاه دارم و حق بمستحقان رسانم  
بعده حضرت امیر المومنین عثمان رضی الله عنه را پرسیدند که اگر جامه خلافت ترا دهم چکار کنی گفت  
بر صنای خدای تعالی غریبان و شکستگان را سخاوت کنم و تفقّد حال درویشان و فقیران نمایم  
بعده امیر المومنین علی رضی الله عنه را فرمودند که اگر خرقه خلافت ترا دهم چکار کنی گفت رعایت  
در پرده پوشی کنم و مصیبت مردمان پنهان دارم و عیب بندگان خداست تعالی بپوشم رسول الله علیه و آله وسلم  
فرمودند که فرمان است مرا که هر که از یاران تو این جواب گوید خرقه خلافت ربانی مرا و عطاست اما ای علی بنده را  
که لائق سمیت و اراده شناسی تلقین ارشاد معانی و جذبه اصلاح باطن خلافت ربانی او را بدست ندهی



فصل سیزدهم در فوائد متعلقه بمعراج و نقول و لطائف و اشارات و نکات و تمیلات و آنچه  
از لؤلؤ و جواهر منشوره که در خزینة خیال جمع آمده بود درین فصل در رشته تحریر منظم میگردد

در کتاب معراج النبوت تصنیف مولانا معین الدین آورده است که بدانکه در اصل معراج سحریس را اختلاف  
نیست از اهل قبله و منکر معراج کافر است بجهت انکار نص قرآن که فرمود سبحانه الذی اسر الی عبده  
لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله بجهت درود احادیث صحیح و مشهور  
که بحد ثواتر رسیده از صحابه کرام سی نفر حدیث معراج روایت کرده اند و تفصیل اسمی ایشان این است  
ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عثمان زکی و علی مرتضی و عبداللہ ابن عباس و عبداللہ ابن مسعود و انس  
ابن مالک ابوسهریبه انصاری ابوسعید خدری مالک ابن صمصمه عمران ابن حصین عبداللہ ابن عمر ابوسلم  
حدیفة بن الیمان عبداللہ بن زبیر ابویوب انصاری عباس ابن عبدالمطلب عبداللہ الوادعی و ام  
کلثوم بنت رسول اللہ بلال حبشی ابوامامه باہلی اسامه بن زید عبدالرحمن بن عامر و ابودرداء و عائشة  
صدیقة امہانی ابوزر غفاری بلال ابن کعب رضی اللہ عنہم و دیگر اہل قبله برانند که معراج آنسور صلی اللہ  
علیہ وآلہ وسلم در بیداری و روح او با جسد همراه بود و مقصد جمهور اہل سنت و جماعت آنکه در بیداری  
در بعضی از شب از مکہ تا بیت المقدس و از آنجا تا سامنا و منکر اسرامی بیت المقدس کافر است و منکر اطباق  
سموات مبتدع است زیرا کہ عروج آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با طباق سما و اة با خبر حادثہ است  
و منکر اخبار احاد کافر نباشد بلکه مبتدع و گمراه باشد و مقربا سرے تا بمقام قاب قوسین او ادنی  
مومن تحقیق باشد درین مذہب دلائل بیان کرده امد اول آنکہ حق تعالی اسرامی عبده گفته است  
واسم عبد موضوع است از برای شخصی کہ عبارت از جسد با روح است اگر این واقعہ با روح او بودی  
اسرامی بدو عبده گفتی دلیل دیگر اینکه اگر نجواب بودی فضیلت بدان متحقق نگشتی و معراج در اعداد  
معجزات منحصر نبودی زیرا کہ ترسا و یہود ہم بہشت را نجواب بیند چیزے کہ کافران را روا باشد  
پیغمبران را بآن چه فضل باشد و دیگر آنکہ فضیلت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر سائر انبیا  
علیہم السلام بدو چیز است یکی معراج در دنیا دوم شفاعت در عقبی و گرنہ ہر چه او را بود پیغمبران دیگر  
را نیز بود اگر نبوت داشت دیگران ہم داشتند اگر مراد کتاب و شریعت بود دیگران را ہم بود پس  
فضل معراج و شفاعت بود این ہر دو را معتزلیان منکر می باشند عصمہ اللہ تعالیٰ من الذیغ  
والضلال گویند کہ این شرف را بہ برکت تو اضع یافت چون با حق تو اضع نمود دولت معراج یافت



چون با خلق تواضع نمود مرتبه شفاعت یافت دلیل آنکه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند  
 که صلیت العشاء عندکم و صلیت لکعتیہا بیت المقدس و صلیت الوتر بجانب العرش و فی  
 روایة تحت العرش تقریر این معنی دلیل است که در بیداری بوده شیخ المشائخ شهاب الدین عمر سرودی  
 در عوارف المعارف چنین آورده که انبیاء را علیهم السلام آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در  
 آسمانها دیدند اشارت تجلف ایشان بود از درجه و سوائی انکار عاقلانه و معاویہ رضی الله عنہا معراج  
 جسمانی را بر تقدیر صحت آن نقل بران است که عاقلانه رضی الله عنہا در آن وقت خرد سال بوده کمینگی  
 بر حقیقت معراج و قوف نداشت و معاویہ رضی الله عنہ در آن زمان هنوز با سلام در نیامده بود ازین  
 معنی واقف نبود امام الایمہ ابوالکلام در تاج المذکرین چنین آورده که رب العزت جل ذکره جمیع  
 احساس را از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مسلوب ساخت و از چشم مبارکش نور کیفیت را  
 برداشت بعد از آن کثرت نور بر دل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ظهور فرمود تا از دل نور مطلق را  
 مشاهده کرد بر اطراف و جوانب و جهات خود نظر کرد بغیر از آن نور چیز دیگر ندید اگر چه مشاهده آن نور قائم  
 بنور دل و ابواب اسطر استیلائی آن نور بر ذرات وجود همه اعضا بادل در رویت مشارک بودند و آنکه  
 از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده اند که ابودرداء رضی الله عنہ پرسید که پروردگار خود را  
 دیدی فرمود که رایت نوراً مقوی این قول است پس برین معنی مقرر شد که چنانچه بدل دیده بچشم نیز  
 دیده چنانچه بچشم دیده بهر ذره از ذرات وجود خود دیده حکمت چه بود که حضرت رسالت پناهی صلی الله  
 علیه وآله وسلم در وقت مشاهده جمال الهی سجده نکرد در صحرای عرصات از برای طلب مغفرت عصات  
 امت حق تعالی را بسجود کند گویند که حکمت آن بود که سمیت مشاهده او را چنان مستغرق ساخته بود که از  
 سجده او را مشغول گردانیده استغراق انوار جمال و جلال هستی محمدی صلی الله علیه وآله وسلم را چنان  
 مضطرب گردانیده بود که از کل صفات و افعال محو ساخته بود و خانه وجودش روز حاجت خواهد  
 بود و رفع حاجت موجب تصرع است لاجرم آنجا سجود خواهد کرد بعضی می گویند که سجود رؤیت  
 نفس است چون نفس در محل فنا از کل اوصاف خود فانی گشته بود او را از سجود  
 فراغت بود لاجرم تلفت سجود نگشت بعضی دیگر می گویند که حق تعالی او را در مقام  
 خطاب فرمود با خود بداشت تالذت خطاب با دوست چنان بر خاطر عاقلش جمیع  
 طاعات و عبادات را پیشش انید او را بهیچ وجه آرزو و وجود خویش یا دونه آمد  
 تا بسجود چه رسد